۳۶

نظری به اردوگاه کمونیسم

نوشته: عبدالرحمن احمد
ترجمه: سید محمد ثقفی

نظری
به
اردوگاه کمونیسم

نوشته : عبد الرحمن احمد

ترجمه : سید محمد ثقفی







چاپ این کتاب با سرمایه‌ی انتشارات پیام
اسلام قم درچاپخانه‌ی مهر استوار انجام پذیرفت.





بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

مقدمهٔ مترجم

یک مسئلهٔ اجتماعی وریشه‌دار

شاید بیش از یک قرن است که فکر انسان امروزی رایک مشکل بخود مشغول‌داشته است واورا درراه حل آن همواره در تلاش و تکاپوی دائمی وا داشته است. چگونه زندگی کنیم؟ کدام‌نظامی است که مصلحت ورفاه حال انسان راتأمین می‌کند واورا به‌سرمنزل خوشبختی در زندگی اجتماعی میرساند.؟

این سؤال که در حقیقت مشکلی است ریشهٔ عمیقی

درطول‌تاریخ بشری پیدا کرده ،وشایدنه‌تنها امروز بلکه از نخستین روزی که‌انسان زندگی اجتماعی‌خودرا آغاز کرده بااو همراه بوده است .وشاید ازاین رهگذر باشد که اورا واداشته است که درجامعه‌ی خود نظامات‌گوناگون ورژیم‌های مختلف فکری وعقیدتی وسیاسی رابوجود آورد . و گه‌گاهی روی اختلاف فکری وسیاسی جنگهای ممتدی در میان طرفداران این مسلکهای مختلف به‌وجود آید .

مذاهب‌اجتماعی

مهمتریـن مسلکهائی که امروز بـر ذهن وفکر بشر حکومت میکنند و جنگهای دائمی و کشمکشهای فکری و سیاسی به‌اختلاف اندازه نفوذآنهادرزندگی‌اجتماعی‌انسان همواره موجود است ،چهارمسلك زیراست .

۱ـ نظام‌دمکراسی‌سرمایه‌داری
۲ـ نظام‌سوسیالیستی
۳ـ نظام کومنیستی
۴ـ نظام‌اسلام

دونظام ازاین نظامهای چهارگانه جهان رابدو منطقه

وبلوك تقسیم کرده است کشورهای ایالتهای متحدهٔ امریکا، اروپای شمالی وغربی تحت رژیم دمکراسی سرمایه‌داری و کشورهای اتحاد جماهیر شوروی، چین و اروپای شرقی درزیر رژیم سوسیالیستی.

هر دوطرف دارای تشکیلات وسیع ودامنه دار، با دستگاههای تبلیغاتی ، رادیوئی ومطبوعاتی جنگهای گرم و سرد علیه یکدیگر در راه حصول و تصاحب رهبری جهان همواره تلاش پی‌گیری دارند. اما دورژیم دیگر اسلامی وکمونیستی، فعلاتنها درعالم خیال وجوددارند...

رسالت اسلام

یک‌فرق اساسی میان اسلام ومکتب‌های دیگروجود دارد و آن اینکه باگذشت قرنهای متوالی ، اسلام رسالت خودرا درراه رفاه حال انسانها وبسط عدالت درراه‌آزادی وبثمر رساندن استعدادهای بشری برای جهانیان به‌اثبات رسانیده است. (۱)

۱ــ مضمون نطق رادیوئی یکی ازرهبران جهان اسلام نقل‌از کتاب فلسفتنا ازسید محمد باقر صدر ص۴ چاپ عراق.

بهترین نمونه‌ی این انسانها که میتوان گفت در ۱۵ قرن پیش از محروم ترین و عقب افتاده‌ترین و غیر متمدن ـ ترین ملت‌های جهان بشمار می‌رفت ؛ مردم شبه جزیرهٔ عربستان بود .

عربستان در آتش ظلم و فساد، جهل و خرافات، عقب ـ ماندگی و بدبختی میسوخت تا اینکه اسلام ظهور کرد و با ظهور اسلام وضع بکلی دگرگون گردید و ملت عقب ماندهٔ عربستان پرچمدار یك نهضت اجتماعی و علمی جهانی شد .

اعتراف جواهر لعل نهرو

نخست وزیر هند و شخصیت معروف آسیا بهترین شاهد این مدعا است .

او چنین مینویسد : «بعضی از عربها ، مسیحی ، و بعضی هم یهودی بودند ، اما بیشترشان بت می‌پرستیدند ، شگفت انگیز است که این نژاد عرب که درطول قرون دراز ، انگار در خفتگی بسر می‌برد ظاهراً از آنچه در سایر نواحی اتفاق می‌افتاد جدا و بیخبر بود ناگهان بیدار شد ؛ و با نیرو و قدرتی شگرف دنیارا تهدید کرد و زیر و رو ساخت .»

وسرگذشت‌عربها‌و داستان‌اینکه چگونه بسرعت در آسیا واروپا وافریقا توسعه‌یافتند وفرهنگ‌وتمدن عالی و بزرگی بوجود آوردند یکی از شگفتیهای تاریخ بشری میباشد نیروو‌فکر تازه‌ای که عربهارا بیدار ساخت اسلام‌بود و این مذهب بوسیلهٔ پیغمبر جدیدی بنام «محمد»(ص) شروع‌شد.»

«محمد حتی پیش‌از تسخیرمکه از همان شهر مدینه پیامی برای حکمرانان و پادشاهان جهان فرستاد و آنها را بقبول‌وجود خدای‌یگانه ورسولش دعوت‌کرد، ازفرستادن همین‌پیامها‌می‌توان‌تصورکرد که محمد چه‌اعتمادواطمینان فوق‌العاده‌ئی‌بخودورسالتش‌داشته‌است‌وتوانست‌همین‌اعتماد واطمینان رادر مردم نیز بوجود آورد و بآنها الهام بخشد بطوریکه آن مردمان بیابانگرد توانستند بدون دشواری بر نیمی‌از جهان‌معلوم آنزمان‌مسلط‌گردند .»

«اسلام‌پیام برادری‌و برابری را برای تمام‌کسانی‌که مسلمان میشوند همراه‌داشت ، بدینقرار‌یك نوع دمکراسی برای‌مردم بوجودمی‌آورد ، این‌پیام برادری اسلامی مسلماً

درمقایسه بامسیحیت فاسد آنزمان نه‌فقط برای عربها ، بلکه برای‌مردم کشورهای دیگرهم که مسلمانان بآنجا میرفتند ؛ جذبهٔ‌بسیار داشت.»(۱)

آری‌تعلیمات اسلامی بموازات آزادی ونجات ملتها ازیوغ استعماروواستبداد، تمدن‌وفرهنگ درخشانی نیزبملتها ارزانی میداشت که تاریخ شمه‌ای از آنها رابرای ما نقل میکند.

اسلام‌نیروی آزادی‌بخشی‌بود که‌علیه‌ظلم‌وستم ،فساد وانحطاط قیام‌کرد ؛ وملتهائی را آزاد و سربلند ساخت ، نابرابریها و قیود موهوم اشراف و سرمایه داران و ربا ــ خواران را درهم‌کوبید تا آنجاکه بسیاری از حکمرانان قسطنطنیه «کنیز» زاده‌بودند (۲).

یك‌اعتراف از کمونیست‌ها

آقای «احسان طبری » که‌از رهبران وتئوریسین‌های

۱ــ نگاهی‌بتاریخ جهان از نهرو ترجمهٔ محمود تفضلی ، جلد۱ ص۳۱۷ــ ۳۲۳ــ چاپ‌تهران .

۲ــ نقل‌از دومذهب ازآقای خسروشاهی

« حزب توده‌ایران بود» دراین باره‌چنین اعتراف‌می کند :

«... پدیدهٔ اسلام‌در اوائل قرن‌هفتم مسیحی یکی از وقایع بسیار عمدهٔ تاریخی است که چهرهٔ مدنیت بشر را دگرگون کرده‌ودر سیر تکاملی بعدی آن اثر عمیق باقی گذاشته است . این واقعهٔ بزرك یعنی پیدایش اسلام که فتوحاتش در کمتر ازیك قرن‌از جانبی‌تا ساحل «لوار»(۱) واز جانب‌دیگر تا ساحل «سند وجیحون » گسترش یافت باب‌شگزف وشگفتی در کتاب زندگی‌انسان است.»

«درخودجزیرةالعرب‌مراکزی برای‌پخش‌ایدئولوژ-یهای مذهبی یهودو مسیحی‌بود اعراب مکه وقبایل وبادیه-نشین‌نیز بت‌پرست بودندمکه‌مرکزتجارت،مرکزاستعمار، رباخواران، مرکزتحول سیستم قبیله‌ای‌به فئودالیسم،مرکز بیداری‌حس ناسیو نالیسم عرب و مرکز تصادم کیشهای گوناگون‌بود.»

«اسلام‌در آغازدر میان‌سوداگران‌کوچك وزارعین‌و

۱ـ (لوار رودخانه بزرگی‌است درفرانسه بطول ۱۰۰۰ کیلومتر).

بردگان انتشار یافت و یك جنبش دمکراتیك بر ضد «الیگارشی» (۱) رباخواران بود بهمین جهت مجبور به ترك مکه شد .

مذهب اسلام از جانبی بتمام معنی دارای مختصات مذاهب دیگر است... اما از طرف دیگر اسلام دارای جنبه‌های سرزنده و هادی بود گریزش از رهبانیت و توجهش به تساوی نژادها و قبایل و تساوی نسبی حقوق زن و مرد و حمایت از بزرگان و بی‌چیزان و راه‌ماندگان و سادگی اصول آن. آن را از مذاهب دیگر ممتاز میسازد و بدان یك رنك نهضت اجتماعی متحرك و جاندار میدهد ، اسلام مانند ضربتی سنگین بر مغز پولداران خونخوار مغرور فرود می آمد ؛ دهقانان و پیشه وران و شهر نشین آنرا مانند رحمتی و نجاتی تلقی می کردند اسلام ضربت کافی را در موقع مستعد و مقتضی بر پیکر عظیم امپراطوریها وارد ساخت و آنها از این ضربت فروریختند و در عرض دوسده امپراطوری عظیمی

۱ــ الیگارشی رژیم حکومتی که بوسیله چند نفر معدود اداره میشود و کلیه قدرت حکومت متمرکز در تعداد قلیلی از افراد میباشد .

از مرز چین تا اسپانیا بوجود آمد.»(۱)

بدین ترتیب تعلیمات اسلام نقش اساسی و مؤثری در آزادساختن ملتها و پیشرفت توده ها بعهده داشت ، واگر همین تعلیمات در میان توده ها و ملتهای قرنها و قرون بعدی نیز منتشر وعملی گردد بدون شك آزادی وبرابری عملی و جهانی میشود واستعمار امپریالیسم شکست قطعی و ابدی میخورد.

ولی افسوس که تندباد حوادث شالوده کشورهای اسلامی (عثمانی) راازهم متلاشی ساخت و استعمار، کشورهای اسلامی رابصورت کشورهای کوچك وعقب مانده در آورد ، ومیدان از رهبران اسلامی فداکار (مانندمحمد) و مصلحین بزرگ خالی ماندو کشورهای اسلامی بدست استعمارگران غارتگر افتاددر نتیجه نظام صحیح اسلامی بصورت فکری خالص وعقیده‌ای صاف درذهن وقلب ملت اسلامی باقی ماند » .

اگر امروز مسلمانان جهان بخود آیندو با گسستن زنجیر

۱ــ ماهنامه «مردم» نشریه تئوریك حزب توده ایران و شماره دوم سال سوم . صفحه ۱۵ به‌نقل از دو مذهب آقای خسرو شاهی.

استعمار ،اتحاد کشورهای‌اسلامی رابوجود آورند میتوانند بااجرای قوانین صحیح اسلامی ، رسالت تاریخی خودرا همچون‌گذشته در راه بسط عدالت وآزادی انسانها برای جهانیان دوباره اثبات کنند شایدکه این آرزو با فداکاری رهبران جهان اسلام ، روزی‌عملی گردد ،بانتظار آنروز !!!

نظام کمونیستی

نظام کمونیستی ، تنهابصورت خیال‌بافی مانده است وتا بامروز، هیچ‌تجربه‌ای روی‌آن‌نشده‌که آیا وقتیکه این فکر کمونیستی بخواهد دراجتماع پیاده‌شود چگونه از آب در خواهدآمد وآیا وعده‌های‌آقای (لنین) برای رفاه حال حال طبقه زحمتکش و تامین عدالت اجتماعی ، چگونه عملی‌خواهدشد . ؟

ویاهمانند نظام‌سوسیالیستی فعلی ، سرازدیکتاتوری واستبداد اقلیت محدود ، وسلب آزادی ازاغلب‌مردم بیرون خواهد زد .؟

بدون تردید تنها چیزی‌که عملی شده اینست که سوسیالیسم جهانی تلاش‌میکند که‌امروز محیط اجتماعی را

برای تحقق وپیاده کردن دنیای کمونیسم خیالی آماده سازد وچنین تبلیغ میکندکه سوسیالیسم راهی وپلی‌است بسوی دنیـای کمونیسم ؛زیراآنطوریکـه مارکس در مـانیفست کمونیست‌پیش بینی کرده‌بود وانقلاب کارگری رانخست از کشورهای اروپای‌غربی ،انگلستان،فرانسه‌وآلمان‌قبل از سایر کشورها میدانست خلاف‌ازآب‌درآمد وانقلاب‌اکتبر ۱۹۱۷ ازاتحاد شوروی‌روسیه‌درگرفت وطومار‌دیکتاتوری تزاری‌درهم‌نوردیده‌شدوبجای آن‌حکومت‌اسمی کمونیستی محدودی پدیدآمد .

مانیفست کمونیست .

کارل‌مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۴) درپروس آلمان‌در میان‌یك‌خانوادهٔیهودی‌بدنیاآمدزندگی ونشوونمای‌مارکس در بحبوحهٔ تحولات سریـع صنعتی اواسط قرن نـوزده و بحران بیکاری وفشار برکارگران ؛آغاز شد .

نارضایتی وآمادگی‌برای انقلاب بخصوص‌درآلمان ازتمرکز کارگران و فشار برآنها بهمه طبقات سرایت‌کرده بود . احزاب ائتلاف کردند تاکارگران وناراضیان رابرای

رساندن بحقوقشان رهبری کنند .

یکی ازاین‌دسته‌هافرقهٔ عدالتخواهان بود که‌در آلمان تأسیس‌شد و باهمفکری مارکس ودوستش«انگلس»اعلامیه‌ای درسال ۱۸٤۸ منتشر کردند که بعداً بعنوان « مانیفست کمونیست» مشهورشد .

این‌اعلامیه ، متضمن بیان اصول ودستوری بـرای اقدامات، بود.دراین اعلامیه، جنگ‌طبقاتی‌میان‌سرمایه‌دارو کارگر ورنجبررا برپایهٔ تاریخی ، بیان‌نمـود ، وپیروزی محرومین راپس ازبدست‌گرفتن وسائل تـولید پیش بینی کرده وآنگاه آنها را باتحاد وگسستن زنجیرهادعوت کرده بود .

مارکسیسم ، دردرجهٔاول‌یک‌نظریه‌تاریخی است که روش تحلیلی دیالکتیکی رابرای توضیح‌تطورات‌جامعه‌ی بشر،به‌کارمیبرد .

اساس فلسفه‌مارکس،ماتریالیسم دیالکتیک وماتریالیسم‌تاریخی‌است. تفسیرمادی تاریخ‌براین‌مبنی‌استوار است که‌تکامل تاریخی بشر نتیجهٔ تکامل وسائل‌تولیداست...

و وسائل تامین نیازمندیهای مـادی انسان و روابط اجتماعی که براساس آن ایجاد میشود ، زیربنای ساختمان جامعه است وسائر نهادهای اجتماعـی (مذهب ، اخلاق ، تعلیم وتربیت ، اصول عقاید، خانواده حتی‌هنر) براساس این زیربنا شکل می‌گیرند وروبنای اجتماعـی را تشکیل میدهند. (۱)

مارکس ومذهب

مارکس درکتاب انتقادی خود کـه بـر فلسفه هگل نوشته استچنین میگوید:

« مذهب آفریننده بشرنیست بلکه‌بشرخالق‌آن است مذهب استغاثۀمردم‌ستمدیده‌وفرو مانده، مذهب‌تریاك جامعه است برای‌اینکه‌جامعه بسعادت‌حقیقی‌خود برسد باید بنیان مذهب را که سعادت واهی بمردم نوید میدهد از ریشه‌بر انداخت» (۲)

---

۱ ـ فرهنك‌سیاسی ازداریوش آشوری صفحه۱۵۱

۲ ـ نقل ازکتاب نگهبانان سحر وافسون ص ۱۲ به‌نقل کتاب: پس ازکومنیسم‌حکومت حـق و عدالت تألیف دکتر عبدالحسین کافی

اینست قضاوت مارکس ولنین دربارهٔمذهب که آنرا گاهی تریاك اجتماع وسدی محکم درراه انقلاب وپیشرفت میداندوزمانی مذهب را یك پدیدهٔ مادی ومعلول ترس اززلزله وطبیعت معرفی میکند .

امامامذهب را یك امر فطری و کشش وجاذبه‌ای مخصوص درضمیر انسانها برای شناخت آفریدگار وجستجوی بشر درراه عالیترین زندگی ها راه رستگاری بشر وتوجه به پرستش ونیایش وشکلی ازسازمان اجتماعی میدانیم .(۱)

تازه مذهب بویژه اسلام ، نه تنها تریاك اجتماع نیست بلکه خود یك عامل متحرك وانگیزهٔ انقلاب بوده است وبقول « نیچه » فیلسوف معروف: «دین وسیلهٔ انقلاب طبقه ضعیف است» علاوه مطالعه وبررسی تاریخ ادیان این حقیقت را ثابت میکند که دین واقعی و بدون تحریف همیشه سبب انقلابهای اصلاحی وعظمت توده ها بوده است . و طبقات

---

۱ ـ نقل از: مذهب درآزمایشها و رویدادهای زندگی تالیف جان د.بورث ترجمه مهدی قائنی چاپ تهران ص ۳۲ قطع جیبی .

محروم تحت رهبری یک پیامبر قیام میکـرده‌اند و پیامبران کسانی بوده‌اند که به‌پائین ترین افراداجتماع عنایت‌وتوجه کامل‌داشتند وفراموش شدگان طبقات‌را بحساب‌میآوردند . وبرای آنها احترام‌وارزش قائل‌بودند .

ثروتمندان واشراف قوم «نوح» به‌اوایرادمیگرفتند که‌یکمشت ازفرومایگان‌رزل (بگفته کفار) دورخود جمع کرده است .

«فقال‌الملاء الذین کفروا من‌قومه مانریك الا بشراً مثلنا ومانریك اتبعك الاالذین هم‌اراذلنابادی الرأی» ... هود ۲۷ بزرگان قوم او که کفر می‌ورزیدند گفتند ماتراجزبشری مانندخویش نمی‌بینیم تورا نمی‌بینیم مگر آنکه فرو مایگان سبك سر قوم‌ماپیروی تورا کرده - اند .

بازبه‌نوح پیامبرخدا می‌گفتند .

«انؤمن لك‌واتبعك‌الارذلون »شعراء (۱۱۱)

چگونه‌به توایمان آوریم که فرومایگان ازتوپیروی کرده‌اند .

قرآن‌شریف داستان مبارزات حضرت موسی(ع) را
بااین جملهٔ امیدبخش آغازمیکند :

«ونریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین .»

«مامی‌خواهیم طبقات ضعیف گرفتاررا عزت‌بخشیم و فرمانروائی وحکومت زمین‌را بدست آنها بسپاریم.»(۱)

جالبتر اینکه کلمه «وارثین» درآیه دلالت دارد که سرانجام ، حکومت زمین‌بطور طبیعی وارثی مال طبقات ضعیف وباصطلاح محروم، خواهدبود.

همه ادیان آسمانی وازهمه‌بهتر وبیشتر، اسلام همین طبقات محروم وزجردیده ورنج کشیده‌را بیدار کرد، تربیت نمود، پیروزساخت‌واز آنان «مردان‌خداساخته» و«نمونه‌ای» بوجودآورد که تاریخ‌انسانیت‌بوجودآنهاافتخارمیکند.(۲)

در قرن مانیز اسلام یك عامل مؤثر درراه جنبش و

۱ـ سوره قصص آیه۵

۲ـ دومذهب ، مذهب‌دیگری درراه ملت‌هاصفحه۹۴ چاپ سوم‌تهران‌نوشته‌آقای خسروشاهی .

انقلاب ملتهای زجردیده (آفریقا) بشمار میآید و آنهارا درراه بدست آوردن حقوق حقه خود برای جهاد آزادی وحیات بخش تشویق کرده است .

نقش اسلام درانقلاب ملت‌ها

دکتر «احسان نراقی» مدیر مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران در سخنرانی خود در باره اهمیت جهانی جنبش ملل آفریقا نقش اسلام‌را چنین بیان میکند :

بطوریکه میدانیم آفریقا تاحدود زیادی از اسلام کمك گرفته است و اصولا دین اسلام باسرعت بیش از اندازه وبیش از سایر ادیان در آفریقای سیاه پیشرفت کرد .

دانشمند معروف فرانسوی « ژرژپالاندیه» در کتاب معروف خود «جامعه‌شناسی آفریقای امروز» رابطهٔ نهضتهای ناسیونالیستی وجنبش‌های مذهبی سیاهان آفریقائی رابخوبی نشان داده ودلائل پیشرفت وتوسعه اسلام را درآفریقا بیان کرده‌است .

وی از سه‌علت گفتگو میکند :

۱ـ استقبال از اسلام بعنوان آورندهٔ راه نجات در

هیجانات و بحرانهای اجتماعی .

۲ـ عکس العمل معنوی و ایدئولوژیکی در مقابل اروپای مسیحی .

۳ـ نوید دهندهٔ آیندهٔ بهتر و اعتبار دهنده به‌جنبش‌های انسانی . (۱)

همچنین در جهاد فرساینده ملت فلسطین بر هبری یاسر عرفات که قبلا از اعضاء و رهبران « سازمان اخوان المسلمین» بود وجهادآزادیبخش فدائیان فلسطین علیه استعمار وصهیونیسم نقش اسلام رابطور بارز، مشاهده میکنیم وهرروز اخباری ازمطبوعات ورادیوهادراین زمینه می‌شنویم وسرانجام پیروزی با آنها خواهد بود .

اینست نقش مذهبی درمبارزه ملتها وآن بودقضاوت کمونیستها ومارکس .

مارکس وفلسفه

ازنقطه نظر کمونیسم، علم وفلسفه نیز همچون دیگر

۱ـ روزنامهٔ کیهان بهمن ۱۳۴۰ به نقل از دو مـذهب صفحه ۶۳

مظاهر زندگی ساخته ومعلول نظام اقتصادی وتحول وتطور وسائل تولید است. مارکس برای توجیه این گفتهٔ خود دلائلی محدود به‌دید خود به‌کار میبرد که همگی بروی این اصل پی‌ریزی‌شده‌است که انسان‌نیز مانندیگر موجودات، همه‌وهمه‌یکسره مقهوروساخته عوامل طبیعت ومحیط‌است وهیچ چیز، انسان راازمحیط واجتماع جدا نمی‌سازدمگر قانون تنازع وتضاد تحرك وعدم ثبات درطبیعت.

ولی بامختصر توجه معلوم میشودکه انسان دارای ترکیب اسرار آمیز بدنی و روحی و مشخصات فکری و ارادی‌بخصوصی‌است که‌اوراازدیگرموجودات ممتازساخته است. وطبیعت باهمهٔ مظاهر وکائنات آن محکوم قوانین‌و نظامات‌معین‌وحساب‌شده‌است که هرگزازآن‌تجاوزنمیکند.

ولی این‌انسان است که‌پس ازگذشتن‌مرحلهٔ‌تغییرات جسمی‌وعضوی وانفعالهاوتأثرات‌ازمحیط، مجال‌وسیعی‌در تغییروتحول‌ارادی‌وفکری‌او‌پیداشده‌وسرانجام‌تغییردرطبیعت رادر ذهن خود، ترسیم نموده‌است وباجرأت می‌توان گفت:

باگذشت زمان وتکامل تمدن انسان ؛فکر او، ارادهٔ او ،هدف او ؛بزرگ وبزرگتر شده وتغییرات چشم گیری درطبیعت و محیط خود ایجاد کرده است ،بنابراین انسان درعین حالیکه ازمحیط متأثر است ،حاکم وتقدیر کنندهٔ محیط نیزهست و تاریخ جزشعور وابداع و تطور انسانی ، چیز دیگری نیست .

* * *

مامنشاء فلسفه راهمانند مذهب یك امر نظری میدانیم وآنرا پی جوئی انسان ازعلل وروابط موجودات وتشخیص غایات واهداف می شناسیم .

این اندیشه هاوپی جوئیهامانندزیبادوستی و هنر ازفکر فطری وآزاد انسان سرچشمه میگیرد که درهر حال وهرمحیط یکسان میباشد .

جزاینکه راههای استدلال و اتحاد بحث بصورتهای مختلف تدوین یافته وفلسفه های نظری وعملی راپدید آورده است .

دلیل اینکه این بحثها و فلسفه‌ها ،پای‌بند محیط وزمان مخصوصی نیست همین است که‌درزمان ومحیط‌های‌مختلف، اندیشه و نظریات مشابهی ، روی داده است . در زمانها و کشورهای مختلف هم‌فلاسفه الهی پدید آمده وهم‌فلاسفهٔ مادی وهریك پیروان مخصوصی داشته‌اند .

چنانکه نظریه تطور وتکامل که پایهٔ فلسفه عمومی مارکس است ازقدیم موردبحث بوده وطرفدارانی داشته است .(مانند هراکلیت ،انکسمندر درقرن پنجم قبل از میلاد، حکیم اسلامی صدرالدین‌شیرازی درقرن‌هفده‌میلادی وبسیاری ازمتفکرین غرب پیش ازانقلاب صنعتی وپیدایش مارکس) .

درکشور های غربی با آنکه تحولات صنعتی بیشتر بوده فلسفه متافیزیك والهی محکم‌تر وطرفدران اصول مادی کمتر بودند وبعکس‌درممالکی همچون فرانسه‌وایتالیا باآنکه تحولات صنعتی متاخر بودند طرفداران فلسفهٔ‌مادی بیشتر بوده است .(۱)

۱- اقتباس ازمتن کتاب «اسلام و مالکیت»

باتوجه به‌واقعیت تاریخ این‌ادعای مارکسیسم که فلسفه متافیزیك والهی فلسفهٔ طبقات حاکمه ومحیطهای عقب ماندهٔ صنعتی است،درست‌نیست. بعضی ازطرفداران افراطی مکتب مارکس میگوید :

چـون فلسفهٔ متافیزیك معتقد بحقیقت مطلق است ، نظام اجتماعـی‌را هم‌مطلق وغیر متغیرمیپندارد. از اینجهت پیروان متافیزیك نگهبانان وضع موجود میباشند .

با آنکه بسیاری از فلاسفه الهی قدیم و جدید مانند سقراطوافلاطون محرك تحول‌ومعارض بااستبداد ومالکیت مطلق بودندوچه‌بسافلاسفهٔ مادی (مانندهراکلیت ازقدماء و هوبزازقرون‌اخیر)طرفدارنظام‌اریستو کراسی(۱)واستبدادی ومالکیت مطلق بودند .(۲)

۱- اریستو کراسی :یاحکومت اشرافی، سیستم حکومتی است که قدرت‌ونظارت بدست‌طبقه‌حاکمه‌ئی‌است که ازطبقه‌اشراف انتخاب شده باشند .

۲- نقل از کتاب «اسلام‌ومالکیت» صفحه ۶۲

مارکس وعلم

اگرعلم بمعنی اصطلاحی روز باشد که درعلوم تجربی وطبیعی وفیزیك وشیمی ، استعمال میشود باید بگوئیم که عشق وعلاقهٔ انسان درراه کشف رازطبیعت وخلقت وتکاپوی خستگی ناپذیر اوبرای کشف مجهولات زندگی، سبب شده است ،علم برای بشر حاصل شود ویادر مرحلهٔ دوم ، علت پیدایش علم باصطلاح روز را « احتیاج بیشتر زندگی بشر » بدانیم که بشر برای رفع احتیاج زندگی خرد علوم را یکی پس ازدیگری کشف کرده است بنابر این مار کس که یگانه علت پیدایش علوم تجربی وعملی را وضع اقتصادی وتحول وسائل تولیدمیپندارد، علل نفسانی وحس کنجکاوی وواقعیت تاریخی «احتیاج زندگی» رانادیده گرفته است .

زیرا اگر یگانه علت پیدایش نظریات علمی وکشفهای صنعتی را مسائل تولید و مقتضیات اقتصادی بدانیم ، برای تطبیق آن باهر گونه تحول اقتصادی و وسائل تولید دچار توجیهات نارسائی خواهیم شد که مارابیك واقعیت مطلق و ثابتی نمیرساند .

ما در تاریخ گذشته و کنونی دنیا مینگریم که مللی در شرایط اقتصادی و اجتماعی مشابهی بوده و هستند با آنکه در پیشرفتهای علمی مختلفند ودر تاریخ زندگی بشر برای این مدعی شواهد گویائی وجوددارد .

هزاران سال پیش از تحولات صنعتی ، چینی ها و یونانیها از اسرار طبیعت کشفیات و نظریاتی داشتند که پس از قرنهادرستی آنها به ثبوت رسید ونتایجی از آن بدست آمد، کشف مغناطیس وطبع از چینی ها، استفاده از قدرت بخار ازیونانیها، نظریات شیمی «کیمیا» قواعد عدسی انعکاس و انکسار نور و بسیاری از مسائل ریاضی وهیوی وطبی و تشریحی دیگر بخصوص ازعلمای اسلام: انکارپذیر نیست وهمهٔ اینها پیش ازتحولات صنعتی بوده است.

نظریه گردش زمین از «گالیله » و« کپلر » و قانون جاذبه ،چه ارتباطی بـا تحولات وسائـل تولید داشته است ؟! (۱)

پس حقیقت اینستکه حس کنجکاوی ، عوامل نفسانی

۱ـ اقتباس از «اسلام ومالکیت» صفحه ۶۵

واستعدادها، احتیاجات زندگی، دفاع در برابر بیماری، مرگ و جنگ همهٔ اینها چنانکه مشهور است منشاء پدیده‌ها و کشفهائی است و با نظر دوختن به یك زاویهٔ محدود نمیتوان قضاوت درست و همه جانبه کرد .

راستی اگر نظریات علمی تنها معلول عوامل متحول اقتصادی واوضاع اجتماعی باشد چگونه نظریات مارکسیسم میتواند ثابت وجاودان باشد . ! !!

باین ترتیب ملاحظه میکنید که نظریات مارکس در زمینه علم و فلسفه همانند نظریه دربارهٔ مذهب؛ نارسامیباشد وبا تحلیل دقیق وموشکافی و مطالعه بامتن تاریخ زندگی ؛ وفق نمیدهد .

کمونیسم و اخلاق

بنا باصل دیالکتیك هیچ چیز در جهان ثابت ویکنواخت ومقدس نیست هرچند بآسانی ممکن است بضد خود تبدیل شود واین تبدیل بضد ، حتمی وضروری خواهد بود ما هیچ حقیقت ثابت ومقدس بجز اصل «تغییر» نداریم .

کمونیست ناچاراست در توجیه «خلقت» اصل تغییر

وتبدل انواع را بپذیرد و با داروین که معتقد به تبدل وتحول انواع است منشاء واصل «انسان» را یك نوع حیوان شبیه به «میمون» میپندارد هم‌صدا گردد و با قبول کردن اصل دوم داروین «تنازع بقاء» بر همهٔ جنگها، تجاوزها؛ طغیانها صحه بگذارد در نتیجه اخلاق که یك‌سلسله ملکات وفضائل انسانی است از قبیل مفهیم عدالت ، ایثار، فداکاری، شفقت، نوع دوستی و از خودگذشتگی ...هیچ ارزشی نخواهد داشت ، وخط قرمزی برروی همهٔ آنها کشیده خواهد شد .

خوبست اینجا عین نوشته آقای مکارم را از کتابچهٔ «بحثی دربارهٔ ماتریالیسم» در آوریم :

«این طرز تفکر «تغییر» محکمترین ضربت را بر پایهٔ اصول اخلاقی میزند واصالت وقداست آنهارا ازبین میبرد وآنهارا دچار هرج ومرج غریبی میسازد . »

باین ترتیب ملکات وفضائل اخلاقی که ما آنهارا نشانهٔ تکامل شخصیت انسان واجتماع میدانیم همگی قابل تغییرند وزائیدهٔ محیطهای خاص اقتصادی میباشد وبا عوض شدن آن عوض میشوند و جای خود را بموضوعات دیگری که

آنها هم بنوبهٔ خود ابدی و مقدس نیستند ، می سپارند . روی این حساب ممکن است رذائل اخلاقی دیروز ، فضائل اخلاقی امروز و مجدداً رذائل اخلاقی فردا شوند .(۱)

همه‌چیز درراه هدف

ازنقطه اصول کمونیسم ، برای رسیدن بهدف استفاده ازهمه‌چیز وهرگونه وسیله جائزاست واساساً اخلاق را جز آنچه « انقلاب کمونیستی» را تسریع کند چیزدیگری نمی‌دانند .

جملهٔ کوتاهی که شعار کمونیستها است «این حقیقت را روشن میسازد و آن اینکه : «هرچه به پیروزی وانقلاب کمك کند اخلاق است »

طبق این منطق حفظ هدف پرقیمتی تمام شود مشروع است اگر چه بقیمت زیر پاگذاشتن تمام اصول اخلاقی باشد وباین ترتیب تسریع درانقلاب استفاده از تهمت ، دروغ ، افتراء و ریختن خونهای بی‌گناهان و سرقت مردم و ... آنها نه‌تنها مشروع وجائز است ،بلکه‌عین اخلاق ...

۱- بحثی در باره ماتریالیسم صفحه ۸۰

میشود .!!

شواهداین طرز تفکر علاوه بر اینکه درعمل کمونیستها دیده میشود وتاریخچهٔ کمونیسم وجریانات امثال حوادث مجارستان شاید گویای این مطلب است که دراصول انقلابی آنها نیز بخوبی منعکس میباشد .

مثلا دریکی از نامه های انگلس بمارکس که چگونگی فعالیت خودرا درجمعیت کمونیستهای پاریس شرح میدهد. چنین میخوانیم :

«موضوع اساسی این بود که لزوم یك انقلاب توأم بازور اثبات شود» ودرجای دیگر همین نامه تصریح میکند که: « برای انجام دادن این مقاصد هیچ وسیله ای جز انقلاب دموکراسی توأم بازور برسمیت شناخته نمیشود » (۱)

باز درکتابچهٔ مزبور میخوانیم که برای سیر تکاملی انقلاب کمونیستی ونیل به هدف اصلی ، راههائی راباید طی کرد . ازجمله-۳- توقیف اموال مهاجرین از مملکت . و

۱- اصول کمونیسم ص ۳۱ و ۳۲ به نقل بحثی در باره ماتریالیسم .

۱۱- برقراری تساوی حق‌وراثت برای اطفال قانونی‌وغیر قانونی» .(۱)

بدیهی‌است اصالت‌واحترام ملکات اخلاقی‌بااین‌طرز تفکرهیچگونه سازشی ندارد .

اخلاق بمامیگوید : برای نیل‌بهدف‌های مقدس‌باید از وسائل مشروع و مباح ؛ استفاده کرد وفی المثل برای ساختمان یك بیمارستان برای استفاده عموم که یك نمونهٔ اخلاقی انسانی است‌نمیتوان ازطریق‌فروختن اجناس‌تقلبی هزینهٔ‌لازم را تهیه کرد .

خلاصه برای یك‌وظیفه اخلاقی نباید اخلاق را زیر پاگذاشت وباصطلاح مرتکب نقض‌غرض شد . (۲)

کمونیسم درخدمت یهود

تقریباً قبل‌ازنیم قـرن‌یك نهضت «صهیو نیستی » در

۱ـ اصول کمونیسم صفحه ۳۶ و ۳۸ به‌نقل‌بحثی درباره ماتریالیسم .

۲ـ برای استفاده بیشتردراین‌زمینه به‌کتاب«بحثی درباره کمونیسم» رجوع شود .

جهان رخ داد و آوارگان یهود در اثـر فشار دولت آلمان ، رومانی و روسیه و لهستان بفکر تشکیل یک دولت مستقل در «ارض موعود» افتادند و کشتار یهودیان روسیه در سال ۱۸۸۲ این فکر و نهضت را تقویت کرد سـرانجام پس از وعدهٔ بالفور نخست وزیر انگلیس دولت اسرائیل تشکیل یافت.(۱)

وازاین پس بود که تجاوز «اسرائیل» بـه سرزمینهای اسلامی و عربی آغاز شد. یهودیها برای پیشبرد اهداف ضـد انسانی خود از هیچ وسیله‌ای که برای آنها مستقیم و یا غیر مستقیم کمك میکرد فرو گذار نکردند. وازهر کاری وفکری که دربالا بردن مقام یهود تأثیری داشت کمك میگرفتند گر چه این فکر یا کار، اخلاق مردم را فاسد کند و آنها را بـه منجلاب بدبختی وسقوط انسانیت بکشد .

ازاینجا بود که یهود افکار «نیچه» فیلسوف معروف راکه صریحاً به مسیحیت حمله میکرد و اخلاق را بباد مسخره گرفته بود، ترویج میکرد. وهمچنین افکار داروین را

۱ـ به کتاب « سرگذشت فلسطین » تالیف اکـرم زعیتر مراجعه شود

که‌انسان رابمرتبه‌ای پست‌تر ازحیوان تنزل داده است و پشت‌پا بهمهٔ فضائل انسانی واخلاقی میزندترویج‌مینمودند و بالاخره ازهمه مهمتر اصول افکار کارل مارکس رهبر کمونیست‌های جهان‌را که ازریشه‌برهمه اخلاق وانسان و ادیان‌میزند، بطور آشکار درجهان پخش‌میکردند .(۱)

اینجاست که کمونیسم درخدمت یهودقرارمیگیرد . اساسأخود آقای کارل مارکس یهودی بودوهمچنین بیشتر اعضای حزب کمونیست کـه در سـال ۱۹۵۱ در روسیه حکومت میکردند یهودی‌بودند .(۲)

باتوجه به‌همین نکته‌نبایدمسلمانان انتظارداشته‌باشند که‌بنیانگذاران کمونیستی‌وحامیان،یهودیان‌رابه‌نفع‌مسلمانان تحت فشارقراردهند...

محمودعقاد نویسنده مصری می‌گوید: هرنغمه‌ای که بنام‌علم ویافلسفه برضداخلاق وانسانیت بلندمیشودمیتوان

۱ــ پروتوکـل دوم ، ازکتاب « پروتوکـولات حکماء صهیون» الخطراليهودی‌صفحه۱۳۲ تعریب‌محمد خلیفه‌تونسی

۲ ــ همان‌کتاب صفحه ۶۸

دست مرموزی‌ازیهود را درپشت‌ورای آن‌نغمهٔ ضدانسانی پیداکرد .

مثلاکارل مارکس ، رهبرکمونیست های جهان کـه اخلاق ودین وانسانیت راازریشه‌میزندیهودی بود ؛ دورـ کیم جامعه‌شناس معروف که رابطهٔ فردرا درنظام خانواده ، بهیچ می‌انگاردیهودی‌بود.

فروید روانکاو مشهورکه اصل و ریشهٔ هرچیز را غریزهٔجنسی معرفی‌میکند ، یهودی بـود و همچنین آقـای «سارتر» که‌اصالت‌وشرافت‌انسان‌رابنام‌فلسفهٔ «اگزیستانسیاـ لیزم» بهیچ میگیردواورا پست‌تر ازحیوان معرفی مینماید یهودی بود.(۱)

توجه:

اشتباه نشودکه نویسنده باانتقادوبررسی اصول‌افکار مارکس وکمونیسم ، طرفداررژیم سرمایه‌داری‌وکاپیتالیسم است؛ زیرا معتقدیم‌که سرمایه‌داری وامپریالیسم غربی‌نیز،

۱ـ الخطراليهودی « پروتوکولات حکماء صهیون »
صفحه۷۸ تحت‌عنوان: اليهودية‌تعبث‌بالاديان والثقافات لمصلحتها

دارای خطاها واشتباهات زیادی‌است .

اصولا امروز سرمایه داری غربی چه جنایاتی راکه مرتکب‌نمیشود !!! وبه‌چه تجاوزها؛حق‌کشیهاوخونریزی‌هائی که دست‌نمیزنند وهمین امپریالیسم غرب است کـه در ویتنام‌وخاورمیانه‌و...ملتهارابخون‌میکشد ـ البته‌مستقیم‌یاغیر مستقیم ـ وحقوق‌حقه‌ملت‌فلسطین‌وویتنام‌راپایمال میکنند ...

بلکه ما ، طرفـدار اسلام هستیم کـه حقیقتاً جامع الاطراف ترین وغنی ترین مکتبی است کـه نیازمندیهای زندگی وانسان رادرهمهٔ زمینه‌های اجتماعـی ، اقتصادی ، سیاسی؛ وفکری وو تأمین میکندوبه‌احتیاجات واقعی بشر پاسخ‌مثبت میدهد.

واین« راه‌سومی است‌میان شرق‌وغرب که مستقل و غنی‌است. آری، این وظیفهٔ نویسندگان ومحققان اسلامـی است که تعالیم حیاتبخش اسلام را درهمهٔ زمینه‌ها، با قلم ساده‌وآسان ، دراختیارجهانیان بگذارند.ومکتبی نواصیل دربرابرمکتبهای بیگانه شرقی وغربـی ، بوجـود آورند . خوشبختانه این‌نهضت فکری وعلمی و قلمی ، از طـرف

دانشمندان اسلامی ، شروع شده است. اما افسوس که در اقلیت قرار گرفته‌اند ...

مسلمانان وخطر کمونیسم:

پس از جنك جهانی دوم ، دنیا ، عملا بدو منطقه و بلوك تقسیم گردید ، بلوك کمونیسم بامبانی الحادی و بی‌دینی ، در شرق و بلوك امپریالیسم، بااستعمار نو، درغرب. هر دو بلوك دریك منطق شریك بودند . هردو استعمار کننده وهردو غارتگر . ولیکن هریك بقیافه‌ای ورنك دیگری.

کمونیسم ، باقیافهٔ حق بجانب و باتز موهوم طرفداری اززحمتکش وبااعلام جنك با همه‌مبانی اخلاقی وعقیده‌ای وفکری، بسراغ ملت‌های جهان‌سوم ومسلمان آمد ودرواقع خطری بود که‌همه‌جهان رانهدید میکرد یعنی خطر بی‌دینی، خطر کفر، خطر پابندنبودن بهیچ مبنای اخلاقی و اعتقادی و و و و اینجا است، که ما خود درادر برابر اسلام و نسل جدید مسلمان بعنوان یك فرد مسلمان مسئول میدانیم و بخود حق میدهیم که دربارهٔ اصول کمونیسم ونارسائیهای آن بپردازیم خواه از راه ترجمه ویا ازراه تألیف!

دیدیم استعمار سرخ چین ؛ ایالتهای مسلمان نشین را

درچین کمونیست ، تصرف کرد و ایالت بزرگ ترکستان راباه۶ میلیون جمعیت؛ تصرف کرده ونام آنرا بـه‌ایالت «سین کیانك» عوض کردندودربالای‌مساجد ومعابدمسلمانان آن‌ایالتها ،مجسمه لنین ومائوتسه‌تونگ ،نصب کردنـد و مسلمانان یـامجبور بقبول رژیم کمونیستی یاتبعید از وطن میگردیدندویاآوارگی. ۶میلیون‌مسلمان آذربایجان‌شوروی شاهددیگری است‌ازخطر کمونیستم برجهان‌اسلام .(۱)

اساساًبرپژوهشگران ونویسندگان اسلامی لازم‌است که‌از دوجهت بچنین بحثهای علمی و فکری اقدام کنند :

۱ـ بررسی وتجزیه وتحلیل مکتب‌های جدیدفلسفی وسیاسی که‌درمقابل‌اسلام،قرار گرفته‌اند ازجمله کمونیسم.

۲ـ از آنجاکه خطر کمونیسم با مبادی بی دینی ، کشورهای مسلمان راتهدید میکند.

جائیکه کشور مسلمان عراق وسوریه درزیر رژیـم

۱ـ برای اطلاع بیشتردراین زمینه به‌کتاب «کفاح المسلمین ضد استعمار الروس» ازمحمد اسد شهاب اندونزی چاپ‌بیروت مراجعه فرمائید .

کمونیسم برنگ عربی اداره میشود وضربات شکننده‌ی کمونیستها رابرپیکر اسلام واخراج علمای اسلامی را از دانشگاه هزار ساله نجف ،شکنجه ،قتل وتبعید نویسندگان ومتفکران ،علمای اسلامی رااز کشور عراق مشاهده کردیم وزیانها وخسارتهای این یورش ضد انسانی راکه از جانب کمونیستها ، علیه علمای اسلامی وآوارگان مسلمان ، وارد آمد ملاحظه نمودیم . آیاخودرا مسئول نمیدانیم که دربرابر خطر کمونیسم ،رسالت خود راانجام دهیم ودین خود را نسبت به‌اسلام عزیز ونسل مسلمان ؛ اداء کنیم .

یك مثل مشهوراست که«الباطل یموت بترك ذکره»باطل بابی توجهی بآن ؛ازمیان میرودولی تجربه‌درست خلاف آنرا ثابت مکند وهمواره تاریخ گواهی میدهد ،باطل باتبلیغات ووسائل مجهز خود ،جای حق راگرفته است وچه‌بسا که از حق آثاری نمانده است و شاید بدنبال همین منطق غلط بوده باشد که این نکبت وخسارت متوجه‌مسلمانان می گردد. زیرا خطر کمونیسم؛سالهابود که جهان اسلام راتهدیدمیکرد ولی متأسفانه بجز چندنفر ازدانشمندان بزرگ اسلامی ،

چندان توجهی باین خطر نکردند در نتیجه شاید نجف باین نتایج تلخ وشکست منتهی گردید .

آیا بجانیست که گروهی نیز ازعلماء و دانشمندان اسلامی در این رشته‌های عقایدی وفلسفی و و و ، مطالعات عمیق داشته باشند وبه حملات ویورشهای ضد اسلامی کمونیستها ومادیها ومسیحیها پاسخ گویند .

اساساً بقول یکی ازدانشمندان جهان اسلام (۱) دو گروه ازعلمای اسلام برای تحصیل معارف و دفاع ازاسلام لازم است .

۱ـ گروهی که خودرا همواره برای دفاع از اسلام دربرابر دشمنان آن، آماده سازد وبیشتر مطالعات خود را دراین زمینه دنبال کند. دراین گروه تنها چند نفری از گذشتگان علماء همانند مرحوم کاشف الغطاء وسیدهبةالدین شهرستانی، سید شرف‌الدین ؛ سید محسن امین وشیخ محمد جواد بلاغی وجود دارد .

۲ـ گروه فقهاء ومجتهدین که باتحقیق واجتهاد کامل ،

---

۱ ـ شیخ محمدجواد معنیه ، من‌هنا وهناك

جوابگوی مسائل فرعی اسلامی بوده باشند .

آشنائی بانویسندهٔ کتاب :

نویسندهٔ کتاب «حوارفی الفکر المارکسی» یکی از چهره‌های درخشان علمی کشور عراق است . مؤلف محترم، بنابعللی ومصالحی ؛ حاضر بافشاء اسم خود نیستند و آنچه روی کتاب نوشته شده نام مستعار است .

ازقرارمسموع ؛ ازترس حکومت بعثی و کمونیستی عراق ، بحالت خفاء ؛ یادر تبعید ، بسر میبرند .

نویسنده دراین کتاب باسبکی خاص وقلمی ساده و روان اصول کمونیستی رابطرز سؤال‌وجواب، موردبررسی قرارداده که‌برای‌خواننده آسانتر وقابل‌فهم تربوده باشد وما عیناً همان سبك راحفظ کرده وبنا باصل امانت هیچ‌تصرفی در کتاب انجام ندادیم جز اینکه توضیحاتی در پاورقی ویا شرح وبسطی دربعضی ازجاهای کتاب که به توضیح بیشتر احتیاج داشت ؛ انجام‌داده‌ایم چون‌غرض ازاین کتاب ، بیان اشتباهات و نقاط ضعف عقاید مادیگری و کمونیستی است بدینجهت بزبان‌ساده ، نوشته شده است .

اساساً بهترین سبک ، برای نشر تعالیم اسلام ، دراین عصر بحرانی «قرن تضاد افکار و مکتب‌های مختلف» همان ساده نویسی میباشد و از همین راه ممکن است اصول اساسی فکر اسلامی و تعالیم حیاتبخش آنرا در اختیار جوانان گذاشت و این خلاء فکری را که در ذهن نسل معاصر بوجود آمده است پر کرد .

در خاتمه برخود لازم میدانم که از همکاری و تشویق دوست دانشمندم جناب آقای غروی سپاسگزاری کنم .

ازخداوند بزرگ مسئلت داریم که ما را در این راه مدد بخشد و نیت ما را خالص گرداند و دلهای ما را بنور خود روشن سازد .

۵۱/۹/۲۰ قم : سید محمد ثقفی

س ـ معنی الفاظ زیر چیست ؟

مادیگری ، دیالك تیك ، امپریالیسم ، بورژ وازی ؛ پرولتاریا.

ج ـ مادیگری : جهان‌هستی ، مجموعه ای است از ماده وخواص آن ، و ماورای ماده چیز دیگری نیست پس مادیگری‌درحقیقت‌یعنی‌انکارعالم روح وماوراء طبیعت .

دیالك‌تیك : منطق تحول وتغییر ، مقصود ازتحول اینکه همهٔ موجودات‌دارای‌تناقض‌درونی‌هستند که‌منتهی به تغییرناگهانی‌آنهامیگردد .

امپریالیسم : حکومت سرمایه‌داری درجهان .

بورژ وازی : استخدام ثروت درراه منافع اقلیت ؛

بهرنحوی که باشد .

پرولتاریا : طبقهٔ کارگران‌مزد بگیر .

س ـ دنیای ایده آل کـه مارکسیستها بـرای تحقق‌آن تلاش میکنند چیست ؟

ج ـ میگویند : مردم ـ در آغاز آفرینش ـ همـه حوائج و احتیاجات زندگی را از مواد غذائی ومسکن و غیره ، میان خود ، بطورمساوی تقسیم کرده بودند .

سپس قوی ، بر ضعیف مسلط گشت وثروتمند و سرمایه‌دار ، برفقراء و بیچارگان پیروز شدند ، در نتیجه اجتماع بدوطبقهٔ متمایز ، منقسم گردید .

پس بایستی‌همه‌بحال‌اولی‌خود بر گردند ، وزندگی بصورت اول (ماقبل تاریخ) درآید درآن هنگام همهٔ دلائل ازمیان رخت برمی‌بنددوجامعه دررفاه وآسایش‌بسرمیبرد و دیگردراجتماع‌طبقه‌ثروتمندقوی‌وفقیرضعیف‌وجودنخواهد داشت . ونیازی بوجود دولت ونظامی نخواهد بود وخود طبیعت ، اجتماع رااداره‌خواهد کرد .

س ـ نظر مارکسیستها درباره ادیان چیست. ؟

ج ـ ازآنجائیکه ، ادیان ؛ بعالم غیب وماورای ماده، معتقد بوده آنرا تثبیت میکنند ، ومارکسیستها آنرا انکار مینمایند طبیعی است که میان ایشان اختلاف وتناقض وجود داشته باشد .

س ـ مارکسیستها ظهوروپیدایش ادیان را چگونه تفسیر میکنند .؟

ج ـ ظهوروپیدایش ادیان ، ازنقطه نظر مارکسیستها ، بصورتهای مختلف وگوناگون ؛ تفسیرمیگردد .

گاهی میگویند : دین ساختهٔ سرمایه داران است و آنها میخواهند بوسیلهٔ دین ؛ برطبقات ضعیف و فقراء ، تسلط داشته باشند .

لنین میگوید : دین تریاك ملتهااست

وزمانی پیدایش دین راجور دیگر ، تفسیرمیکنند .

میگویند: ازآنجائیکه ، ضعفاء نتوانستند ، در برابر سرمایه داران مقاومت کنند و شکست خوردند ، بدامن «دین» پناه بردند وبااعتقاد بخداوعالم آخرت خود راتسلی

بخشیدند.

پس؛ دین ساخته طبقهٔ ضعفاء است (۱). وبارسوم دین

---

۱ ـ یکی از افتراهائیکه کمونیستها بمذهب ، بخصوص اسلام میزنند اینست که : اسلام ، مردم را به صبر وتوسری خوری در برابر ظالم وستمکار دعوت میکند وبدین وسیله نیروی جنبش وتحرك رادرمردم تخدیر مینماید. ولی این مطلب کاملا بعکس آنست زیرا ظلم وبیدادگری و پایمال کردن حقوق بیچارگان درهر مذهب وملتی ، عملی منکرو حرام شمرده میشود وفرد مسلمان وظیفه خود میداند که در برابر مظالم وستمگریها آرام ننشیند وبا آنها مبارزه کند، قرآن کتاب مقدس مسلمانان میگوید : باگروه ستمگر نبرد کنید تا بآئین حق تن در دهند ودست از ظلم و ستم بردارند(سوره حجرات آیهٔ ۹).

وعلی علیه السلام در عهد نامه مالك اشتر باو چنین مینویسد :

مکرر از پیامبر(ص) شنیدم میفرمود« لن تقدس امة لا یؤخذ الضعیف فیها حقه من القوی غیر متعتع » هرگز ←

را زائیدهٔ طبیعت میدانند «دین ، یعنی انقلاب طبقات ضعیف بر علیه سرمایه‌داران واقویاء »

/ سعادتمند نمیشود، آن جمعیتی که حقوق ضعفاء را ازاقویا بدون تردید وتأمل نگیرد !!

علاوه اینکه صبر در قرآن بمعنی استقامت و پایداری دربرابر زورگویان وستمگران آمده است . فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مأتین و ان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله والله مع الصابرین (سوره ۸ آیهٔ ۶۶)

اگر از شما صد نفر «مردجنگی» ثابت قدم وبا استقامت بوده باشد بر ۲۰۰ نفر پیروز میشوید، واگر ازشما ۱۰۰۰ نفر مردجنگی باشد بر ۲۰۰۰ نفر غالب خواهید بود و خداوند همواره پشتیبان پایداران است .

وهمچنین ، ملاحظه آیات ۱۷۷ سورهٔ ۲ و ۳۱ ، سوره ۴۷ و ۱۲۰ سوره ۳۵ و ۱۴۶ سوره ۳ ، بما ثابت میکنند ، که صبر ، دراصطلاح قرآن بمعنی پایداری در برابر ستمکار میباشد .

آری چنین است، قضاوت کمونیستها که بدون مطالعه ←

س- آیامار کسیستها پیدایش اسلام را بخصوص چگونه توجیه‌میکنند ؟

ج- میگویند: عربها خواستند مرکز تجاری خود را درمیان ملتهای دیگر ، تقویت کنند ؛ وپیشرفت تمدن سبب شد که آنها دین اسلام را بسازند و بآن ؛ معتقد شوند تا بدینوسیله افکار سایر ملتها را برای منافع خود ، جلب کنند .

ازآنطرف ، ضعفای قریش خواستند که برعلیه اغنیاء وثروتمندان خود؛ انقلاب کنند ، این بود که بدین اسلام گردن نهادندواز طرف دیگر دین وسیله‌ای برای تسلی خاطر آنان بودوبهمین جهت اغنیاء برایشان تسلط یافتند .

س- آیا کمونیستها برگفته‌های خود دلیلی دارند.؟

ج- ابداً دلیلی جز خیالات واوهام ندارند ،زیرا همهٔ شواهد تاریخی برخلاف گفته‌های کمونیستها گواهی‌میدهد وعکس عقاید آنهارا اثبات میکند ـ بدانجهت که اگر تکامل

← واطلاع باسلام ومذهب، حمله میکنندولی باملاحظه آیات، دروغ وافتراء آنهابر ملامیگردد .

تمدن عامل ظهور اسلام ،بوده باشد ،یمن که دارای تمدن درخشانی بود؛ برای پیدایش اسلام مناسب بود، نه عربستان وحجاز باصحراهای خشك وسوزان ومردم بیابانگردش واگر دین دستآویز ثروتمندان واقویاء می بود پس چرا نخست آنان بهمبارزهٔ اسلام برخاستندودربرابر گسترش ایندین جدید ،مقاومت کردند .

واگر انقلاب و جنبش فقرا برعلیه قدرتمندان سبب پیدایش اسلام بود چرا اسلام مالکیت فردی را تصویب کرد وآنرابرسمیت شناخت ؟واگر فقرا بخاطر تسلی خاطر در برابر زور مندان ، بدان پیوستند ، چرا اسلام اغنیارا به کمکهای مادی فقرا ورعایت حال آنها ، ترغیب میکرد .؟

س- آیا دلیلی هست که عقاید کمونیستها را باطل کند . ؟

ج- تمام دلائل عقلی که اصول دین را اثبات میکند گفته‌های آنانرا باطل میسازدعلاوه کمونیستها خیال‌میکنند که اوضاع و شرایط اقتصادی ،سبب شده است که افکار

واعتقادات‌مذهبی، پیداشود ،درحالیکه‌ما، می‌بینیم که دریك اوضاع وشرایط اقتصادی مشابه ،دو عقیده ومذهب مختلف پیدا شده است .

مثلا در عهد تمدن یونـان درقـرن ششم قبل ازمیلاد «طالس ماطی» فیلسوف مادی ، وجود داشت ودر مقابل او «فیثاغورث» فیلسوف الهی بود یعنی درست در نقطه مقابل يك‌فیلسوف مادی ، فیلسوف الهی و باصطلاح متافیزیکی وجود داشته است و همچنین در قرن پنجم قبل از میلاد « هراکلیتوس » به تحول دیالکتیکی معتقد بود و در برابر «کینوفانوس» بماوراء الطبیعه ومتافیزیك !!!

س- مقصود مارکسیستهاازتـأثیرشرایط اقتصادی در پیداش‌مذهب چیست ؟

ج- میگویند ،انسان عاری‌از هرفضیلت است ، واو بصورت طبیعی بسـوی شهوات خـود گام بـرمیدارد ،تنها شرایطواوضاع اقتصادی است که برزندگي انسان‌حکومت میکند .واساساًانسان دربرابر شرایطاقتصادی هیچ‌اختیاری ازخود ندارد بنابراین اوباید تابع اوضاع اقتصادی باشد .

پس درنتیجه مذهب نیز که از خصوصیات زندگی انسانی است ،تابع اقتصاد است ؛وبطور خلاصه ، فکر انسان تنها نیاز درونی‌اورا منعکس میسازدنه‌حقیقت خارجی‌را ، ومثلا کسی که‌میگوید:«خورشیدنورافشانی‌میکند» معنایش اینست که‌یك فایدهٔ مادی برای اودارد !

س- آیا این قاعده شامل‌افکارخودآقای مارکس‌نیز میشود ؟ بطوریکه اندیشه مارکسیسم و بدنبال آن حزب کمونیسم ،تابع فوائدی باشد که آقای مارکس برای خود منظور داشته است ؟

ج- قهراً طبیعی است که باید خودآنها باین حقیقت اعتراف کنند،وناخود آگاه ریشهٔ مارکسیسم رابزنند ،زیرا مارکس بجز احتیاجات شخص خود فکری نداشت .

(بنابگفتهٔ خودش که زیربنای عقاید وافکار احتیاج‌و شرایط زندگی است) پس افکار وعقاید وی تنها برای خودش سزاوار خواهد بود وبهیچوجه کلیت ودوامی نخواهد داشت .

س- اعتقاد به افکار مارکس که کمونیستها بآن دعوت میکنند چه فوائدی را دربرخواهد داشت ؟

ج- فوائد وثمراتی که کمونیستها انتظار دارند عبارت است از :

۱- وقتیکه تراکم سرمایه از حد نهائی گذشت ودر مقابل، فقراء وطبقات زحمتکش ازیافتن اولیات زندگی وقوت لایموت ؛ عاجز ماندند، گرایش بعقائد مارکس بهترین راهی است که می‌تواند طبقات زحمتکش را بسعادت و خوشبختی برساند ، وازاین نظر است که کمونیستی ، نخست درمیان طبقات فقیر و شهرهای عقب مانده پیدا می‌شود و نضج میگیرد ، پس باید بسیر کردن شکمهای کمونیستها پرداخت نه بعقل وفکر آنها .

ب- اساساً همبستگی ، وسیله‌ای برای نیرومند شدن ضعفا است وبهمین جهت است که کمونیستی درمیان افرادی رواج می‌یابد که‌میان ایشان رابطهٔ خانوادگی وهیچ رابطهٔ محکم دیگری وجود ندارد .

ج- بعضی از کسانیکه طمعی درحکومت ویاجمع-

آوری ثروت دارند ، برای مصالح شخصی خود مـردمان ساده رابالانتساب خود برحزب کمونیست فـریب میدهند ودرحقیقت راه‌را برای ریاست وحکومت خودشان هموار میسازند ،دلیل این‌نیز روشن است .زیرا رهبران کمونیسم ازهمه گونه‌وسائل راحتی وزندگی بهره‌مندند و حزب را درراه‌تحقق منافع‌ومصالح شخصی خود ،استخدام کرده‌اند. اساساً آنچه درحساب رهبران کمونیستی نیست ،دلسوزی بحال طبقات زحمتکش وکارگران .

رهبران کمونیستی همانند سرمـایه داران زندگـی میکنند.وهمهٔاعضاء حزب باید کورکورانه‌تابع‌آنان‌باشند واگر یکی ازاعضاء ،مختصرمخالفتی‌باافکار رهبران‌نماید، به انواع تهمتها از حـزب اخراج میشود یـا پنهانی بقتل می رسد !

وشایددرمیان‌اعضای‌حزب، کسانی‌باشند که بادریافت پول‌از بیگانگان واجانب سمت جـاسوسی را بنفع آنها ؛ بعهده بگیرند .

س_ آیاکمونیستی درجهان پیروز شده است ؟

ج کمونیستی بمعنی کامل کلمه ـ آنطوریکه خـود رهبران این حزب اعتراف دارند هنوز در جهان بمرحلهٔ عمل درنیامده است .

س ـ آیا کمونیستی تابامروز ، خدمتی درجهان انجام داده است ؟

ج ـ جواب منفی است ، کمونیستی نه‌تنها خـدمتی انجام نداده بلکه زیانها وضررهای بیشماری را بد نیا وارد ساخته است ، که مـابه بعضی ازآنها بطور اختصار اشاره می کنیم .

الف ـ درجنگ جهانی‌دوم ، حزب کمونیست‌شوروی باکشورهای اروپای شرقی وارد جنگ شد و اراضی‌آن کشور را اشغال کرد و علیرغم خواسته‌ملتهای این‌منطقه ، کشورهای آنهارا اشغال نظامی کرد . وحالا بعدازگذشت بیست وپنج سال که‌جنگ جهانی دوم پایان یـافته ، کسی ازمردم این کشورها ، نمیتواند ازترس وارعاب کمونیستها نفس بکشد دلیل این‌نیز روشن است .

۱ ـ انقلاب و شورش ملت مجارستان که چند سال

قبل صورت گرفت ولی بزودی از طرف نیروهای پیمان ورشو خاموش گردید .

۲ـ جنبش آزادی خواهی ملت چکوسلواکی برهبری (دوبچك) که بسرنوشت انقلاب ملت مجارستان مبتلی گردید .

۳ـ کوشش مردم آلمان شرقی برای پناهندگی بآلمان غربی بااینکه اگر کسی از مردم آلمان خاوری بخواهد از روی سیم خارداری که برلن را دو قسمت میکند بگذرد فوراً از طرف ارتش سرخ ، بقتل میرسد ، در عین حال تا بامروز رقم پناهندگان آلمان شرقی ، به پنج میلیون بالغ شده است ! !

حالا با این اوضاع ، ملتهای کوچك وضعیف که در زیر فشار واختناق وسلب آزادی بسر میبرند ، دربرابر ارتش سرخ چه کنند ؟

مردم اروپای شرقی همسایگان دیوار بدیوار خود را هر روز مشاهده می کنند که چگونه پیشرفت کرده اند ، اما این ملتها درزیر یوغ استعمار سرخ درانحطاط ، بسر میبرند .

وقدرت بیرون آمدن ندارند .

ب- پنج جمهوری اسلامی، ازبکستان ، آذربایجان (شوروی) تاجیکستان ، ترکستان ، وقفقاز راارتش سرخ علیرغم خواسته‌های ملتهای آن سامان اشغال نمود که جمعیت آنها بالغ بر ۶۰ میلیون نفر میباشد واکنون آنهادر زیر فشار شدید استعمار بانواع شکنجه‌ها بسر می‌برند ودر حقیقت این کشورها از مناطق اصیل روسیه جداهستند ومسلمانهای آنان چندین بار برای رهایی و کسب آزادی، انقلاب کردند، لکن بانواع وسایل سرکوبی دو باره آنها را مجبور به انقیاد و اطاعت نمودند، ونمونه‌ای از آن شکنجه‌ها کوچ دادن اجباری ملیونها نفر از ایشان به سیبری میباشد .

ج- وضع در چین کمونیست نیز بهمین منوال است ، کمونیستها، مخالفین خودرا دسته‌جمعی نابودمیکنندوهمه آزادیها رااز ملت سلب کرده‌اند واز جمله بامسلمانان آن سامان با وحشیگری هرچه تمامتر رفتار مینمایند . (۱)

۱- به کتاب «المسلمون فی ظل الشیوعیة» مسلمانان درچین کمونیست مراجعه‌شود .

د- امروز، کمونیستی دنیارا به جنك اتمی تهدید میکند. اینجا ست که ماحق داریم بپرسیم که آیا شوروی وچین کمونیست، این‌سلاحهای مخرب‌را بخاطر چه چیز میسازند؟ آیابرای حفظ صلح جهانی؟ آیااین خنده‌آور نیست؟ بمب‌اتمی بخاطر حفظ‌صلح جهانی !!! ازیك طرف‌امریکا ادعای حفظ صلح جهانی را دارد ، وشوروی نیز از طارف دیگر !!!

آیاحفظ‌صلح‌جهانی‌باتخفیف سلاحهای اتمی‌وخلع سلاح‌عمومی (که بطورسرسام‌آور افزایش می‌یابد)ممکن نیست ؟

ه - کمونیستها میگویند که ما در خدمت طبقات زحمتکش ورنجبر هستیم، پس‌چرا بملتهائی که‌درزیریوغ استعمار بسرمیبرند کمك‌نمیدهند وبجز کمونیستها واقمار خودشان سایرملتها رامساعدت نمی‌کنند ؟ حقایق زیر این واقعیت‌را بخوبی‌آشکار میسازد.

۱- درنورماندی‌بیش ازصدهزار ارتش مجهزمیبود که‌باآلمان نازی‌می‌جنگیدندو آلمانیها آنهارا درومیکردند،

نورماندیها ازدولت شوروی که باآلمان نازی‌در حال‌جنك بود، مساعدت و کمك خواستند ولی‌شوروی در برابر این خواسته، شرط کردند که : بایدتابع حزب کمونیست‌شوند چون نورماندیها زیربار این‌شرط نرفتند، شورویها آنان‌را رها کردند درنتیجه آلمان نازی همه نورماندیها رااز میان بردند .

این بود طرفداری و حمایت کمونیستها از طبقات زحمتکش وفقیر !!!

۲ـ اخیراً خبر گزاریهای جهان از قول سخنگوی وزارت‌خارجه‌چین کمونیست گزارش‌دادند که‌اتحادشوروی کمکی که‌به کشورهای درحال‌توسعه میدهد،تنهابخاطرحفظ موقعیت و نفوذ خودش میباشد .

۳ـ عراق‌اخیراً ازروس درخواست کمك کرد ،ولی شورویها شرط کردند ،که بـاید قوانین کشور را بانظـام کمونیستی تطبیق‌دهند ، وحکومت‌را بدست عمال ایشان ، (کمونیستهای‌عراق)بسپارند.

وـ کمونیستها از غارت کردن‌وبیغمار بردن ثروتهای

ملتهای مظلوم ، باکی ندارند دوشاهد برای این مطلب کافی است .

۱ـ روسها ازایران یازده تن طلابسرقت بردند .

۲ـ روسها ازاسپانیا بیش ازسه چهارم طلای ذخیره ای آنکشور راغارت کردند .(۱)

ز ـ تازه اگر کشورها وسرمایه های خودرا در اختیار کمونیستها بگذاریم آیا بتمدن خواهیم رسید؟ هرگز ، یك نگاه کوتاه بکشورهای کمونیستی اقمار شوروی ، مطلب را ثابت میکند ، آیا کشورهائیکه دراستعمار شوروی هستندچه تمدنی را بدست آورده اند ؟ اگر وضع اقتصادی و تمدن کشورهای آلمان غربی راباآلمان شرقی ولهستان راباهلند ، وچکوسلواکی رابا بلژیك وبلغارستان رابا اتریش مقایسه کنیم خواهیم دید، که تمدن کشورهای کمونیستی با کشورهای آزادچه مقدار فرق دارد ؟

س ـ بفرض اینکه مادر سایه رژیم کمونیستی بهمان پیشرفت صنعتی نائل شویم که اتحاد شوروی درطول پنجاه

---

۱ ـ طبق اعتراف افسر روسی که خودمباشر این سرقت بوده است

سال بآن رسیده است آیا در اینصورت بنهایت سعادت و خوشبختی خویش نائل گشته‌ایم ؟

ج ـ هرگز ، زیرا خود ملت روس در اتحاد شوروی بچنین سعادتی نائل نشده ، زیرا :

۱ـ از نعمت آزادی بتمام معنی بی بهره است ، در صورتی که آزادی بزرگترین صفات انسان و با ارزشترین خصلتهای اوست که باید از آن بهره‌مند گردد .

۲ـ در اتحاد شوروی کسی حق مسافرت بخارج و اطلاع از اوضاع جهان را ندارد .

۳ـ هیچکس حقی در حکومت ندارد ، و باید همه همانند رمه گوسفند پیرو حزب گردند ، حتی خود اعضاء حزب ، حق مخالفت و معارضه با رهبران حزب را ندارند ، و همه چیز بطور کلی در اختیار رهبران حزب است حتی تمدن صنعتی و ماشینی و منافع آن ، در راه هوسهای دسته‌ای از رهبران حزب ، استخدام شده و اگر کسی اعتراضی کند بمرك محکوم خواهد شد . این بود وضع کشورهای کمونیستی و

اینست حق حیات مردم در این کشورها .

یك نمونه‌ازملتهای درحال‌توسعه :

انور سادات رئیس جمهور مصر در یك مصاحبه مطبوعاتی فاش کرد: که‌شورویها بماوعده‌های تو خالی‌میدادند انور سادات ، پادگورنی رئیس جمهور اتحاد شوروی را بدروغ‌گوئی متهم ساخت . روزنامهٔ کیهان شماره ۸۷۱۷ ، چهارشنبه « مرداد ماه ۱۳۵۱» (۱)

۱ـ اخراج‌اخیر مستشاران نظامی‌شوروی ازمصر که چندی قبل توسط «انور سادات» اعلام‌گردید ؛ نمونهٔ دیگری است از طرفداری کمو نیستها ازملتها

بی‌پایگی نظریات مارکسیسم

س- آیا دلائل عقلی برخلاف فکر وعقاید مارکس وجوددارد ؟

ج- همچنانکه قبلا خاطرنشان شد ، عقاید مارکس ازعده‌ای از نظریات گوناگون آمیخته‌شده که‌واقعیت وحقیقت ندارند .

اساس عقاید و افکار مارکس بر دو پایه ، استوار شده است :

۱- فلسفهٔ مادی .

۲- منطق تحول دیالکتیك

و این نخستین اشتباه و خطائی است که مارکس مرتکب شده‌است .

س ـ چطور . ؟

ج ـ مادی بماوراء الطبیعه و مسائل غیبی ، اعتقاد ندارد .

(خدا ، معاد ، نبوت ، روح)

در حالیکه هر کس که فکر صحیح و وجدان بیدار داشته‌باشد . بوجود آنها یقین پیدامیکند .

چه‌چیزاست که از «خدا» روشنتر باشد . ؟

اوست که هرچیزراآفریده وهرچیزی نشانهٔ یگانگی اوست .

انسان ، جهان ، آسمان ، زمین ونظام شگفت آنها ، همه وهمه دلیل وجودآفریدگاری‌تواناست .

آثار قدرت بی انتهایش ، همه جا بچشم میخورد ، و خلقت جهان ، درآغاز آفرینش از قدرت او هستی گرفت .

آیا ، میتوان باور کرد که‌اوازخلق جهان دیگر«معاد»

ناتوان باشد . هرگز !!

آسمان با ستارگان زیبایش ، زمین با کوههای سر۔بفلك کشیده‌اش ودریا باشگفتیها وعجایبش وبالاخره انسان با ژرف بینی وفکر اعجاز آمیزش ، عبث و بیهوده خلق شده‌اند .؟ هرگز

جهان آفرینش با نظام دقیق و شگفت انگیز ، دلیلی است که‌هرچیز ، باندازهٔ معین ونظام‌صحیح ، روی‌حکمتی حساب شده ،آفریده شده‌آیامیشود باور کرد که او انسان‌را، بی‌هدف وبیهوده خلق کرده‌است ؟ (۱)

یامردم‌برای‌این‌خلق شده‌اند که‌ظالم‌ومظلوم وزورمند وناتوان بجان هم بیفتند ؟! هرگز

بلکه‌عقل‌باصراحت تمام دلالت میکند که‌بایدزندگی دیگر وروز جزائی باشد که‌هرکس بجزای کرده‌اش‌برسد.

آیا خدا ، انسانها را آفرید وآنها را بی سر پرست گذاشت ؟ بی‌آنکه درمیان ایشان راهنمایانی را مبعوث کند

۱ــ برای اطلاع بیشتر بکتابهای : آفریدگارجهان وراز آفرینش انسان واثبات وجود خدا مراجعه‌شود .

با اینکه میدانست کـه انسانهـا ، از شناخت راه سعـادت خودشان عاجزند .

پس بدون شك خداوند پیامبرانی رابرای راهنمائـی بشربرانگیخته است وامامت نیزچون امتدادنبوت است بنظر عقل امری لازم وضروری میباشد.

دلائلی که وجود وحقیقت روح را اثبات میکند :

۱ـ احضار ارواح وتنویم مغناطیسی که دانشمندان امروزبسیار انجام میدهند . بهترین شاهد برای وجود روح مجرداز ماده میباشد.(۱)

---

۱ ـ مسئله احضار ارواح و تنویم مغناطیسی ، یك مسئله علمی است که امروز بطور مسلم قطعی شده است و دانشمندان جهان آنرا تصدیق میکنند وبوجود روح مجرد ؛ اذعان دارند .

اکز اگوف ، دانشمند روحشناس روسی میگوید : یکی از آزمایشها که بخوبی وجودروح جداگانه رادرآدمی میرساند ومیفهماند که روح از ماده جدا است وخود میتواند کارهای شگفت آوربی کمك ماده کند ؛داستان «مادام لویس» ←

۲ــهر کس باشعور ذاتی ووجدان خود ، می‌فهمد که حقیقت اوهمین بــدن نیست بلکه اگر صرف نظراز جسم خویش نماید خودرا متمایز ازبدن می‌بیند .

↗ است که درخواب مصنوعی بامر عامل روحش بخانه‌اش رفت‌وروی شانهٔیکی‌ازساکنین خانه‌زد واورا ترساندووقتی که از طرف پرسیدند که آیا دستی بروی شانه‌ات خورده است ؟تصدیق کرد . به‌نقل‌ازروح‌درقلمرودین‌وفلسفه‌ازنظر الله‌باب‌الحوائجی:ص۳۸۹پرفسورهوجسون P.Ho8son رئیس‌جمعیت‌تفحصات‌روح‌گوید :

« بدون هیچ‌شك‌وشبهه‌ای‌معتقدم‌ارواحی که‌مکررحاضر شده وباآنها سؤال‌وجواب شده‌همگی بنابراظهارات خود پس‌از مرك‌زنده‌اند و لهذامسلم ومحقق‌است که‌روح‌در عالم دیگر باقی خواهد بود و مرك فقط تغییر حالتی است برای انسان،عالم‌پس از مرك ازلئون دنی ،صفحه ۷۵.

روسل‌والاس گوید:

«هنگامیکه‌درصدد کشف اسرارجریان احضارارواح ←

۳- چنانکه‌علم‌جدیدا ثبات کرده‌ودانشمندان‌محقق اعتراف نموده‌اند هرنظریه‌دیگری غیرازوجود روح ،درباره‌پیدایش

بودم ، در نفس‌الامر به مادیات و اصول مذهب مادیون معتقدبودم درمخیله من‌ابداً فکری در مورد تظاهر روح بهم نمیرسید .

مسئله‌ظهور روح،بقدری‌در نفس‌من نفوذوتأثیرنمود که‌قبل ازاینکه بتوانم‌برای فهم‌ودرك‌آن‌توضیحاتی‌درضمیر خودبیابم ناگزبرشدم بآن، ایمان‌آورده وعقیدهٔ راسخ پیدا کنم‌ونه می‌توانستم ازآن روی برگردانم و نه می‌توانستم علت‌وسببی برای‌آن درتصورخودبیابم.روح‌درقلمرودین‌و فلسفه صفحه۳۹۵ .

وبرای اطلاع بیشتر دراین موضوع به‌کتاب « عالم ارواح»ازطنطاوی ترجمه حبیب الله‌آموزگارو «حقیقةعالم الروح» ازجودی الجرمی رئیس دائرهٔ روح شناسی ، و دیپلم دربحثهای‌روانی ،طبع بغدادو کتاب‌عالم پس‌ازمرگ ازلئون دنی فرانسوی .

حیات وتبدیل موجود بی‌جان بجاندار مردود است .

۴- از آغاز دوران بچگی جسم و بدن هـر انسانی ، همواره درتغییر و تحول دائمی است ،ومیلیونها سلول بدن او ،باگذشت چندماهی بکلی عوض میشود وازاین قانون «حرکت و تغییر» هیچ‌چیز مستثنی نیست ولی همهٔ عقلاء تصدیق دارند که یك حقیقت ثبوت ودوام خودرا نگه‌داشته است وآن عبارت از من‌وبا صطلاح شخصیت انسان‌است وهریك ازما بخوبی درك میکنیم که از آغاز دوران کودکی تابامروز باوجود اینکه چندین مرتبه سلولهای بدن ، تغییر یافته‌اند ،اما حقیقت «من» همواره ثابت وپابرجا است.

درنتیجه معلوم میشود که وجود انسان ؛ تنهابـدن‌او نیست ،بلکه یك‌وجـود دیگر بنام «روح» درکالبد آدمـی وجود دارد .

۵- برواضح است که هریك ازمافکر میکنیم ،اراده میکنیم ومیدانیم که فکر وارادهٔ ما، غیراز خود ماست .آیا فکر که نتیجهٔ‌مخ ودماغ اوست ،غیراز خود انسان نیست؟ شناخت‌امتیاز بین‌واقعیت‌فکروفکر کننده‌ویا فرق‌میان

اراده واراده کننده چیزی نیست که احتیاج بدلیل داشته باشدو همین درك وجدانی دلیل است براینکه واقعیت دیگری غیر ازمغز دارد که می اندیشدو مغزرا بعنوان ابزاری برای فکر کردن بکار میگیرد واو عبارتست از«روح» (۱)

۱ـ هر کسی بطور قطع میداند که یك سلسله امور ذهنی که آنهارا علوم وادراکات مینامند ، وجود دارد ، و این امور برانسان ، ازوجود عالم خارج ، روشن‌تر است و ذهن‌ما میتواند بوسیلهٔ اعصاب بینائی ویا سایـر حواس ، تصویرها وادراکاتی رااز عالم خارج ،ازقبیل کره،دریا ؛ باغ وباسایر مفاهیم ازقبیل :محبت،عداوت ووو ، درخود، تصویر کندو نقش بنددواین موضوعی است مسلم‌ولی ماملاحظه میکنیم که‌خواص عمومی‌ماده (انقسام وعدم انطباق بزرگ بکوچك) بااین ادراکات ومفاهیم ،تطبیق نمیکند .

دانشمندان‌روحی‌ازراه عدم‌انطباق‌خواص‌امورروحی برخواص عمومی‌ماده ،اثبات میکنند که امور روحی(همانها که حضوراً بآنها آگاه هستیم) مادی نیست و پس نمیتواند برفعالیت‌های‌عصبی‌تطبیق کند ،پس‌فعالیت‌های‌عصبی ، ←

کارهای گوناگونی که از روح تنها ، سرمیزند مـانند

→ مقدمهٔ پیدایش یك سلسله امور غیر مادی است نه عین آنها.

اما دانشمندان مادی بجای آنکه باصل مطلب توجه کنند و ثابت کنند که آنچه مادرك میکنیم عین همان فعالیت های عصبی است؛ از مطلب خارج شده، و از کمب فیزیك یا فیزیولوژی ویا روانشناسی (که مطابق اسلوب ویژه خود (مشاهـده و تجربه) موضوع ماهیت و چگونگی امور روحی را از بحث خارج میکند) مطالبی راذکر میکنند که ارتباطی بمدعای فلاسفه ندارد و مثل اینکه خود گمان میکنند که کسانیکه روح وامور روحی رامجردمیدانند ازاین مطالب آگاهـی نداشته واگر آگاهی پیدا کنند، داعی برای عقیده به تجرد روح نخواهند داشت .

مثلا دکتر ارانی درجزوهٔ بشر ازنظر مادی میگوید:

« موقع فکر کردن ، تغییرات مادی در سطح دماغ بیشتر میشود رخون متوجه دماغ میگردد»

«مغز بیشتر غذامیگیرد وبیشتر مواد فسفری پس ←

الهامات (و پی بردن به بعضی از مطالب و جریانات آینده) و

→ میدهد بطوریکه درادرار شخص فکر کننده ، مقدار این ماده بیشتر میشود ، موقع خواب ، مغز که کار زیاد انجام نمیدهد ، کمتر غذا میگیرد ، این خود ، دلیلی برمادی بودن آثار فکری است .»

سایر استدلالهای مادیین نیز از همین قبیل است، یعنی همه خارج ازموضوع است ، بلکه بعضی از آنان کار را بالاتر کشانیده ومیگویند چونکه درضمن تشریح بدن ، روح را نیافته‌اند ، پس روح وجود ندارد .

فیلیسین شاله درقسمت متافیزیك ازیکی ازعلماء علم وظایف الاعضاء موسوم به «بروسه» که عقاید مادی داشته نقل میکند که گفته است «من ، بوجود روح معتقد نخواهم شد مگراینکه آنرا درزیر چاقوی تشریح خود کشف کنم . »

حقیقت اینستکه ازمطالعه کتب مادیین ، این مطلب بخوبی روشن میشود که آنان از عقاید فلاسفه الهی وروحی واز تصوری که این دانشمندان درباب خدا ، روح باسایر ←

اعمال مرتاضین و کسانیکه روح را از جسم جدا مینمایند وآنچه دراین عصر به‌حس ششم موسوم است ،همه وهمه ازآثار روح تنها ،میباشد .(۱)

→مسائل دارند ،اطلاع درستی ندارندواطلاعاتشان منحصر است بآنچه مردم‌عوام درباب روح وجن‌وپری وغیره‌دارند وبآنچه ایده‌آلیست‌ها که گفته‌هاشان از گفته‌های عوام‌پائین‌تر است ،گفته‌اند .

اقتباس از اصول فلسفه حاشیه استاد مطهری ص ۶۲ .

۱ــ یك برهان قوی برای مجرد بودن روح آنست که روانشناسان میگویند وما آنــرا از اصول فلسفه علامــه طباطبائی ،نوشته‌استاد مطهری‌رادراینجا میآوریم :

تردیدی نیست که اگرانسان چیزی‌را به‌وسیلهٔ‌یکی‌از حواس‌خود احساس نمود ؛ برای‌دفعات بعد می‌تواند ،آن چیزرا درذهن خود‌حاضر سازد بدون‌اینکه احتیاج داشته باشد که‌ازنو آن‌رااحساس‌نماید .←

مافقط بشرح دونظریه : یکی‌مبنـی بـر مادی بودن «حافظه» که طرفداران مادی‌بودن روح درعصر اخیر آنرا

→ مثلااگریکروز ، رفیق خودرا دریک‌نقطهٔ معین ملاقات نمود وبین آنهامذاکراتی واقع شدخاطره‌ای‌ازاین ملاقات ومذاکره درذهن اوباقی میماند وهر وقت بخواهد آن‌ملاقات وگفتگو رایادآوری میکندو آن منظره‌وکلمات رادرصفحه ذهن‌حاضر میسازد باتمیز و تشخیص اینکه این خاطرات فعلی تخیل موهوم نیست که ذهن‌از خود اختراع کرده‌باشد واحساس‌مجدد هم‌نیست یعنی آن‌ملاقات‌وگفتگو درزمان حاضرتکرار نشده‌است ، بلکه این‌خاطرات مربوط بملاقات وگفتگوهائی است که‌درگذشته‌واقع شده است .

علمای روانشناسی‌میگویند ازابتداء اینکه ذهن‌انسان چیزی‌را در تحت تأثیر عوامل خارجـی احساس میکند ، تاهنگامیکه خودبخود بدون تأثیرعوامل خارجی آن‌را در زمان‌بعد مورد توجه قرارمی‌دهد ، چهـارمرحله را طـی می‌کند . ←

اختیار کرده‌اند وپیروان مکتب ماتریالیسم دیالك تیك ، آنرا تشریح کرده‌اند .

→ ۱ـ احساس ابتدائی (فراگیری) یعنی یکچیز ابتداء باید احساس بشودتا آنکه‌ذهن آنرا نگهداری و یاد آوری نماید ، بدیهی است‌تا چیزی از خارج واردذهن نشود ، نگهداری و یادآوری معنی ندارد .

۲ـ حفظ (نگهداری) چیزیکه وارد ذهن می‌شود تا اثری ازخود باقی‌نگذارد (یاخود باقی‌نماند) ممکن نیست خودبخود با نبودن عوامل مؤثر خارجی مجدداً در ذهن حاضرشود .

۳ـ تذکر (یادآوری) یعنی مورد توجه‌قرار دادن آن خاطره گذشته یاحاضر کردن آن خاطره گذشته در صفحه روشن ذهن .

۴ـ تشخیص (باز شناسی) یعنی تمیزدادن این که این‌یاد آوری امر گذشته است نه احساس مجددو نه تخیل واهی . ←

ودیگری مبنی‌برمادی‌نبودن حافظه مطابق مخصوص مکتب فلسفی صدرالمتألهین میپردازیم . و ضمناً اشکالاتی که به‌نظریه مادی‌بودن حافظه واردمیشود برای خوانندگان محترم توضیح‌میدهیم .

نظریه‌روحی :

صاحبان این نظریه ادراکات را فعالیت مستقیم‌نفس (جوهرغیرمادی) میدانند واعمال عصبی‌را تنهامقدمهٔ‌بوجود

← تئوریها و فرضیه‌های دانشمندان راجع بمرحله دوم ازاین چهارمرحله(مرحله حفظ) است؛ راجع‌به این‌جهت که‌صورتهای ادراکی در مدتیکه موردتوجه ذهن نیست ، درچه حالی‌است ؟ بچه‌نحو نگهداری میشود؟

مثلا درمثال گذشته پس‌از آنکه رفیق‌خود راملاقات نمودو مذاکراتی بین‌آنها صورت گرفت، در مدتی که‌این ملاقات و مذاکره مورد توجه‌ذهن نیست درچه‌حالی‌است، وبچه نحونگهداری میشود که بعدها می‌تواند مرحله سوم (یادآوری) ومرحله چهارم (بازشناسی) راطی کند

آمدن این ادراکات میدانند مطابق این نظریه نسبت ادراکات بنفس نسبت فعل است بفاعل و باصطلاح فلسفی، این ادراکات قیام صدوری دارند به نفس نه قیام حلولی وعین این صور ادراکی درصقع نفس باقی است وتذکر (یاد آوری) عبارتست از مورد توجه قراردادن همان صور اولیه .

مطابق این نظریه عین صورتهای ادراکی اولی حفظ ونگهداری میشود وبعدها موردیادآوری وبازشناسی، قرار میگیرد .

نظریه مادی :

صاحبان این نظریه (هرچند نتوانسته اند بطورقطعی اظهارنظر کنند) میگویندبرخلاف نظریه بالا ، هیچگاه عین ادراکات اولیه حفظ ونگهداری نمیشود ، واینطور نیست که هرصورت ادراکی درذهن پدید آید ، قوه حافظه عین آنرا نگهداری کند ؛ زیرا ادراك عبارتست ازفعالیت اعصاب و اعصاب درباره یك شیء نمی توانند فعالیت مداوم داشته باشند یعنی فعالیت های اعصاب هر لحظه متوجه شیء مخصوصی است ودرحالیکه چیزی مورد توجه نیست قهراً

سلسله‌عصبی دربارهٔ آن‌فعالیت ندارد پس‌درحال عدم‌توجه خاطرهٔ ادراکی‌بصورت‌ادراك‌وجود ندارد ونمیتواندوجود داشته‌باشد .

این دانشمندان میگویند : هرچیزیکه یکبار ادراك شد فقط‌اثری‌ازاودر یك‌نقطهٔ‌مخصوصی ازمغز می‌پیدا شود وهروقت آن‌نقطهٔ‌مخصوص دراثریکه‌املخصوصی (اراده وغیره) تهییج‌شد ، اعصاب‌دوباره بفعالیت‌میپردازندوباعث دوباره تولیدشدن ادراك‌اولی‌میگردند .

مثلادر مثال‌بالا ، ملاقات ومذاکره بارفیق‌درحالیکه مورد توجه نیست،بصورت خاطرهٔ ادراکی درذهن‌موجود نیست بلکه‌اثری ازوی دریکنقطه‌معین‌مغز باقی‌میماند که‌هر آن‌نقطه تحریك شود ، باعث دوباره تولید شدن‌آن خاطره‌ادراکی میگرددوشخص‌می‌پندارد که خوداین‌خاطره حفظ وباقی‌بوده‌است .

علیهذا مطابق این‌نظریه هرتذکر ویادآوری ، تولید جدیدی است ، برخلاف نظریه‌اول که‌تذکررا تولیدجدید نمیداند .

دکتر ارانی درپسیکولوژی صفحه ۱۱۷ می‌گوید :
« درعمل حافظه بایدتوجه کرد که چگونه یك تأثیر یا احساس درروح ، ثابت می‌شود.؟ چگونه محفوظ میماند؟

چطور دوباره تولیدمی‌شود ؟ چگونه روح قضیه را درازمنهٔ گذشته مجسم می‌نماید » ودرصفحه ۱۱۸ این طور باین پرسش‌ها پاسخ میدهد . می‌گوید : « گویا جاده‌ها ... ارتباطی مابین قضایا ، تولید می‌گردد واین جاده‌ها در مغز باقی می‌ماند .... وجود این راهها سبب محفوظ بودن یك قضیه در حافظه و تهییج آن‌ها ؛ باعث دوباره بیاد آمدن آن قضیه می‌گردد .» ودرصفحه ۱۱۶ بانگرانی و تردیدمیگوید: « معلوم نیست ارتباط حافظه مدرت زیادی بچه حالت درروح باقی می‌ماند وبچه ترتیب می‌توان قضیه مخصوصی رادوباره درروح تولیدنمود ، می‌توان قبول نمود که موقع بیاد آوردن قضایا ،شخص بطورارادی حالت فشارخون یادرجهٔ حرارت ویاعوامل دیگرفیزیکی رادرمغز تغییرمیدهد .»

مطابق این نظریه ، حافظهٔ دستگاه مغز عیناً مانندیک دستگاه ضبط صوت است که صدارا برروی یک صفحه یا

یکنوار ضبط می کند وهر صدائی و کلمه‌ای ، اثری از خود دریکنقطه‌ازنوار میگذارد که‌هر وقت آن‌نقطه باعوامل‌خاص فنی ، تهییج‌شود ، درست صدائی مانندصدای اول‌واصلی تولیدشود .

این‌بود خلاصه‌نظریه مادی بودن حافظه :

بر این‌نظر چندایرادمهم وارد است:

۱ـ اینکه مطابق این نظریه بایدهـرمفهوم ذهنی را بیك یاچندسلول معین اختصاص دهیم‌واین‌قابل قبول‌نیست، زیـرا :

اولا بدیهی است که هنگام ادراك یـا بیاد آوردن یك مفهوم تنها یك یا چند سلول بکار نمیافتند مثلا هنگام دیدن چیزی تمام سلولهای باصره بکار میافتد وهنگام دیدن چیز دیگر بـازهمان سلولها بفعالیت میپردازد و همچنین هنگام بیادافتادن یا شنیدن و غیره‌و نظر بورود امثال این ایـراد است که خود مادیین در صحت این نظریه اظهار تـردید ، کرده‌اند . دکترارانی در پسیکو لوژی میگوید : «روح هروقت می‌تواند تولید تجسمات کند مثلا می‌تواندیکمرد

بایك سك رابانمام یااغلب صفات مجسم‌نماید ترتیب‌تولید اين‌شكل مجسم در .رح هنوز بوسائل علمی معین نشده وعقاید مختلفه دراین باب موجود است .

مثلا اگر فرض كنیم پس‌از دیدن یك‌سك یك‌دسته ازسلولهای دماغ برای تولید تجسم سك‌بدون وجودحیوان مستعد می‌شونددراینصورت بایستی برای‌هرشیء یکدسته ، مخصوص سلول معین شود واین مشكوك است چون عدهٔ سلولها برای اشیاء لاتعد ولاتحصی كافی نخواهد بود .

ثانیاً ـ اگر فرض كنیم هنگام دیدن یا شنیدن چیزی یك یاچند سلول معین متأثر می‌شود وبا دیدن وشنیدن چیز دیگر یك یاچند سلول دیگر چه‌علتی دارد كه اگر دیدن یا شنیدن همان شیء اول تكرار شدیك عده سلول دیگرمتأثر نمیشودوفقط‌همان سلولهای‌اولی تهییج میشوند ویادآوری محقق میگردد .

۲ـ همانطوریكه دربالااشاره‌شدیكی‌ازخواص‌حافظه بازشناسی‌است یعنی تشخیص این خصوصیت‌كه یادآوری شده عین‌همان اولی‌است وادراك فعلی جدیدنیست‌وموهوم

وبی معناهم نیست واین بانظریه مادی بودن حافظه سازگار نیست زیرااگر فرضاًمامغز رانسبت به ادراکات مانندیك دستگاه ضبط صوت بدانیم تنها دارای این خاصیت خواهد بود که هروقت نقطه خاص تحریك شود اصرارادراکی شبیه ادراك اولی ازهرجهت تولید کند .

همانطوریکه دستگاه ضبط صوت صدائی عیناً شبیه صدای اولی تولید میکند ، نه عین آنرادرصورتیکه ماوجداناً وحضوراً میدانیم که ذهن مادارای خاصیت بازشناسی است یعنی تشخیص میدهد که «این اواست» وتولید جدید وفعل جدیدنیست وخلاصهٔ این اشکال اینکه از راه عینیت که از مشخصات قوه حافظه است نمیتوان نظریه مادی بودن حافظه راپذیرفت .

۳ـ مغزباهمهٔ محتویات خودتغییرمیکند. ودستخوش تحول وتبدل است ، ودر طول عمر هفتادساله یکنفرچندین بار ماده مغزی وی باهمه محتویات خود عوض شده و ماده دیگری جایگزین آنشده درصورتیکه خاطرات نفسانی وی درچه تصورات مانند چهره رفیق ایام کودکیش که در ده

سالگی او را دیده و قیافهٔ آموزگارش که پس از دورهٔ دبستان او را ندیده وچه تصدیقات مثل اینکه در دبستان شنیده که ارسطو شاگرد افلاطون بوده است و او باین مطلب اذعان (تصدیق باصطلاح منطق) پیدا کرده . تمام اینها همانطور محکم و پابرجا درذهنش باقی است ، وخلاصه تمام تصورات وتصدیقات سابقش کماکان باقی مانده است ؛ واگر اینها جایگزین درماده بود قهراً تغییر کرده بود .

واما مثال عکسی که در آب جاری میافتند که درمتن از طرف مادیین ذکر شده است پیداست که یك مثال شاعرانه است ، زیرا اینکه ما اورا ثابت می بینیم تنها بجهت آنست که درخیال ما صورت ادراکی باقی دارد ، اگر فرضاً حتی درخیال صورت ادراکی باقی نمیداشت ماهرگز اورا باقی نمی پنداشتیم. خلاصه ی این اشکال آنکه از نظر «ثبات» ادراکات ذهنی که از مشخصات قوه حافظه است نمیتوانیم نظریه مادی بودن قوهٔ حافظه را بپذیریم .

اشتباه‌مارکسیستها درباره‌ی خدا

س ـ اینجاست که سؤالی عمیق ، به‌ذهن می‌آید و آن اینست : بااینکه همهٔ جهان باشگفتیهایش ، همگی نشانهٔ قدرت‌وحکمت‌خداوندی‌است، چرا وبچه‌علت، مارکسیستها خدارا انکارمیکنند ؟

ج - می‌گویند : یك‌سلسله اشکالات وشبهاتی‌است، که‌در بارهٔ خدا وجود داردو آنها است که نمیگذارد ؛ بوجودخداوند ، معتقدشد، از آنجا که اگربخدامعتقدشوند، بایستی بهمه‌ارزش‌های معنوی واخلاقی ایمان‌داشته باشند. درنتیجه لازم‌است که پای‌بند بآنها باشند ، وازحد خودشان خارج نشوند . ولی مارکسیست‌ها به‌همه چیزازپشت‌عینك

مادی منهای اخلاق و انسانیت ، نگاه‌میکنند و برای آن‌ها هیچ ارزش قائل نیستند .

س-این اشکالات کدام‌است ؟

ج- خیال میکنند که‌عقیده بخدا از یك ترس وضعف بشری ، ناشی‌شده است ، وانسان از آنجا که بعلت چیزی جاهل است آنرا بخدا ؛ نسبت‌می‌دهد .

و آن‌جا که‌ازمقابله ومواجهه بامصیبتی ،عاجزمیشود بخدا توسل‌میجوید آنجا که از چیزی می‌ترسد؛بخداپناه مـی‌برد .

این‌ها عواملی است که اورابخدا معتقدساخته‌است، اما ؛ امروز که‌دیگر علم‌بشر ترقـی کرده واوبهمهٔ رمـوز و علل طبیعت آشناشده است‌و باهمه‌حوادث وباصطلاح«قهر طبیعت » امثال زلزله‌و سیل ، باتدابیر علمی مقابله می کند دیگر اعتقادبخدا لزومی ندارد که درنتیجه بآن ایمان داشته باشد . (۱)

۱- برخلاف تصورمادیها و کمونیست‌ها ، علم‌هر - چقدر پیشرفت داشته‌باشد وقوانین طبیعت کشف گردد ، ↙

ولی بایدپرسید، مگرامروزبسیاری‌ازانسانهابانواع ضعف وجهل‌وترس، روبرو نیستند. مگرانسان امروز ،در جاهلیت ؛جاهلیت قرن‌بیستم ،زندگی‌نمیکند .؟ مگرکابوس جنك جهانی ، باسلاحهای‌اتمی وبمب‌های ناپالم ؛ به جای زلزله وسیل‌و طوفان ؛ اوراتهدید نمیکند .؟ مگـر درعصر

✓ دلائل خداشناسی بهمان‌نسبت،روشن‌ترخواهدشد .

هرشل دانشمند فلکی معروف میگوید : «هرقدردامنهٔ علم وسیعتر میشود ،استدلالات دندان شکن وقویتری،برای وجود خداوند ازلی وابدی بدست‌می‌آید ».

وآلبرت وینچستر زیست‌شناس معاصر مـی‌گوید : « هر کشف تازه‌ای دردنیای علم‌به‌وقوع می‌پیوندد ، صدها مرتبه براستواری ایمان من‌می‌افزاید وآثارشرك و وسوسه نهائی راکه‌کم وبیش، درباطن معتقدات ماوجود دارد ، از میان می‌برد وجای آنرا به‌افکار عالی‌خدا شناسی‌وتوحید میبخشد .» بکتاب اثبات وجودخدا ، تألیف جان کلور - مولشما ، مراجعه شود .

کنونی آنجاکه میگویند : ضعف و جهلی نیست ، معتقدبه خدا پیدانمی‌شود ؟ ! ازطرف‌دیگر آیاهمه‌قبایل‌وحشی‌بخدا ایمان دارند .؟ درحالیکه بشهادت‌تاریخ ، هرچه‌علم وتمدن بشر ، پیشرفت کرده ایمانش‌بخداوندبیشترشده‌است.

پس وقتی وجود خدابا دلائل عقلی‌و علمی ثابت‌شد پناه‌بردن‌انسانهاباو در حال ضعف و ناتوانی ، نشانهٔفطری بودن ، اعتماد بمبدء است که درنهاد وضمیر هر انسانی ، وجوددارد .

مگر انسان ؛ توانسته است زندگی خودرا بدون اعتقاد بخدا وبرنامه‌های الهی‌پی‌ریزی کند؟اگرچنین‌است، پس چراآتش جنك وخونریزیها ، در میان بشر ، شعله‌ور است . ؟! ! آیا این دلیل محکم و قانع‌کننده‌ای نیست که امروز بشر بیش ازهروقت دیگر بایمان نیازمنداست ؟

س ـ اشکال دوم مارکسیستها چیست . ؟

ج ـ میگویند :کسی که ایمان بخدا دارد ، قانون علت ومعلول‌را که‌حاکم‌برهمه‌پدیده‌های جهان‌است ؛انکار

میکند در صورتیکه علم ثابت کرده است که هر پدیده ای بدنبال سبب وعلتی‌است .

مثلا زلزله بعلت گازهای زیرزمینی است که بوجود میآید وباران ؛ بسبب بخار آب ؛ حاصل میشود و همچنین سایرحوادث طبیعی در نتیجه هرپدیدهٔ طبیعی بدنبـال یك علت طبیعی است . ازاینجا است که دیگر ، اعتقاد بخدا، لزومی ندارد .

ولی باید دقت کرد که‌هرگزمؤمن بخدا ، منکرقانون علت ومعلول نیست ، بلکه‌اواعتقاددارد که خداوند، جهان راروی حساب منظم وقانون علل واسباب ،آفریده‌است و اساساًهرپدیده‌ای بدنبال علتی ، خلق‌گردیده است ، علاوه حدیثی‌دراین‌زمینه ، نقل شده‌است « ابی‌الله ان‌یجری‌الامور الاباسبابها » .

« خداوند ،کار های خلقت را روی اسباب جاری میسازد»خدا نظامی‌درزمین‌قرارداده که بسبب گازهای‌درونی بارزه درمیآید . وهمچنین نظامی درردریا ، حرارت‌آفتاب‌و باد ها بر قرار نموده که سبب تولید باران میشود و اما این

نظام وقوانین هرگز با ایمان بخدا منافات ندارد ، بلکه هر چه بیشتر پایه‌های آنرا محکم میسازد .

مثل اینکه وقتیکه ما ساعت منظمی را مشاهده کنیم که باپاندول چرخها وعقربك‌های خود ، مرتب وباسرعت، ثانیه‌های وقت رانشان میدهد، بگوئیم که‌دیگر نیازی‌نیست که بوجودیك ساعت‌ساز صنعتگردقیق درساختن این‌ساعت معتقد باشیم ، زهی بی‌انصافی . !!!

س- اشکال سوم ؟

ج-میگویند : درست است که‌درجهان . نظامی‌دقیق وشگفت انگیز ، حکم‌فرما است ، ولی ازکجا این‌نظام ، دلیل‌وجود صانع باقدرتی است ! ؟ بلکه میتوان‌گفت که این جهان بانظام مخصوص خود ، همگی نتیجهٔ تصادف و اتفاق است . زمین ؛ بطور تصادف ازخورشید ، جداشده وهمچنین ماه‌تصادفاً‌اززمین‌جداگردیده ، هریك بطوراتفاقی درمدارمعینی ، قرارگرفته‌اند وقانون‌جاذبه‌آنهاراازهمدیگر جداکرده وهر یك در ناحیه ای از فضای بیکران ، پر تاب شده‌اند .

حتی انسان ، باهمهٔ نظام شگفت انگیزش ؛ آنهم بطور تصادف ، پیداشده است .

این بود ، اشکال سوم مارکسیستها ؛ جواب این اشکال باذکر دومثال داده میشود که بعداز تحقیق ودقت معلوم گردد که احتمال و تصادف ، نمیتواند این نظام شگفت انگیز را بوجودآورد .

حساب احتمالات

فرض کنید ، کتابی است علمی ومطالب آن ، طبق شمارهٔ صفحه ، مرتب شده ودارای ۱۰۰ برك است .اوراق آنرا درهم ریخته ومخلوط سازید ، بطوریکه شماره ها و مطالب بطور مشوش ونامنظمی قرار گیرد .

اکنون ؛ این کتاب را بدست شخص بیسوادیانابینائی بدهید وخواهش کنید که آنرابصورت اول بازگرداند .او؛ نابیناست یاسواد ندارد ودرهرحال نمی‌تواند شماره ورق اول را بخواند ، بمنظور برداشتن همان ورق اول ؛ ورقی را ازمیان اوراق پراکنده برمیدارد ، بامید اینکه همان ورق اول باشد ؛ ناگفته نماند پیدااست که احتمال رسیدن او باین مقصود

یك احتمال ازصد احتمال است .

این ورق را هرچه هست ، کنار میگذارد ، ورقی را باحتمال برگ دوم ؛ برمیدارد ، احتمال درست ازآب در آمدن آن ؛ یك احتمال در ۹۹ احتمال است . بنابراین موفقیت او درقرار گرفتن شماره های ۱ و ۲ پشت سرهم تقریباً یك احتمال

مقابل ده هزاراحتمال است یعنی $\frac{۱}{۱۰۰۰۰} = \frac{۱}{۱۰۰} \times \frac{۱}{۱۰۰}$

درمیان این ده هزار احتمال ، یك احتمال آن مطابق باواقع است و آن درصورتی است که در دفعهٔ اول ؛ ورق اول ودر دفعهٔ دوم ، ورق دوم رابرداشته باشد وهمچنین اگر ورقی دیگر را بمنظور برك سوم بردارد احتمال موفقیت آن یك احتمال در ۹۸ احتمال است ، یعنی احتمال منظم شدن برك اول ودوم وسوم ، تقریباً یك احتمال درمقابل یك میلیون احتمال است.

$$\frac{۱}{۱۰۰} \times \frac{۱}{۱۰۰} \times \frac{۱}{۱۰۰} = \frac{۱}{۱۰۰۰۰۰۰}$$

پس احتمال موفقیت این شخص نابینا یابیسواد درجمع آوری این کتاب ومرتب کردن آن ؛ یك احتمال ازعددیست

تقریباً بینهایت ، یعنی همان یك احتمال است در برابر عدد ۱ که دویست صفر در طرف راست آن قرار داشته باشد. (۱)

مثال دیگر :

فرض کنید ، شعری در کمال فصاحت روی کاغذی نوشته شده ؛ این شعر ،یك مطلب اخلاقی را بیان میکند و بسیار موزون وخوش قافیه و بالاخره مشتمل کلیه مزایای شعری است وازطرفی دارای مضمون بسیار عالی است ، وچنین بنظرمیآید که مربوط به هزار سال قبل است . آیا هیچکس احتمال میدهد که این شعر ، نتیجهٔ حرکات مدادی است که بوسیلهٔ دست یك بچه خردسال بقصدبازی ، انجام گرفته وبالاخره ازروی اتفاق بوجودآمده است .؟!!

یااینکه فرض کنید ، لوحهٔ بسیارزیبا ونقاشی شده‌ای دریکی از حفاریها بدست آمده و کارشناسان و متخصصین فن ، آنرامربوط به دوهزارسال قبل ، تشخیص داده‌اند .

آیامیتوان احتمال داد که این لوحه در اثر چرخیدن

۱- با توضیح بیشتر از متن کتاب و آفریدگار جهان و اثبات‌وجودخدا ، اقتباس شده است .

ناموزون دست کسیکه هیچگونه اطلاعی از اصول نقاشی نداشته ،بوجود آمده .؟ بدیهی‌است که انسان ، از مشاهدهٔ این آثارپی میبرد که شاعری زبر دست وبااطلاع از شعرو اخلاق وهمچنین‌هنرمندی که کاملا ازفن‌نقاشی اطلاع‌داشته درسرودن آن‌شعروترسیم‌این‌لوحه دست اندر کاربوده‌اند.

س- آخرین اشکال‌مادیها

میگویند: مادرطبیعت بموجودات زایدی‌برمیخوریم که‌نمیتوانیم حکمت ومصلحتی در آفرینش آن‌ها ، قائل شویم: مثل رودهٔ‌کور (آپاندیس) دربدن انسان؛ وامثال آن ازموجودات زایدی که‌هیچ منفعتی برای وجودآنها،تصور نمیشود، پس‌اگرخداوند حکیمی‌وجود میداشت چراوبچه علت‌این موجودات زایدراخلق‌میکرد.

ازاینجا پی‌میبریم که موجودی‌بنام خالق وجودندارد وهم چنین درطبقات اجتماع‌وزندگی انسانها، به‌اختلافات فاحشی برمیخوریم: ظالم‌ومظلوم، قوی‌وضعیف‌ووو - که حاکی ازنبودن خالق حکیم است .

علم بشر کوتاه است:

آیا؛ بشر، همهٔرازهای طبیعت راکشف کرده است.؟ آیااو؛ سرحیات ورموزواحد حیاتی «سلول» رابطور دقیق، تحلیل نموده است.؟

آیاحقیقت نور، حیات، علم‌ووو- برای‌اوروشن‌شده است؟

اینها سئوالاتی است که هنوزعلم‌نتوانسته است‌بآنها بطورقطع‌وروشن جواب گوید، بلکه‌دربارهٔهمین‌موضوعات یك سلسله نظریات وتئوریهائی‌است که ازطرف‌دانشمندان مطرح گردیده،وهنوز که‌هنوزاست،رازطبیعت‌ومعمای‌هستی بطورآشکار ، روشن‌نگشته‌است،ماازراه‌نظام آفرینش‌ونظم جهان هستی بوجود آفریدگار توانا ، پی میبریم؛بآسمان نیلگون باستاره‌های بی‌شمار که شب هنگام برای‌ما؛ چشمك میزنند وبرابردیدگاه انسان جلوهٔ خاصی بوجود میآورند و زمین باکوهها و رودها ودریا هایش ، همگی بوجود دانای حکیم، شاهد است.

این‌انسان ، این موجود ناشناخته ومجهول که خود

بنوبه‌خود ، عالمی‌است تودر تو ، وهمه چیز آن ، دستگاه دماغ وتفکر، هوش وحافظه، جهاز اعصاب وو... همگی دقیق وشگفت انگیز، برای کاری‌معین ووظیفه‌ای مخصوص روی‌حکمت ومصلحتی‌کامل ، خلق‌شده است.

وبقول شاعر:

جهان‌چون‌خط‌وخال وچشم وابرواست

که هرچیزی بجای خویش نیکو است

همه وهمه گواه اینست که خداوند عالم وحکیمی آنهارا خلق کرده است‌واوست که‌چیزی‌را بی‌جهت‌نیافریده است. ولی اگرحکمت چیزی‌رانفهمیدیم،این‌دلیل آن‌نیست که‌آن چیز، حکمت ومصلحتی‌ندارد.

هرگاه ماسطری از کتاب قطوروبزرگی را نفهمیدیم آیا، بخود اجازه میدهیم که بگوئیم مؤلف کتاب ، آن‌سطر رابی‌جانوشته ونفهمیده است؟ یااینکه این‌نقصان راباید از آن‌خود بدانیم ویا اگرحکمت وسبب یك‌انگشتی ویاچرخ کوچکی‌را دریك ماشین منظم‌ودقیق ندانیم؛ آیادراین‌هنگام ازعلت وحکمت چرخ جستجو میکنیم.؟ یا اینکه صاحب

ماشین‌را بجهل نسبت میدهیم .؟ مگرفلاسفهٔ مار کسیستها ، همهٔ مشکلات علم ورازهای طبیعت راگشوده‌اند.؟ هرگز!!

س- آیامار کسیستهابرای‌نفی‌وجودخدا،دلیلی دارند .؟

ج- فرق‌است میان‌نمی‌دانم‌ونیست.

حقیقت اینستکه‌مار کسیستهاخودخدا راانکار کرده‌اند ولی‌دلیلی برای‌گفتهٔ خودندارند . مثل اینست‌که کسی‌ادعا کند شهرمسکو وجود ندارد ، ولی وقتی میپرسیم‌که ازچه راه دانستی که مسکووجود ندارد؛ درجواب میگوید:

اولا من‌مسکورا ندیده‌ام .

ثانیاًمسکوزیبانیست .

ثالثا کسی که‌میگفت مسکووجوددارد ، اودراجتماع منفوراست .

وهمچنین ...

این‌گفته‌ها ، عدم وجودمسکو راثابت‌نمیکند ؛ بلکه دلیل جهل‌ونادانی گوینده میباشد .

و همچنین در بارهٔ خـدا ، فرق است میان نمی‌دانم

و نیست .

کمونیستها خدا رانشناخته‌اند وماخدا راشناخته‌ایم وایشان بهیچوجه دلیلی علیه ماندارند .

دیالك تیك چیست ؟

س ـ دیالك تیك چیست .

ج ـ دیالك تیك ، منطقی است که هگل دانشمند آلمانی آنرا تجدید کرد ، وبر پایه های آن ، مارکس ، افکارخود را پی ریزی نمود ، درحقیقت دیالك تیك ؛ دومین اصل از اصول اساسی افکار مارکس است ومنطق دیالکك تیکك روش مخصوصی است برای اندیشیدن ودرك زندگی وفلسفهٔ آن ، نخستین چیزی که بااین منطق منافات دارد .این است که هگل دراثر بکاربردن این روش تفکر باین نتیجه رسید که آنچه رامابنام جهان مینامیم ، یکك سلسله تصورات بیش نیست وآنچه درجهان وجود ندارد ، همان ماده میباشد.(۱)

---

۱ ـ هگل ازفلسفهٔ ایده آلستی است که جهان راتنها ، تصورو تعقل میداندمرحوم فروغی درهسیر حکمت دراروپا ↙

امامارکسیست‌ها معتقدند « آنچه‌در جهان وجود ندارد ، روح ،خدا و بطور کلی ، ماوراء طبیعت میباشد» وهرچیزی که درجهان بچشم‌میخورد از آسمان .زمین ، ستارگان ، انسان ، همه‌وهمه محصول وزائیدهٔ‌ماده است و این ماده‌است که ازاول‌بوده وهمواره خواهدبود .

پس‌حالا می‌پرسیم ! بااینکه مارکسیسم روی منطق هگل پایه‌گذاری شده‌است ، چرادرافکار ،درست‌نقطه‌مقابل هم واقع شده‌اند زیرا هگل‌فیلسوف دیالکتیکی [1] معتقدبه ماده‌نیست و جهان را تصورات میداند ، ولی مارکس و اتباعش چیزی‌جز ماده قائل‌نیستند !

---

[1] مینویسد اماهگل ،نغمهٔ دیگری‌سازکردو آن‌اینست که ، حقیقت‌وخودهستی «عالم» بجزعقل«تصور» یاعلم «صورت ذهنی» چیزی‌نیست ودرون ذات وبرون ذات همه‌مظاهراو «عقل» دردرون او ودرواقع‌حالات او ، ومخلوق اوهستند. پس مذهب هگل را اصالت عقل ویا اصالت علم «تصور» مطلق گفته اند . سیر حکمت دراروپا جلد۳ صفحه ۲۳ طبع تهران .

پس یا منطق دیالك تیك حق نیست و در نتیجه چیزی که روی آن بنا شده ، باطل خواهد بود و یا اینکه هگل منطق دیالك تیك را که خود نوسازی کرده نفهمیده است .؟

پس از کجا ، مارکس آنرا بدرستی فهمیده است؟

«اصول چهارگانه هگل»

س- دیالك تیك ، در فلسفه ، چیست ؟

ج- (هگل در فلسفهٔ دیالك تیك بچهار اصل معتقد است ؟ .)

۱- هر چیز در تغییر و تحول دائمی است و هر چیز تنها گذشته و آینده‌ای دارد . مثال موجود در حال تحول و تغییر، مثل جوی آبی است که همواره در جریان است و بهر نقطهٔ آن اشاره کنی بمحض اشاره گذشته است .

۲- هر چیز در هر چیز تأثیر دارد و با همدیگر مربوط می‌باشند . پس بایست جهان را بر اساس تأثیر و تأثر اجزاء آن در یکدیگر مطالعه کرد .

۳- هر چیز ، ضد خود را می‌پروراند ، مثلا تخم مرغ ضد خود را که جوجه می‌باشد پرورش می‌دهد و همچنین

جوجه ، تخم‌مرغ را که‌ضدو نقیض خودش است،درجوف وهستهٔهر شیء ؛دونیروی متضاد، وجود دارد . نیروئی که شیء رادرحالت سابق‌نگه می‌دارد ، و نیروئی که شیء را بحالت جدید، تغییر می‌دهد .

۴- جهش وانقلاب : هرچیز دریکحالت مخصوص بایکنوع جهش‌و انقلاب به‌ضدخود ، تبدیل می‌شود ؛ مثلا دردرون تخم‌مرغ عواملی در کشمکش می‌باشند تا وقتیکه بیکحالت مخصوص رسید ؛ ناگهان‌با یك‌جهش وانقلاب سریع به جوجه ، تبدیل می‌شود و یا آب وقتی که درجهٔ حرارت آن‌بتدریج بصددرجه رسیدناگهان بایك انقلاب و جهش‌به‌بخار ، تبدیل‌می گردد .

س- آیاپیشرفت علوم‌واختراعات بافلسفهٔ دیالك‌تیك ارتباطدارد . ؟

ج-فلسفه بطور کلی‌ازتجربه و آزمایش متأثر نمیشود واز اینجاست که فلاسفهٔ قرن‌بیستم ، همان‌افکاروعقایدی‌را دارندکه فلاسفهٔ قرن‌چهارم پیش‌از میلاد بآنها معتقدبودند. ازجملهٔ آنهامی‌توان هگل‌راشمرد. در بیشترافکار و عقاید

خود ، بخصوص در نظریات دیالك تیکی‌اش .

مثلا طالس ملطی (۶۰۰ ق .م) از آن فلاسفه‌ای است که قائل باصل تغییر در جهان است .

۲ـ همچنین انکیسمانوس (ق.م)

۳ـ هراکلیتوس (۵۰۰ ق م) جهان را بجوی آب تشبیه کرده است که همواره در تغییر و تحول است و سبب تغییر و تحول را یك کشمکش و تناقض درونی می‌داند .

و او کسی است که «لنین» درباره‌اش گفته است : او شرح و تفسیر کاملی است از اصول ماتریالیسم دیالـك ـ تیکـی (۱) .

۴ـ و همچنین ذیمقراطیس و اپیکور و لوکرس و دیـگـران .

نظریه هر یك از این دانشمندان و فلاسفه ، بهترین شاهدی است براینکه فلسفه دیالك تیك از فرآورده‌های علوم واکتشافات جدید نیست ، بلکه اصول اساسی دیالك تیك

---

۱ ـ شرح حال هریك از این فلاسفه را در کتاب « سیر حکمت دراروپا » مطالعه فرمائید جلداول صفحه ۴ الی ۷

تقریباً ۲۴ قرن‌قبل‌ازاین وجود داشته‌است.

س- آیا فلسفهٔ‌متافیزیك‌وفلسفهٔ الهی ،بایك‌نوع جمود ورکودهمراه است . ؟

ج- معروف‌است که مارکس تئوریسین حزبی‌بودو فلسفهٔ خودرابراساس ایده‌ها وآرمانهای حزبی ترتیب‌داد. وازاین رهگذربود که‌اوازحمله وتهاجم‌بمکتبها ومذهبهای دیگرباکی‌نداشت و برخلاف روش اخلاقی یك فیلسوف دانشمند ،آنهارابباد انتقاد میگرفت وازاینجا بود که‌مطابق مصلحت حزبی دروغهای فاحشی جعل میکرد همچنانکه این‌دروغها تا بامروز ازطرف رهبران حزبی توصیه میشود وازاین دروغهای شاخدار ، یکی هم این است : که فلسفهٔ متافیزیك فلسفهٔ جمود ورکوداست ، درحالیکه‌متافیزیکیها معتقدند که ماده همواره متحرك است حتی بعضی ازفلاسفه الهی مانند صدرالدین شیرازی به‌حرکت جوهری وذاتی درخود ماده قائل هستند .

س - پس فرق اساسی میان دو فلسفه دیالك‌تیك و متافیزیك‌دراین‌مورد‌چیست.؟

ج- حقیقت اینست که حرکت و تغییر ، یك قانون ثابتی است اما در چهار چوب ماده ، یعنی حرکت تنهادر مادیات است امادرماوراء مادههمانند : علم ، عدالت، حق... قانون حرکت وتغییر، هیچ‌خالت وربطی ندارد .

واین چیزی است که وجدان بآن شهادت میدهد .

مثلا ما ، بوجود خودمان علم داریم وبازمیدانیم که ۳×۳=۹ است وهمچنین میدانیم راستی ؛ نیکوئی ،عدل، زیبائی، حق ؛مطلوب وخواستهٔ همه است واین علم ماهیچوقت قابل تغییر نیست وهرگز تغییر نمییابد.

آیا میتوانیم باور کنیم که ما ، موجود ، نیستیم و یا ۳×۲=۱۵ ویاراستی ؛ یك چیز بد ، وعدل وحق ناخواسته است ؟ هرگز ، باور کردنی نیست . ماتنها دیده‌ایم که ماده تغییر میکند ولی طرفداران علم وتجربه ، پای آنرا ؛ بعالم مجردات نیز کشانده‌اند ! معلوم میشود که سلاح علم وتجربه رانیز وسیله ای برای گمراه ساختن توده‌مردم قرارداده‌اند !

س- آیا قانون فعل وانفعال چه مقدار حقیقت دارد ؟

ج- این‌قانون نیز ' بدون شك ، یك‌قانون اصیل و ثابتی است که‌درنظام طبیعت حکمفرماست ، اما این‌قانون نیزهمانند قانون حرکت وتغییر تنها در چهار چوب ماده جاری است اما مجردات همانند عدل ، علم ، حق وو ... مشمول‌قانون‌یادشده ، نمیباشد واین حقیقتی‌است که‌همگی باوجدان سالم خود بآن‌گواهی میدهند . ما علم داریم که خورشیدحرکت می کند ، لیکن علم ما ، ثابت است ، اما معلوم ما متغیرومتحرك . وهیچگونه فعل وانفعال میان‌علم‌و معلوم مانیست .

س- قانون تناقض یعنی‌چه .؟

ج- نخست‌بایدمعنی نقیض وضدرا دانست ، اگر معنی نقیض ، عبارت باشد ازهرچیزی که‌مغایرموجوداولی باشدمثلااکسیژن ضدونقیض ماده‌ئیدروژن‌است،زیراآندوبا همدیگرمغایرمیباشندواجتماع‌ضدین باین‌معنی‌نه تنها محال نیست‌بلکه‌ازاجتماع‌وترکیب‌آنها؛آب،بوجود میآید .

اما اگرمراد ازضد ونقیض ، ضـد ونقیض واقعی و حقیقی باشد همانندآتش وآب ووجود وعدم ؛ این‌امـری

است غیرقابل قبول، ومسئله‌ای است که هیچ عاقلی نمیتواند آنرا باور کند ؛ زیرانه تنهااجتماع آنها امری‌است محال، بلکه ازفلسفه بافیهای مارکس نیز خیلی دوراست و هیچ دانشمندی آنرا قبول ندارد. راستی چگونه میتوان وجود چیزی را با عدم همان چیزدرهمان جا و همان حال تصور کرد ؟

آیا می‌توان گفت : ماه،دریك لحظه وزمان‌هم‌موجود است‌وهم معدوم؟!

اگرچنین باشدباید بتوانیم‌بگوئیم کلام خودمارکس معدوم‌بوده درهمان لحظه که موجودبوده است!

آیااین ، یك‌خرافه نیست . ؟

وانگهی بچه‌دلیل هرچیزی ضد خودش را پرورش می‌دهد .؟

ممکن‌است حرکت وتغییردانمی سبب پیدایش ضد شود؛ مگرنه اینست که در درون اتم الکترونها دائماً بدور پروتون درحرکت هستند؛ شاید همین حرکت دائم موجب تغییرات وپیدایش اضداد باشد.

س- آیاجهش ناگهانی صحیح است.؟

ج- بازلازم است که حقیقت وواقعیت جهش ناگهانی رامعین سازیم؛ آیامعنی جهش، اینست که ما حقیقت آنرا نشناخته‌ایم،ویااینکه علت وسبب جهش‌را قبل ازوقوع آن، نمیدانیم.؟ البته‌صحیح است که جهشی اتفاق می‌افتد ، زیرا می‌بینیم که‌آب،بجوش می‌آید وبالاخره بطورناگهانی‌تبدیل به‌بخارمیگردد ولیکن آیاواقعاً ،این‌جهش ناگهانی ، بدون سبب وبطوراتفاقی صورت‌می‌گیرد .؟ چنین چیزی راعقل بعیدمیداند ، زیراعقل میگوید: باید هرچیزی سببی داشته باشد وقتی که‌ما جوشش آب‌رامشاهده میکنیم، عقل، ما را بوجودیك علت وسبب حتمی(گرچه برای‌ما مجهول‌باشد) برای‌این جوشش آب، راهنمائی میکند . گاهی میشود که سبب تغییر چیزی برای ما ، مخفی میماند . مثلاما نمیدانیم که ماده جامد ؛ چگونه بماده‌حیاتی، تبدیل میشود.

وزمانی علت تغییرآنرا ، میدانیم، مثلا آنجاکه آب باارتفاع وازدیاد درجهٔ حرارت به بخارتبدیل می‌شود،یعنی درحقیقت این تغییربطور تدریجی صورت می‌گیرد ، زیرا

بلی ، شاید ، موضوعات این‌علوم ، تغییر یابد ،مانند آب ، هوا ، خورشید ؛ ماه ؛ وو قابل تغییراست ؛ اماعلم بقوانین‌علوم ، حتمی وثابت ومتغیرمیباشد . (۱)

۱ـبه‌این‌توضیح که‌مثلا بطلمیوس‌زمین‌را مرکزجهان میدانست وردرهیئت جدید خورشید ، مرکز منظومه معرفی شده‌است ، اما اختلاف این دونظریه درقوانین ثابت ونظام حاکم بر منظومه و همچنین حوادث کسوف وخسوف که روی‌قانون خاصی ، صورت میگیرد ، اثری نگذاشته‌است همچنین آب‌را علمای‌قدیم‌بسیط‌میدانستند ،ولی‌درعلم‌شیمی ثابت شدکه‌آب ، مرکب است‌وهر ملکول‌آن ازیك اتم هیدروژن و۲ اتم‌اکسیژن ،ترکیب یافته‌است‌امااین‌اختلاف درنظریه وعقیده درقوانین حرارت‌وسردی‌آب ، هیچ‌تفاوتی نمیکند : زیرا درقدیم‌هم آب‌هنگام حرارت به بخار تبدیل میشدودرعهدحاضرنیزوهمچنین‌درقدیم‌هم‌هنگام‌سردی‌به‌یخ تبدیل میشد وحالانیز ، بااینکه نظریه‌های دانشمندان‌درباره آب‌تغییر یافته‌است وهمچنین سایر موضوعات .

آب، بطور تدریجی ، حرارتش زیادشده ودر آخرین درجه حرارت(۱۰۰درجه)به بخار؛تبدیل میشودودرواقع تغییر شکل دادن آب به بخار چیزی جز گسترش وفاصله یافتن ملکولهای آب دراثرزیادشدن درجه حرارت نیست.

از اینجا روشن می‌گردد که اصول چهارگانه دیالك‌تیك درسطح فلسفه درمورد محدود ومعین باتوضیح کافی، صحیح میباشد، زیراابتداء بایدموارد اجرای اصول چهارگانه دیالك‌تیك را تعیین کرد ، و چون معلوم شدکه این اصول تنها درچهارچوبهٔ مادیات ، حکمفرما است ودرامور معنوی ومجردات ، هیچگونه دخالتی ندارند.

زیرا ممکن نیست ، قوانین کلی علوم ریاضی،فیزیك وشیمی وهیئت ، روزی تغییر یابد، مثلاامروز، قانون جاذبه ثابت باشد وامافردا تغییر یافته وباطل شود ویا امروز حاصل ضرب ۳×۳=۹ باشد امافردا ۳×۳=۱۵

و همچنین قانون ترکیب آب از دوماده اکسیژن و هیدروژن ، تغییریافته ودرنتیجه آب ازچند ماده ...ترکیب شود وهمچنین ...

وازاینجا بطلان دیالکتیك درمنطق روشن میشود ، زیرادرعلم منطق ازقواعدکلی بحث میکند وموارد اجرای اصول دیالکتیك محدود ومعین است .

زیرا ، اصول دیالکتیك ، تنها در مادیات جاری است وشامل مجردات نیست؛ بدلیل اینکه ، آنچه بتجربه ثابت شده اینست که تنها مادیات تغییر میپذیرد و تغییر در معنویات باهیچ نوع تجربه ودلیلی ثابت نیست .

بعلاوه ، وجدان هیچ بشری ، حتی خود مارکسیستها، باور نمیکند که امور معنوی تبدیل شود. مثلا حاصلضرب ۳ × ۳ امروز(۹) وفردا (۱۵) بشودویا آب امروز ازترکیب دوجزء اکسیژن ویك جزء هیدروژن وفردا ، ازچندماده دیگر بدست آید ،وگرنه اگرقوانین علوم نیزدستخوش تغییر و تحول گردد وهرروز برنگی درآید ، دیگربشر نمیتواند ازآنها ، استفاده کند و سیر تکاملی خود را ادامه دهد ، تا آنجاکه بسطح ماه ، فرودآید ویادر راه کشف سیاره‌های آسمانی ، پیشرفتی داشته باشد .

س- اینها، اصول اساسی فکر دیالکتیکی است ،آیا

فرو ... ا بامنطق صحيح ، چیست . ؟

ج_ گمان میکنند که درواقع موجودی بامشخصات واوصاف همیشگی وثابتی وجود ندارد وعلم‌بوجود آفتاب عالمتاب «امروز» صحیح است ولی «فردا» همین عقیده وعلم؛ باطل میباشد .

این عده میگویند : تناقضی که درافکار بشری مشاهده میشود ، خودهمین تناقض موجب تغیرافکار میگردد .

این افکار متناقض پیوسته دریکدیگر اثر میگذارندتا اینکه جهشی درآنها حاصل بشود و منجر باختراع وابتکار جدیدی گردد .

ورروی این نکته ، دررسیدن بحقیقتی بایدبه تغیر آن، معتقدشد وهمیشه درتناقض وتضاد؛ بسربرد ، یعنی بچیزی مثلابا شرایط مخصوصی ، اعتقادنمود سپس نقیض آنرا ، قبول کرد ؛ بعداز جمع این دوفکر (اولی ونقیض آن)نتیجه رابدست آورد (۱) .

۱ـ اینها را در اصطلاح خود «تز» «آنتی‌تز» «سن‌تز» می‌نامند .

بعنوان مثال‌میگوئیم : ۱- هرچیزی موجود است ، ولی‌بملاحظه اعتقاد به تغیری که دراشیاء داریم‌بایدبگوئیم ۲- همان‌شیء اولی موجود ، نیست زیرا ضد ونقیض وجود گذشته، نبوداوست و چون در گذشته بوجود «آن» معتقد بودیم، قانون‌تغیر ایجاب‌میکند که‌درزمان «حال» به‌نبودنش معترف باشیم.

۳- بطور کلی هرچیز از آن‌نظر وجوددارد که‌گذشته وآینده‌ای داردپس نتیجهٔدو طرح(بودن ،درگذشته،ونبودن درمستقبل) اینست که هرموجودی رادر تغییر بدانیم .

س- آیااین منطق‌واقعیتی دارد؟

ج-درواقع‌اگرپایهٔ ساختمانی‌ویران‌شود آن‌ساختمان فرومیریزد واضافه میکنیم:

اولادلیلی که‌این‌منطق‌رادرنظر هگل‌تاییدمیکندوجدان است .

زیرا هگل نمیتواند صحت کلامی را ادعاء کند جز اینکه‌دلیلی بر آن بیاورد و خود این دلیل ، بدلیل دیگری برمیگردد . تابالاخره بیك امر بدیهی و روشن برسد و آن

چیزی است که وجدان بطورقطع ؛ قبول‌میکند وابداً شك وتغییری رادرآن راه‌نمیدهد .

حالاما هستیم‌واین وجدان ؛ اگراین وجدان‌را ازهر شائبه‌ای دورنگهداریم ودرهر امری آنرا قاضی قرار دهیم (همانطوریکه منطق‌اسلامی این‌خصیصه رادارد)و لقمه را دورسرنگردانیم‌چه میشود ؟

ثانیاً آیا منطقی که هگل کشف کرده؛ صحیح است یاباطل . ؟

اگرباطل باشدکه ازشر آن راحت هستیم واگر بر صحت آن ؛ معتقدباشیم‌دراینصورت این‌منطق‌وقاعده (تغیر) یك‌حقیقت ثابت‌و پایداری خواهدبود .

پس‌در این‌موقع ، ماحقایق‌موجودوثابتی درزندگی داریم‌پس بایدپیرامون این‌حقیقت تحقیق کنیم وبگوئیم‌چرا وچطور این‌حقیقت ثابت‌از سایرحقایق ناپایدار تغییر یافته است .

وبهرحال‌اگرمابوجودیك حقیقت‌ثابت وپایداراعتقاد داشته‌باشیم برای‌رد افکارخرافی هگل کافی‌است .

ثالثاً، فرض میکنیم وجود مارکس را؛ آیا حقیقتی است در تاریخ یانه ؟ واگر در بود ونبود او اختلاف شد ؛ چطور از تناقض میان بودن و نبودن او میتوان به‌حقیقت رسید، واین حقیقتی که در آن اختلاف است ؛ چیست.؟

رابعاً، اگر دانشمندان کمونیست بخواهند حاصلضرب «۵۰ × ۵۰۰» را بدست بیاورند چه‌خواهند کرد ؟

آیا باز در استنتاج ، به‌تناقض افکار تمسك مینمایند؟! درحالیکه حاصلضرب عدد مزبور ، حقیقتی است ثابت و مسلم و پایدار .

پس، در بارهٔ این حاصلضرب هرچه خواهند گفت ، درجاهای دیگر؛ هم بگویند.

نظریات داروین

س- داروین؛ که بود؟

ج- چارلز داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲) دیپلمهٔ دانشکدهٔ علوم الهی دانشگاه کمبریج . چون دلباخته علوم طبیعی بوده است؛ بهمراهی دوستان دانشمندش، بمسافرت وجهانگردی میپردازد و ۵ سال ؛ بطور دقیق بر روی جانداران مناطق مختلف دنیا مطالعه میکند ، ۲۰ سال هم استنباطات و مشاهدات خودرا موردبررسی ، قرارمیدهد وبعد کتاب «اصل انواع» رامنتشر میسازد.

او، نظریهٔ «تکامل انواع» راپیشنهاد کرد ، نظر داروین، این بود که جانداران ، تغییر پذیرند ، این تغییر تحت

عوامل گوناگون بروزمیکند. این تغییر ، ممکنست درزندگی بنفع جاندار شود، یك صفت برگزیدهٔ طبیعی خواهد بود و سبب برتری وبقاء اومیشود واین صفت بر گزیدهی جدیدبه نسل بعد ، منتقل میشود ونسل به نسل بعلت همان برگزیدگی طبیعی، آن صفت تقویت میشود وتااینکه آشکارابصورت یك خصیصهٔ بارزو مفید، درمیآید بدینقسم ، یك گروه جاندار جدیدتکامل یافته تر، بوجودمیآید .(۱)

س ـ نظریه تکامل انواع چیست ؟

ج ـ نظریه تکامل انواع بر روی چهار اصل استوار است :

۱ ـ سازش با محیط، اعضاء جانداران تغییر وتبدیل یافته است ، علت این تغییر ، اثرات محیط است ، اثرات محیط جانداران به کارهای تازه ساخته و در آنها عادات نوین بوجود آورده است ، در نتیجه بعضی عضو جدید ؛ پیدا کرده اند ، گروهی اعضائی را از دست داده انـد ، برخی اعضای نیرومندی یافته اند . درنتیجه موجود، بامحیط

۱ ـ کتاب «آدمها» ازدکتر بدیع زاده صحفه ۲۰

سازش داشته و باتغییر محیط، موجودنیز ، تغییر یافته است گاهی اعضای جدیدی پیدا کرده ، وزمـانی ، عضـوی را بخاطر عدم استعمال آن ،ازدست داده است ، (۱)

۲ـ وراثت :

این تغییرات ازطـریق وراثت بـه نسل بعد منتقل و روزبروز این تغییرات بارزتر شده ودرظرف میلیونها سال ،

۱ـ ژان لامارك :استاد جانورشناسی موزه پاریس ، درنتیجهٔ بررسی دقیق روی حیوانات موزه که شغل او بود ؛ به موضوع مسیر تکامل جانوران توجه کردو خلاصه مطالعات خود را اولین بار در۱۸۰۱ بچاپ رساند وهشت سال بعد ؛ آنرا تکمیل کرده و کتاب قطورتری بنام «فلسفهٔ جانورشناسی» منتشر کرد وبازبدنبال آن در۱۸۱۵ تاریخ طبیعی بی مهرگان را انتشار داد و در آن صریح نوشت که اجداد تمام انواع، من جمله انسانها ، ازمخلوقات دیگر بوده اند . توضیح بالا درباره سازش بامحیط ازلامارك میباشد .

نقل از کتاب «آدمها » از دکتر بدیع زاده صفحه ۲۰

موجوداتی بوجودآمدند ،که با اجدادخود ، متفاوتبودند انسان هم ، یکی ازاین‌موجودات بوده‌است .

۳ـ انتخاب طبیعی *Natural selectiom*

۴ـ بقاء انسب .

اگر دونفررا دردور ازساحل بدریا بیاندازیم ،آنکه شنا ، بلداست ، زنده‌میماند ؛آنکه شنا بلد نیست ؛ غـرق میشود ومیمیرد ؛ شنایك توانائی برجسته‌ومفیداست .

بطور کلی ، هرموجود زنده در این دنیا ، خصیصهٔ بارزومفید داشته‌باشد؛ مهم‌وماندنی استوآنها که‌خصیصهٔ مفیدتردارند ، مهم‌تر وماندنی ترند وبرعکس .

این‌نتیجه‌ای است که‌ازنظرات‌داروین،میتوان‌گرفت وبعبارت زیرخلاصه نمود ، هرحیوانی که درطبیعت صفتی بارزومفید پیداکند ، اگر این‌خصیصه مناسب برای محیط زندگی او باشد ، حیوان در تلاش معاش ازآن ، استفاده کرده ، موفق وقوي می‌شود ومیماند وگرنه ، نه .

اساس انتخاب «مصنوعی» اینست که مردم ؛ وقتی میبینند درمیان حیوانات اهلی ،انواع‌جالبی باخصیصه‌های

مفید وبارز پیدامیشود ،آنها را برمیگزینند ، می‌پرورانند، بآنها ، پروبال میدهند ، ونژادهای جدید وانسب ،بوجود میآورند و این ، همان برنامهٔ اصلاح‌نژاد است.

عین همین‌عمل درطبیعت‌انجام میگیرد و طبیعت نیز موجودات‌را گلچین‌می کند که‌همان گلچینی‌طبیعی(یاانتخاب طبیعی داروین‌است) این‌بود ، خط سیر تکامل موجودات که در حدود یك قرن پیش داروین‌به‌جهانیان عرضه‌کرد .

س - آیا نظریهٔ داروین ، مخالف‌دین‌است؟

ج-بعضی‌ازطرفداران نظریه‌تکامل‌انواع،خیال کرده‌اند که نظریهٔ داروین یك ضربهٔ محکم و شکننده‌ای است بر اعتقاد وایمان بخدا،ونظریه داروین با اساس ایمان بخدا ، منافات دارد .

ولیکن در نظریه داروین ، بشهادت خوداو ، چیزی نیست که بااصل خداشناسی ، منافات داشته‌باشد ،بلکه این خود داروین است که دربعضی از نامه‌های خودکه درسال ۱۸۷۳ بیکی ازدوستانش نوشته است ، صریحاً اعتقادخود

را بخدا اعتراف کرده است. او چنین مینویسد: «عقل رشید فکرسلیم، کمترین شبهه‌ای ندارد که محالست این جهان پهناور با اینهمه آیات روشن وشواهد متقن، با این همه نفوس ناطقه وعقول مفکره در اثر تصادف واتفاق کور ونادان، بوجود آمده باشد، زیرا تصادف نابینا، قادرنیست، نظام منظم بوجودآورد وسازمان حکیمانه‌ای بیافریند. بنظر من این بزرگترین برهان بروجودخداوند است. من ازبراهین دیگری که میتواند خداوند جهان‌را اثبات‌نماید بحث‌نمیکنم زیرا ممکنست تنهاهمین برهان، بسیاری از اهل فضل و تحقیق راقانع‌نماید. (۱)

گرچه این‌نظریه، باشدت‌هرچه تمامتر با یك‌اصل‌ازمعارف واصول دینی‌واسلامی منافات دارد، وآن اینکه، طبق‌آیات قرآنی آفرینش انسان بطورجداگانه صورت گرفته‌است و میان اووميمون ؛یاهرموجوددیگری شبیه‌آن؛ هیچ‌ارتباطی نیست؛ تازه‌داروین دربارهٔ خلقت وآفرینش انسان‌معلومات

۱ــ اصل الانواع صفحهٔ ۲۶ وارتباط انسان وجهان‌جلد۱ صفحه ۱۳۶

قابل اعتمادی نیاورده است، بلکه نظریه او ، دربارهٔ انسان، بطور قیاس صورت گرفته است، یعنی در حقیقت او نیز انسان را بسایر حیوانات قیاس کرده است و پر واضح است. تئوری داروین بیش از یك فرضیه در جهان علم ، ارزشی ندارد.

س- آیا تئوری داروین چه مقدار ارزش دارد.؟

ج- فرق است میان یك فرضیه و تئوری و یك قانون اصیل و ثابت، فرضیه و تئوری ، یعنی یك احتمال و فرضیه علمی که با بعضی ازدلیلهای ظنی تأیید شده باشد.

اما قانون عبارت است از یك نظریه علمی که با تجربه ها و آزمایشهای زیادی، به ثبوت برسد و از آن بعنوان یك اصل محکم علمی ، استفاده شود. تئوری داروین باعتراف خودو گواهی علم و دانشمندان بیش از یك فرضیه ، چیز دیگری نیست و ارزش آن نیز بمقدار ارزش یك تئوری و فرضیه خواهد بود.

داروین بارها، خود اعتراف کرده است: گرچه من قانون انتخاب طبیعی را یك اصل اساسی در تطور و تکامل موجودات جاندار، انتخاب کرده‌ام ، ولی آنرا تنها عامل

برای توجیه تکامل موجودات زنده، قبول ندارم.

همچنین او گفته است: من بآندرجه از کودنی نیستم که خیال کنم، همهٔ رازها و اسرار خلقت و تکوین موجودات زنده زمین را کشف کرده‌ام. (۱)

س- آیا غربیها همه نظریات داروین را پذیرفته‌اند؟

ج- داروینیسم زیر ضربه‌های علم و اکتشاف از تند روبهای جاهلانه بازگشت و بجای آن «داروینیسم نو» پدید آمد که در آن تنها باصول نظریهٔ داروین اکتفاء شده است.

س- نظرات و آراء مخالفان داروین، چیست.؟

ج- درزمینه نظریه داروین درباره تطور و تکامل انواع؛ انتقاداتی شده که هرروز باپیشرفت علم، افزایش می‌یابد و ماتنها به سه مورد، از آنها اشاره میکنیم:

۱- تئوری داروین بابسیاری از تجربه‌ها و آزمایشهای علمی جدید، مخالفت دارد.

۱- برای اطلاع بیشتر به کتاب «اصل الانواع» مراجعه شود.

۲- نظریه داروین با فضائل اخلاقی انسانی ، تناقض دارد .

۳- عقیدهٔ داروین دربارهٔ تطور انواع، بافطرت ووجدان سلیم هرانسانی، منافات دارد.

نظریات دانشمندان در بارهٔ
تئوری داروین

بسیاری ازدانشمندانی که‌دریك رشته ازعلوم انسانی وزیست شناسی؛ تخصص دارند؛ چنین نظر میدهند : که انسان همانند میمون نیست . «دوکاتروروواز» دانشمند علوم طبیعی فرانسوی میگوید : ما ، در جهان طبیعت هیچ نوع قرابت و نزدیکی میان انسان ومیمون ، مشاهده نمیکنیم و آنچه ازاکتشافات و حفریات دوره چهارم زمینی ، بدست میآید، اینست،انسان آنروزباانسان کنونی،شباهت‌تمام‌دارد.

درصورتیکه نظریه تکامل انواع، لزوم تشابه زیادتری رامیان انسان آنروز «دوره چهارم» و میمون ایجاب میکند تاانسان امروز. دانشمند فرانسوی؛ سپس میافزاید : نه تنها شباهت کامل میان انسان امروزوانسان آنروز« دوره چهارم» وجودندارد؛ بلکه، تجربه‌های بیشمار واکتشافات زیادی، دلالت دارد براینکه : انسان امروز، ناقص ترازانسان آنروز است .

«ویرکو» دانشمند طبیعی آلمانی میگوید: لازم است؛ اعلام دارم که هرپیشرفتی که در «انتروپولوژی» (مردم‌شناسی) نصیب ما میگردد، هرنوع قرابت ونزدیکی خیالی را میان انسان ومیمون تکذیب میکند، حتی آنرا بطورتدریج ازدرجهٔ احتمال نیز، خارج میسازد.

«جرج بوهن» مدیریکی از آزمایشگاههای پسیکولوژی وبیولوژی، میگوید : بسیاری ازدانشمندان فیزیولوژی و بیولوژی بخاطر اعتقاد به نظریه « انتخاب طبیعی » ازنتایج بحثهای خود، دراین علوم ، محروم مانده‌اند وآزمایشهای آنان، دراین زمینه بی‌نتیجه مانده است .

ویر کو؛ دانشمند آلمانی میگوید : مانمیتوانیم مسئله تطور انسان ازمیمون ویاازهرحیواندیگری‌را، بعنوان یك مسئله از مسائل علمی بشمار آوریم .

کاپیتان کوارت ، دانشمند انگلیسی میگوید : نظریه داروین یك عقیدهٔ غلط و باطلی است و آن نخستین سبب انحطاط تمدن غربی است .

ویستمان دانشمند (روانشناسی) آنرادرردیف افسانه‌های کودکان قرارداده ومیگوید : اصول اولیه مذهب داروین یکمشت خیالات واهی وبی‌اساس است که قیمت آنهابیشتر ازافسانه‌هائی که مادران برای بچه‌های کوچکشان میگویند، نیست . واز همه بالاتراینکه ، فون بایردانشمندعلم جنین‌شناسی وفیزیولوژی که درباستانشناسی نیزیدطولائی دارد ، نظریه داروین رایك نظریه خرافی وجنون آمیز تلقی کرده و میگوید : عقیده کسی که نوع انسان راازمیمون میداند؛ بدون شك جنون آمیزترین عقیده‌ای است که درطول تاریخ بشریت از مغزفردی تراوش کرده‌است .

ایـن بود ؛ نظریات دانشمندان غربی دربارهٔ عقیدهٔ

خرافی داروین ، تعجب ازشرقیها است که کور کورانه از افکارار تجارعی غربیها ، تقلیدمیکنند . انسان، لازم‌است‌فکر کندوباعقل خودخوب وبدرا ازهم؛ تشخیص‌دهد وبه‌افکار خرافی‌بعضی غربیها که رنك علمی بآن داده‌اند ، تعصب خشك نداشته باشد .

۲ ـ «اصول‌چهارگانه داروینیسم‌وآزمایشهای‌جدید علمی».

اصول چهارگانه داروین صد درصد، ازنظرعلمی ، ثابت نیست وتجربه‌های زیاد،خلاف‌آنها راثابت کرده‌است بلکه‌بعضی ازاصول داروین ازریشه واساس، باطل است .

یکی‌ازاصول چهارگانه داروین، اصل‌موروثی‌بودن صفات‌اکتسابی است‌که دانشمندان باآزمایشات زیاد خود آنراباطل کردند وباتجربه‌های‌خود، پوچی‌وبی اساس‌بودن آنرا، اثبات‌نمودند .

زیرا صفات اکتسابی ازهفت راه‌ممکن است ، پیدا شود :

۱ ـ دراثرقطع‌بعضی‌ازاعضاء.

۲ - دراثر تعلیم و تربیت.

۳ -دراثروضع محیط.

۴ - دراثراستعمال یاعدم‌استعمال عضو.

۵ -دراثربعضی ازبیماریها .

۶ - دراثر نورو حرارت‌ونظایر آن.

۷ - دراثرمصونیت بدن‌درمقابل بعضی‌ازامراض.

ولی تجربه نشان میدهد که هیچیك ازاین صفات ، موروثی، نمیشود وبه‌نسلهای بعدی، انتقال‌پیدا نمیکند.مثلا درموضوع قطع بعضی ازاعضاء آزمایشهائی بعمل آمد ، باینقرار :

یکدسته موش‌را درطی۲۲نسل متوالی که‌تعداد مجموع‌آنها بالغ بر۱۵۹۲عددمیشد ، دمهایشان‌راقطع کردند ،ولی‌درهر مرتبه نوزادان بادمهای کاملا طبیعی متولد شدند ؛ از این واضح تر اینکه ، پردهٔ مخصوص بکارت، دختران با اینکه هزاران‌سال‌است ازبین‌میرود بازاین‌حالت،موروثی‌نشده‌وبه نسلهای‌بعد انتقال ؛ پیدانمیکند .

و همچنین در مورد تغییراتی که دراثر وضع محیط

حاصل میشود ، آزمایشهائی کردند که نتیجهٔ آن بطور کلی منفی بود

مثلا دکتر «سومز» این آزمایش را در سال ۱۹۱۵ دربارهٔ عده‌ای موش بعمل آورد : دسته‌ای از آنهارا دراطاق گرمی بحرارت ۲۱ درجه ودستهٔ دیگررا در اطاق سردی بحرارت صفردرجه ، تاچهار درجه برای مدت شش‌ماه پرورش‌داد و ملاحظه کرد که رویهم‌رفته نمو اعضای‌بدن موشهای ساکن اطاق گرم،بیشتر ازساکنین اطاق سرداست ومخصوصاً این تفاوت در دمهای آنها تاحدود ۱۲ الی ۳۰ درصد ، طول دم میرسدولی‌پس‌ازآنکه‌نوزادان‌دودسته‌را درحرارت معمولی پرورش‌داد و وضع دمهای آنهاکاملا مشابه و مساوی بود ، فهمید تغییرات حاصله از وضع محیط موروثی نمیگردد .

و در مورد اصل سوم داروین « سازش با محیط » مطالعات وآزمایشاتی‌به‌عمل‌آوردند که نتیجهٔ آنها نیزمنفی بود :

مثلا یك دانشمند بنام «پن» ۶۹ نسل متوالی‌مگس سرکه‌رادر محیط‌تاریکی که‌چشم‌در آن‌کار نمیکرد ،پرورش

داد ، وقتی نوزادان آخرین نسل‌را در روشنائی ، قرارداد ، دید کاملا چشمهای آنها ، طبیعی است ، با آنکه داروین و پیروان اوعقیده داشتند که کور بودن چشم جانوران ساکن غارهای تاریك ، در اثرعدم استعمال چشم وسازش بامحیط است وآنرا از بهترین شواهد برادعای خود ؛ میدانستند ، در حالیکه ما میبینیم که درهمین غارهای تاریك ، حیوانات زیادی زندگی میکنند که نه‌فقط چشمهای‌عادی‌دارند ، بلکه درشت‌تر و نافذتر ازمعمولی‌هم‌دارند .

پیروان داروینیسم،معتقدهستند ،نوع‌بدن پستانداران آبی ، مطابق‌قانون سازش بامحیط ، عضوهائی دارندکه با آنها درآب ؛ زندگی میکنند ، درحالیکه‌ما ، مشاهده‌میکنیم دسته‌ای ازحیوانات آبی‌هستند که‌فاقدآن اعضای‌مخصوص میباشند .ودرعین‌حال‌باجانوران‌مزبوردریك‌جایعنی‌در آب زندگی میکنند .

مثلادرمیان انگشتهای «اردك » پرده‌هائی دیده میشود که‌بکمك آنهاشنا میکند؛ پیروان داروین ، عقیده دارند که

وجودچنین پرده‌ها از آثار سازش بامحیط میباشد، درحالیکه بسیاری‌آزپرندگان آبی، چنین‌پرده‌هائی رادرمیان‌انگشتان، ندارندوباوجود این- باکمال مهارت وبهتر از«اردك»در آب شنامیکنند.

درحقیقت کمبود معلومات درعصر داروین، سبب شد که اودرخطا واشتباه واقع شود وعلت‌دیگر اشتباه وی این‌بود که اوفرضیه خودرادربعضی ازموارد جزئی آزمایش کرد وسایر موارد را بآن قیاس نمود و ازاینجا یك قانون کلي «استنتاج کرد .

ماانکارنمیکنیم که آفریدگار توانا با علم بینهایت وحکمت لایتناهی‌خود، جهان‌وموجودات را» آفریده است وبرای‌هرموجود زنده، آنچه‌را که‌درمحیط زندگی خود، بدان‌احتیاج داشته،عطافرموده است . ودرنتیجه‌هرموجودی زندگی‌خودرا باکیفیت مخصوص‌خود، ادامه‌میدهد، واین طرز آفرینش از آثارحکمت او،بشمارمیآید .

یك‌نظر کوتاه،به‌ترکیب بدن‌انسان وانسجام وترتیب اعضای‌او، کافی‌است که‌ماراباین‌حقیقت‌آفرینش، آشناسازد

دهنده‌ای که به گل نکهت و به گل جان داد
بهر چه آنچه سزا دید حکمتش، آن داد

ولی از کجا که این نظم و هماهنگی در اثر محیط بوجود آمده با اینکه ما مواردی را برخلاف آن مشاهده میکنیم؟ و چیست که مانع شود از اینکه بخدای متعال و بقدرت و حکمت وی که جهان هستی را با این مقیاسهای دقیق تدبیر نموده ایمان بیاوریم ؟

داروینیسم واخلاق :

داروینیسم، میگوید : انسان، یك نوع خاص از حیوان میباشد. او نخست، میمون بود، سپس تکامل یافته و بموجودی تبدیل شد که انسان نامیده میشود . و نیز میگوید : درمیان موجودات زنده همواره قانون تنازع در بقاء ، حاکم است و پیروزی از آن کسی است که چنگال تیزتر و دندان برنده‌تر داشته باشد . و از این رهگذر ، هرگونه جنك وخونریزی را توجیه میکنند.

طبق «قانون تنازع بقاء» کلیه جنگهای خونین جهانی

ونزاع های دامنه دارمحلی وهمچنین کشمکشهای فردی ، امری است طبیعی وموافق با ناموس حیات وتکامل ؛ زیرا تنازع‌بقاء درمیان همهٔ‌حیوانات ، حکمفرمااست .

ازآنجاکه همهٔ‌حیوانات عموماً ، حتی‌انسان، دراثر تکثیرمثل ، افزایش نا محدودی پیدا میکند وازآنجاکه موادغذائی روی زمین ، مقدارمحدودی بیش‌نیست‌وازعهدهٔ جواب‌آنها برنمیآید، کار؛ به‌تنازع و کشمکش‌میکشد ، در این کشمکش پیروزی‌ازآن آن جمعیت ویا فردی است که نیرومندباشد، یعنی‌درحقیقت، درنده‌ترشود .

درنتیجه‌همه‌طبقات‌ضعیف محکوم‌بفناء ومرك‌میباشند

اینجاست که رعایت‌اصول‌اخلاقی‌وعدالت‌اجتماعی معنی‌ندارد وهمه‌مفاهیم‌اخلاقی‌وفضائل‌انسانی‌جزیك‌کلمات پوچ‌وباطل چیزدیگری نیست .

علاوه از آنجائی که انسان‌در اصل‌یك حیوان‌پست می‌باشد ؛ دیگر نبایدازاو فضائل اخلاقی ، راستی،درستی‌و پاکیزگی انتظار داشت . آنجاست که اودر همه امیال و شهوات وخواست‌های نفسی ، فروخواهد رفت، و ارزش

مفاهیم انسانی واخلاقی رابهیچ‌خواهدگرفت.

ما ، سؤال می کنیم آیا کدام فردبهتراست ؟ انسانی که‌با روش صحیح، زندگی‌میکند ویاآنکه بـاهمه صفات رذائل وپستی‌ها زندگی ننگینی‌را دنبال‌مینماید .؟

وهمچنین آیا اجتماعی که طبق‌اصول وقوانین‌منظم وآداب صحیح اداره‌می‌شود، یااجتماعی که‌همواره‌جنك وخونریزی درآن حکمفر ما است کدامیك بهتراست.؟

این ؛ عقاید داروینیسم‌است که دنیای‌جدید رابسوی مرزشکنی وتجاوز از حد ؛جنك و خونریزی ، جنایـات وحشت‌ناك و هولناك ، سوق‌میدهد .

زیراداروین‌می گوید : شماحیوان‌هستید ،پس‌همانند حیوانات باجنك‌و کشمکش زندگی کنید ،دیگردرآنجانه از کرامت وشرافت خبری هست‌ونه ازانسانیت اثری، نه عاطفه‌ای وجودداردونه‌رحم ومروتی حکمفرمااست .

واز همین رهگذر است که بدنبال این‌عقایـدشوم و منحوس ،تمدن‌جدید یاجاهلیت جدید ، بافجیع‌ترین‌انواع جنایات و قبیح‌ترین وبی‌شرمانه‌ترین‌اخلاق شیطانی؛صفحهٔ

تاریخ بشری‌را سیاه کرده‌است .

منافات بافطرت سالم

خودت رابشناس.

جمله‌ای‌است‌از حکیم یونان‌سقراط بزرك،درحقیقت ارزش حقیقی وواقعی انسان‌را مـی‌شناساند ، خـوب است انسان خودش‌را بشناسد ، او، يك‌موجود باارزشی‌است.

«او» فکرمیکند ، اساساً ارزش‌انسان ،همان فکر و اندیشهٔ‌اوست ؛ اماازنظر داروین : بایدپرسید ؟ ما کیستیم؟

آیا راستی‌ماحیوان هستیم ؟ آیاجداً اخلاق‌وفضائل انسانی ؛ همه‌وهمه خرافات است .؟ آیاراست است کـه موادغذائی برای‌همه انسانها کافی‌نیست . ؟ آیابهتراینست که همواره درمیان انسانها ، جنك‌باشد . ؟ و هر کس ، همانند حیوان درنده‌ای بدیگری حمله‌برد . ؟

برای شناخت هر چیز ، مقیاس و میزانی در دست ماست که بسبب‌آن ؛ اندازه میگیریم وحساب میکنیم وآن وجدان‌ماست ، وجدان حکم میکند اینکه : تناقض محال

است واینکه حاصلضرب ۳×۳=۹ است نه۱۲ .

این وجدان میزانی است در دست ما پس باید برای شناختن خودمان بآن‌مراجعه کنیم. آیاجداً ما حیوان هستیم؟

هریك ازما بخوبی‌میدانیم که خودیك‌انسانی هستیم ومقام ومنزلت وشأن‌انسان ، بسیار بالاتر ؛ بزرگتر وبلندتر است ازیك‌حیوان ،هرحیوان ؛ بهرنامی که‌باشد.ماذاتاًخیرو خوبی‌رادوست میداریم وشروبدی رادشمن میداریم نه تنها برای‌خودمان که برای همهٔمردم .

اصول افکار فروید

س- قبلا هنگامیکه ازمارکسیسم؛سخن‌درمیان‌بود، گفته‌شد که‌مارکسیسم ؛معجونی‌است،ازیك‌سلسله‌گمراهی- هاوخرافات ؛ مارکسیسم ازنظراصل واسلوب ، ماتریالیسم دیالکتیك است ولی‌درتفسیروتوجیه خلقت انواع ، عقاید داروین‌را معتقداست ودر رزانشناسی تابع افکار فروید و درجامعه شناسی ، ازنظریات‌دورکهیم‌وبالاخره‌در اقتصاداز حرفهای مارکس‌تقلیدمیکند .

اصول افکار فروید ؛ چیست . ؟

ج- درقرن نوزدهم ، ازطرف‌صهیونیسم بین‌المللی وبهودطرحی ریخته‌شد که‌صهیونیستهاافکارفروید ،داروین

ومارکس‌را درجهان ،منتشر نمایند تابدینوسیله‌تسلط خودرا برهمهٔملتها برقرار سازند .

زیرا بزرگترین مانع درراه‌پیشبرد هدفهای استعماری صهیونیسم ، دین واخلاق میباشد . نظریات وافکاراین سه یهودی جهانی که بقیافهٔ علم‌درجهان مشهورشده‌اند،بزرگ‌ترین ضربه‌ای‌است که برپیکردین واخلاق ، وارد میسازد ، بلکه‌اساساً ریشهٔ دین‌واخلاق راازبن‌ساقط میکند . مراجعه شود به«پروتوکلات‌حکمای‌صهیون » .

ازاین‌رهگذر بود که‌داروین ، انسان‌رابعنوان‌یك‌نوع حیوان‌بجهان معرفی کرد وبدنبال آن هریك ازفروید ودور کهیم ومارکس آمدندوهر کدام‌اصول‌افکار خودرا دررشتهٔ تخصصی خود ، برهمین‌اساس پی‌ریزی کردند .

هریك‌از آنها باتخصص خود ازیك‌ناحیه وزاویه‌ای، انسان رامورد تحقیق قراردادند ودر نتیجه بطوردسته‌جمعی اورا از آن‌مقام رفیع‌وشرافت‌ذاتی‌خود ؛ پائین‌آوردنداورا همپایه‌وهمانند حیوانات پست قراردادند .

داروین گفت : که‌انسان ، حیوان است وبدنبال‌آن ،

فرویدگفت ، آنجاکه انسان حیوان است ' در نتیجه همه وجودش ، بیش‌ازیك‌چیزنیست‌وآن‌عبارت‌است ازشهوت؛ شهوت غذا ؛ شهوت زن وغریزهٔ جنسی .

سپس دورکهیم آمد وگفت: آنچه حقیقت دارد ، اجتماع‌است وانسان یك‌فرد وبرده‌ای‌است ازاجتماع. مگر نه اینست که معاش وزندگی‌انسان دراجتماع تأمین‌میشود.؟ و سرانجام ، مارکس آمد وگفت : من ، حالا رمززندگی انسان‌را کشف‌کردم : مردم همواره در راه معاش خود ، تلاش‌میکنند، پس ، هرجا ودرهرشرایط ، معاش ونان‌خود را دریابند ، بدون‌اختیاربآن جانب، متمایل‌میشوند.

وبدینترتیب‌یك سلسله‌گمراهیها وخرافاتی زنجیروار برگردن بشریت زده‌شده است. انسان‌یك نوع‌حیوان‌است، حیوان هم‌طبق غریزهٔ ذاتی خود ، همواره بدنبال شهوت غذاوشهوت زن، میگردد، غذاوزن نیزدر اجتماع بدست میآید، مردم نیزمطابق خواسته‌های خود ، زندگی میکنند و شهوات وخواهشهای انسان، اقتصادرا پدیدمیاورد.

س- نظریات فروید، چقدرارزش دارد.؟

ج- نظریات فروید نیز، همانند افکارداروین است؛ زیرا که عقایدداروین؛ همان زیربنای نظریات فرویدمیباشد، وعقاید فروید، روی‌اصول چهارگانه داروین استوار شده است وباضعف‌اصول داروین، اشتباه‌نظریات فروید؛روشن میشود.

اماگستاخی فروید، بیش‌ازداروین است، زیراگرچه اوبراساس عقاید داروین، نظریاتی را ابراز کرده است، اما او، انسان‌را بعنوان یك حیوان مسخ شده ، تصویر نموده است. فروید میگوید: هرچیز وهرکاری که ازانسان ، سر-زند، بجهت غریزه جنسی اوست ، ازآن زمانیکه‌قدم بدنیا نهاده‌تادم‌مرك؛محرك‌اصلی‌اوهمین‌غریزه‌می‌باشد وبس! (۱)

۱- زیگموند ، فرویددر۶ مه ۱۸۵۶ درشهر کوچك (فرایبرك) واقع در ایالت (مرادی) متولد شد . والدین و خویشان او. بیك‌خانوادهٔ کهنسال یهودی، تعلق داشتند که ازچندقرن پیش دراثرشکنجه ها ومظالمی که نسبت به قوم یهود،موسوم بود؛ناگزیرشده‌بود،از(پالاتینا)واقع(باویر) که

از این جهت ، لازم است که مارو ی نظریات فروید ،

مهاجرت کرده و در مرادی سکونت گزیند .

نکته قابل توجه اینست که فروید، بواسطه مذهب و نژاد خود همواره درمعرض تحقیرهای توأم با کینه توزی همدرسانش ؛ قرارداشت، عکس العملی که فروید، درمقابل این کینه جوئیها، نشانمیداد تمایل بگوشه گیری وانزوابود (نقل ازاندیشه‌های فروید صفحه ۱۰)

بدین ترتیب ملاحظه میکنید کـه فرویدعقدهٔ حقارت خودرا که ازشکنجه‌های روحی ومذهبی دراوبوجود آمده بود، درواکنشهای ضد مذهب منعکس کرد واودر مطالعات خود، انسانرا تنها ازیك زاویه‌وبا یك‌عینك مادی‌حیوانی، مورد ملاحظه قرارداد . فـروید، همه فطریات انسان حتی مذهب را نتیجهٔ واکنش غریزهٔ جنسـی ، معرفی کـرد ، و بالاخره همه انسان را تنها درغریزه جنسی ،خلاصه‌نمود.

حال‌باید دقت کرد که آیاراستی انسان‌همه‌وهمه‌غریزه جنسی است؟ وجدان سلیم‌قضاوت میکند که اینطورنیست.

علاوه‌دین‌اسلام‌مسئله‌غریزه‌جنسی‌ومشکل‌ازدواج ←

بیشتر دقت کنیم و آنهارا بهتر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم .

اینجاست که می گوئیم یك حقیقت روشن و امر واضحی که بایددر شناخت حقیقت انسان ، ملاحظه‌شود و باملاحظه وتحلیل آن ، معماحل می‌شود، اینست که‌میپرسیم آیا ؛ انسان عقل‌دارد که‌در پرتو آن ازسایر جانداران جدا می‌شود .؟ شواهد زیرعقل انسان‌را ثابت‌میکند :

۱- انسان باوجدان وفطرت‌خود ، درك‌می کند که او مختار است‌و دوست‌می‌دارد که‌از پستی‌مادیات بیرون آید،

←را بطور آسان ، حل کرده‌است‌وزن ومرد را برای‌اشباع غریزه جنسی خود ازراه مشروع ، به‌ازدواج‌ترغیب‌نموده است،اساساً ازدواج واشباع غریزه‌جنسی ازراه‌مشروع‌یك امرمقدس وسنتی است واجب : درحدیثی ازپیامبراسلام آمده است که نکاح وازدواج‌ازسنت اسلام‌است،هرکسی ازاین سنت مشروع، روگرداند ، ازاسلام کامل بهره‌مند نیست.

النکاح سنتی ومن‌رغب عن‌سنتی، فلیس‌منی .

او، می‌داند که باختیارخود ، می‌رود ؛ می‌آید ، میایستد و می‌نشیند وهمهٔ این‌کارها ازروی اختیارو ارادهٔ او عملـی می‌گردد واگر نمیخواست ، آنهارا انجام‌نمیداد .

انسان می‌داند و درك میکندکه او ، خیرو خوبی را دوست می‌دارد ،وهر کسی که بکارهای‌نیك‌می‌پردازد،خیلی بهتر است‌از کسی‌که باعمال زشت می‌گراید وهنگامیکه به‌کسی ظلم‌کند ، یك‌ناراحتی باطنی‌و روحی و وجدانی را ، درضمیر خود، احساس می‌کند وهمواره‌وجدان،اورا سرزنش‌میکند وتازیانه خودرا پی‌درپی‌برسرش ،میکوبدو زمانیکه انسان ، ازبیچاره‌ای ومظلومی ؛ دفـاع می‌کند و گره‌مشگل یك‌وامانده‌ای رامی‌گشاید ، یك‌آرامش‌روحی رادرك می‌کندو ازیك آسایش‌وراحتی وجدانی‌لذت‌میبرد.

۲ـ آیاما ، این‌همه کمکها ، همدردیها ، همنوعیها وسایر کارهای خوبی‌را که‌مردم انجام‌می‌دهند ، چگونـه تفسیر کنیم ؟

آیاممکن نیست که آنها بجای این کارهای شایسته کارهای زشتی‌انجام دهند .؟ هریك ازما ، فردی یا گروهی

رامی‌شناسیم که‌خوبیها راتنها بجهت‌خوبی ونیکی ،انجام می‌دهند ، نه‌بملاحظه اینکه منافعش عاید خودشان‌میشود .

حتی‌خود کمونیست‌ها ، عقیده دارند ،که رهبران حزب باخلاص تمام‌بکارگران،خدمت‌میکنند بدون‌رعایت منافع خود ، پس‌درنتیجه، انسان ،باحیوان ،فرق‌دارد.

ازاین‌جهت که‌اوحق را تنها بخاطر خوبـی انجـام می‌دهد .

۳ـ هرعاقلی ، معتقد است‌که هرمجرمی مسئول جرم خودمیباشد .

استالین درنظرخروشچف آنجاکه‌به فجیع‌ترین جنایات وبدترین نوع دیکتاتوری دست میزند ،درجرم وجنایـت خود ، مسئول است‌وهمچنین هیتلر ، هنگامیکه بدشمنی و جنك همۀملت‌های زمین‌برخاسته بود ، ازجنایت‌هاوخون ـ ریزی‌های خودبحکم یك مجرم وجنایت‌پیشه،مسئول‌میباشد وباز یکمجرم کوچك‌که بجرم‌کوچکی ، دست می‌زند : دزدی میکند ، آدم‌میکشد ، چپاول مینماید، آنهم‌ازجنایت خود، مسئول است‌و بایستی‌اورا نیزبا شدیدترین مجازاتها

تعقیب کرد .

حتی خود کمونیست‌ها ، کسانیکه آنها را زندانی کند ،بکشد ، اذیت دهد ، آنهارامسئول میدانند ؛چرا؟باید پرسیدمگر کسیکه مجبوراست واختیار ندارد ، میشوداورا مورد مؤاخذه قرارداد وازکارهای اوبازجوئی نمود .؟

طبعاً نه !!

پس ازاین‌جاست که عقلاء در جهان ، انسان‌را از دیگر جانداران جدا میدانند و او را مسئول اعمالش میشناسند.

اینهم‌یك‌شاهددیگر .

روح‌مادارای مشاعر وخواصی‌است که‌همهٔ ما آنهارا بطور کامل‌درك میکنیم . ودرشناختن این خواص ، احتیاج بدلیل نداریم ؛ زیرا آنچه‌درفطرت ماوجوددارد ، برای‌مادر کمال‌وضوح است ، ودر کشف مشاعر وخواص‌روح خود؛ احتیاج بمراجعه کتاب یاچیزدیگر نیست،وچیزی که‌واضح‌و عیان‌است‌چه‌حاجت‌به‌بیان‌دارد . اینك‌چند نمونه ازخواص روح :

۱- علم‌دوستی از آنروزیکه‌انسان ، قدم‌بدنیانهاده است وبرازها و شگفتیهای جهان اطلاع یافته ، زیبائیها و اسرار آسمان نیلگون را درك کرده‌است .

ازاین‌علم ، درك‌وشعورخود و کشف‌رازهای‌طبیعت، لذت‌برده‌است . واین‌لذت علم دوستی است که اورا وادار ساخته است تامشکلات و زحمات طاقت فرسائی‌را در راه کشف یك‌رازطبیعت ویاحل یك‌مجهول ومعما ؛تحمل کند وازجان ودل آن مشکلات‌رااستقبال نماید وازاینجاست که شب‌های‌درازی را درپی کشف یك‌مجهول بروزمیآوردحتی بااینکه‌میداند که کشف‌این‌راز ومجهول درمعاش‌وزندگی‌او چندان‌دخالتی نخواهد داشت .

۲-وطن‌دوستی‌وفداکاری درراه‌آن

۳- محبت‌باولاد که‌درکانون دل هرپدرومادری‌وجود دارد . بخصوص‌مادر که‌گه‌گاهی خودش‌رانیزدرراه محبت باولادخود ،فدامیکند .

۴- نوع دوستی ومردم دوستی ، خودی و بیگانه ، بویژه نسبت بکسی که یکنوع نزدیکی باانسان داشته‌باشد،

مثلابرادر وهمسایه و یاحتی همکاردرکارخانه‌یا کسی که در هدفی مشترك ، باشد .

یك‌امتیازبزرگ :

تردید نیست که از اول ، انسان زندگی اجتماعی را ترجیح داده است ؛زیرادرزندگی اجتماعی که دارای‌برنامهٔ منظم و دستورهای اجتماعی و اخلاقی و عقیده‌ای است ، استعدادهای او،بنحو خوبی ،شکوفان‌شده وتکامل ،میبابد حتی طعام خوردن او ،نیز ؛روی حساب است هدف او ، تنها خوردن خوراك نیست ،بلکه آنرا طبق دلخواه خود که موافق برنامهٔ اقتصادی ، اجتماعی وسیاسی وو باشد ؛ انتخاب میکند ، وهمچنین ـازدواج وانتخاب همسر ، در برنامه‌او ،هرج‌ومرج نیست بلکه‌آنهم روی روش خاصی انجام میگیرد و مطابق تنظیم اقتصادی‌واخلاقی‌واجتماعی و سیاسی او ،عملی میگردد .

وبهمان ترتیب ،هرکاری‌که ازاو سرمیزند وخواسته یانخواسته روی افکار وعقاید وبرنامه حتی - قطع نظر از

فاسد یاصحیح بودن آن چیده شده است ،واین یك امتیاز بزرگ دیگری است که اورا از دیگر جانداران ؛ جـدا میسازد .

تئوری‌های دور کهیم

س- دور کهیم کیست ،ونظریه اودر جامعه شناسی، چیست ؟ (۱)

ج-دور کهیم جامعه‌شناسی‌است که‌بشررا مجموعه‌ای یکپارچه وانفعال ناپذیر میداند ومیگوید : کیفیت و حالات روحی که ازاجتماع ،سرچشمه میگیرد ،باروحیه‌ای که از

۱-امیل‌دور کهیم Emile Durkheim جامعه‌شناس‌معروف فرانسوی که آثار افکاراووهمکارانش و پیروانش مکتب جامعه ـ شناسی فرانسوی رابوجود آورده استواز پرکارترین دانشمندان زمان خود بشمار میرود .

جنبهٔ فردی ناشی میشود مختلف است ؛ و بعبارت دیگر تصورات و دریافت هـای اجتماع از تعقلات فردی ، جدا است ... وانواع فکر اجتماعی یك واقعیت وحقیقتی است که ضمیر افراد رابرای خضوع درمقابل جامعه واجتماع ، روشن مینماید .

میگوید : چون این ویژگی دراجتماع؛ موجوداست وعامل مؤثری درضمایر افراد، محسوب میشود ،بدین سبب میدانیم که اجتماع مولود ضمایر افراد نیست .

بازمیگوید : اجتماع ویکپارچگی بعضی ازافکار و روشها راموجب میشود در حالیکه افکار و روشهای مزبور خارج ازحد وحدود فرد است و این دلیل بارزی است بر تغایر فرد واجتماع . (دقت شود)

س- آیادور کهیم درنظریه«اصالة الاجتماع» خود ، دلیل قابل اعتمادی دارد .؟

ج- وقتیکه فروید،انسان راعاری ازاراده آزادتصور کرد واو را تنها از دیدگاه شهوت و غریزه جنسی مطالعه نمود ،وگفت :انسان فکرش وشعورش بلکه همهٔ آثاروکارش

درنتیجهٔ غریزه جنسی اوست وبس .

دورکهیم آمدواورا از دیدگاه دیگری مورد مطالعه قرار دادواورا همانندگوسفندی در یك گله‌ای که‌تابع‌چوپان وچراگاه‌میشود معرفی کرد وگفت :

احتیاجات مردم از یکدیگر برطرف میشود و آنچه اصالت دارد همان «جماعت» و گروه است پس گویا فرد اساساً ،وجود ندارد ،زیرااز آنجاکه زندگی مردم ،بشکل گروهی ،تأمین میشود واین‌هم یك قانون عمومی است که مردم،تابع معاش وزندگی میباشند؛پس‌درنتیجه‌فردهم،پیرو گروه است .

س- عقاید دورکهیم چقدر ارزش دارد.؟

ج- درحقیقت،دورکهیم دومرتبه اشتباه کرده‌است.

۱- آنجاکه اوخیال کردکه فرد ، هیچگونه تأثیر و دخالتی درتکوین و وجود گروه و جماعت ندارد و آنچه اصالت دارد و حقیقت ؛ همان «جماعت» و گروه است که دور از ادراکات وفعل وانفعالات افراد بوجود خود ادامه می‌دهد .

در صورتیکه بطلان این فکر واضح است زیراهمه میدانیم که گروه از «فرد»ها تشکیل یافته است ،زیراروشن است که عدد ۱۰ همان مجموع عدد -۱-است ورقم ۱۰ جز تعداد «یك»ها وجودخاصی ندارد وآنچه‌رامؤید نظرخویش قرار داده‌که همواره اجتماع وگروه 'برفرد فشار میآورد ؛ مغالطه‌ای بیش نیست .

بنظروی فردیك چیزی‌است مثلا«الف» وگروه،چیز دیگری‌مثلا «ب» و«ب» گروه بر«الف» فرد فشارمیآورد.

اما«ب» چیست؟

گروهی که‌درمثال بصورت «ب» آورده‌شد'مجموعه ای‌است از«الف» وهمانطوریکه «الف» درصورت فردیت وتنهائی بر«الف» وفرددیگری فشارمیآورد ' هم چنین در مجموعه‌ای‌ازافراد که‌ازآن «ب» ' تعبیرشده، باز«الف» - ها هستند که‌بصورت‌دسته‌جمعی بر«الف»فرد' فشارمیآورند. وبعبارت روشن وواضح، علت‌اینکه : چرافرد ؛ نمیتواند، فشاروتسلط گروه واجتماع‌را ردکرده ، بر آن غالب‌آید اینست که این فشارازفردهای دیگراست وهمانطوریکه‌یك

فردگاهی نمی‌تواند فشارواحدی را که ازطرف فرد دیگری مانندپدر، مادر؛ همسر، واولاد، واردمیشوددفع کند؛همین-طورفشار وارده ازگروه‌وجماعتی‌هم که ازاین‌واحد تشکیل یافته میسر نیست .پس عدم‌قدرت یك‌فرد بـر دفع فشار یك گروه‌دلیل این نیست که آن‌گروه غیرازخود افراد و وجود دیگری‌دارند.

اشتباه دوم دورکهیم این که : گمان کـرده است فرد قدرت‌مقاومت دربرابر فشاراجتماع رانـدارد . چرانداشته باشد ؟

آیا بخاطراین است که چیزی جزشهوت خوراك ، شهوت جنسی، ندارد (آنطور کـه فروید معتقد است) و هنگامیکه بخواهد با گروه واجتماع مبارزه کند درحقیقت باخواسته‌های خویش، بجنك پرداخته واین کاری است که هرگزاقدام ، نخواهد کرد؟

ویااینکه او«فرد» دربرابرفکر و آزادی گروهی، از خود، آزادی ندارد؟ هرکدام باشد، وجـدان انسان آن‌را باطل میکند ؛ چون تاریخ بشری ، بوجـود افراد مصلحی

شهادت‌میدهد که به‌تنهائی‌باهمه افکاروعادات غلطاجتماع، مبارزه کرده وپیروز شده‌اند.

وهم چنین اگرما خود بخواهیم می‌توانیم باعادات وروشهای ناپسند اجتماع به‌نبرد پردازیم وهرگز دربرابر آنهاتسلیم نشویم:

درست است که غالباًباآداب اجتماع سازش‌میکنیم؛ ولی‌آیا این‌رفتارما ، بااراده واختیارما ، عملی میشود یا بدون اختیار؟ باید قبول کرد که با اختیارخود، چنین‌پذیرش رادرخود ، هموارمیکنیم ، اگربدون آزادی واختیار؛باشد باید گفت: که درجهان هیچ کسی ، تحت‌هیچ مسئولیتی ، نیست، زیرا اومقهور گـروه و جماعت است ، ودر برابر اجتماع ، اختیاری ندارد. پس‌درنتیجه ، بایدمعتقد شویم که هیچ کسی دربرابر مفاسد اجتماعی، هیچ مسئولیتی‌راعهده دار،نیست.

س- آیا نظریات دورکهیم درافکارمارکس،تأثیری داشته‌است؟

ج- البته، دورکهیم باهمهٔ افکـار مارکس ، موافق

نیست؛ولی هنگامیکه او(دورکهیم) فردرا در برابراجتماع بی‌شخصیت معرفی‌میکند ، با مارکس که اقتصاد را بـرپایه گروهی ؛پی‌ریزی کرده وشخصیت فـردرا پایمال میکند ، موافق خواهدبود.

بررسی افکار مارکس

س- آیا مارکس ؛ در مورد اجتماع ، چه نظری دارد ۰ ؟

ج- اونیز همانند دورکهیم ، معتقداست که فرد در اجتماع به تحلیل رفته است.

وی ، اضافه میکند ، عواملی که در تغییر و تحول اجتماع ؛ دخالت دارند ، همان عوامل چهارگانه دیالکتیکی است که بطور مستقیم ، حتی در دگرگونی فکر و ماده نیز ؛ تأثیر دارند. وی میگوید : سبب عمده در تفسیر و تحول اجتماع تنها تولید است.

بدین معنی که تأثیر این سبب در تغییر اجتماع از راه

اصول دیالك نیکی انجام‌میگیرد ؛ زیرا که‌اصول‌چهارگانه دیالك‌نیکی دراجتماع تأثیرمیکند .بدینطریق:

۱ـ جامعه همانندیگرموجودات باتمام مظاهرخود ازاقتصاد ، افکارو آداب‌ورسوم ، حتی‌عقیده و مذهب نیز همواره ، دریك تحول‌و تغییردائمی است.اساساًهر چیزی درحال تحول‌است وچیزثابتی درعالم پیدانمیشوند .

۲- هرگروه وطایفه‌ای درجامعه ، روی‌طائفه‌دیگری اثر میگذارد وماهنگامیکه طبقات‌اجتماعی رابررسی‌میکنیم نمی‌توانیم طبقه‌و طائفه‌ای را ازدیگر طبقات،جدا بدانیم ، زیراآنها همگی،برروی‌هم تأثیرمتقابل‌دارند.

۳- تغییرو دگرگونی اجتماع براساس یك‌تناقض و کشمکش داخلی میان‌طبقات ، پی‌ریزی شده‌است .زیرادر همهٔ‌طبقات‌مختلف اجتماع ،همواره‌تنازع‌و کشمکش‌وجود دارد .

۴ـ این تأثیر متقابل و تنازع موجود ، میان طبقات اجتماع سرانجام بایك‌جهش وانقلاب ناگهانی ؛ بصورت یک انقلاب‌بزرك مانندانقلاب کارگری مبدل‌میشود .

س- آیا ، ارزش نظریه دیالك تیکی اجتماعی مارکس چقدر است ؟

ج- نظریه دیالك تیکی اجتماعی مارکس، بردواساس بی‌پایه ولرزان استوار است :

۱- زندگی انسان، تنهادر رفاه‌زندگی وشرایط اقتصادی او ، تأمین میشود ، درنتیجه اوتابع اقتصاد میباشد .

۲- اقتصادنیز طبق قواعد واصول دیالك تیکی تغییر پذیراست .

ما ، درسابق این اساس رابطور دقیق بررسی کردیم، ودراینجا اضافه‌میکنیم :

شواهد تاریخی خلاف گفته مارکس رامبنی برتحول وتغییرحتمی طبقاتی اجتماع ، بطور آشکار ثابت‌میکند. مثلا

۱- مارکس ، معتقدبودکه تنازع و کشمکش موجود میان طبقه‌سرمایه داری وطبقهٔ کارگر سرانجام کارگران را وادار می‌سازد که تشکل یافته وعلیه نظام‌سرمایه داری و گرفتن قدرت ازدست آنها ،انقلاب کند.

اومیگفت :این‌انقلاب وکشمکش درکشورهائی که

سرمایه‌داری در آنها ، قدرت بیشتری دارد ، زیاد تر و شدت بیشتری خواهدداشت وازاینجاست که انقلاب با صنعت و شرایط تولیدی ارتباط مستقیم دارد .

واز این رهگذر بود که مارکس پیش بینی میکرد که: انگلستان ، نخستین کشوری خواهدبود که انقلاب کمونیستی در آنجا صورت گیرد.

ولی علیرغم این عقیده تاکنون که بیش از ۸۰ سال از پیش بینی مارکس میگذرد هنوز انقلابی،در انگلستان پدید نیامده است وهیچ آثارو قرائنی هم نیست که بر وقوع چنین انقلابی در آنکشور دلالت داشته باشد .

(آری تنها انقلاب و جنگی که در سالهای اخیر در انگلستان ، درگرفته است ،جنگهای استقلال طلبانه ایرلند شمالی است که پروتستانهای آنجا بجهت گرفتن استقلال از حکومت مرکزی کاتولیک انگلستان ، دست بجنگ زده‌اند .)

(ولی روشن است این جنگها رنگ مذهبی و ملی دارند وهیچ ربطی با کمونیستی و پیش بینی مارکس ، درمیان نیست

این شاهد گویا برخلاف گفتهٔ مارکس .)
۲- رژیم کمونیستی بطور روز افزون در کشورهای چین ، کوبا کرهٔ شمالی، ویتنام، پیشرفت میکند ، درحالیکه این کشورها ، نه از کشورهای صنعتی بشمار میآیند و نه دارای سرمایه داری قوی هستند .
مارکس میگوید : جنگ یك امر طبیعی است و همواره در تمدن و تقدم انسان ، یك امر لازم و اجتناب ناپذیر میباشد ، درحالیکه میدانیم اسلام باشعار صلح و سلام آمد و یك تمدن زندهٔ روشنی رادرزندگی انسانها ، پی ریزی کرد. درمقابل ، هیتلر باشعار جنگ آمد و جهان را بویرانگی کشید.
ازاینجا میشود نتیجه گرفت که جنگ و خونریزی بعنوان یك امر مسلم و طبیعی در تمدن بشری قابل قبول نیست .
وی میگوید : که جنگ تنها در نتیجهٔ تناقض و کشمکشهای طبقاتی است در جائیکه می بینیم که جنگهای صلیبی ، در قرن ششم هجری هیچگونه رنگ جنگ طبقاتی نداشته بلکه آنهاتنها جنگ مذهبی بود که دراثر احساسات مذهبی

ملل مسیحی بوجود آمده بود .

(به کتاب « جنگهای صلیبی» از سری « چه‌میدانم » رجوع شود.)

. . . . میگوید : کشورهای صنعتی که در صنعت ، پیشرفت چشم‌گیری دارند ، زودتر به نزاعها و کشمکشهای طبقاتی ،مبتلا میشوند .

درنتیجه انقلاب کمونیستی نخست ازاین کشورها سرچشمه میگیرد وبدیگر کشورهای جهان میرسد .

درمقابل می‌بینیم که کشورهای آلمان غربی ، آمریکا کشورهای اروپای غربی ،بریتانیا ،دیگر کشورهای صنعتی ازهمه صنعتی‌تر وپیشرفته‌ترند درحالیکه‌تاحال هیچ‌انقلاب باصطلاح کمونیستی درآنها ،صورت نگرفته است .

وی، عقیده دارد، که‌تولید درتغییراجتماع‌اثرمیگذارد ولی ، ماچگونه میتوانیم یك‌پدیدهٔ اجتماعی غیرقابل انکار راتغییر وتوجیه کنیم وآن اینکه : بدون تردید ، بسیاری از کشورهای‌جهان هستند که‌درشرایط مشابهی ، بسرمیبرند بعضی رژیم‌اشتراکی‌وبعضی‌دیگرسیستم سرمایه‌داری‌دارند،

مثلا ژاپن ، پاکستان وهندتقریباً غیراشتراکی وچین وویتنام، رژیم کمونیستی دارند ، و در مقابل بعضی از کشور ها سوسیالیسم عقب گرد ،کرده‌اند ' پس ازآنکه مدتی مفاهیم آنرا پذیرفته‌و شرایط خودرا باآن تطبیق داده بودند مانند اندونزی .

مارکس میگوید : انقلابها وجنگهای جهان ،تنهادر نتیجهٔ تناقض وکشمکش طبقاتی است؛ ولی‌صفحات‌تاریخ برخلاف این‌نظریه‌شهادت میدهند .

انقلاب‌اروپا ورنسانس علمی‌آن .

در قرون وسطی ، اروپا در یك جمودکشنده زندگی می کرد .

فئودالیسم ازطرفی،رژیم بردگی‌ازطرف‌دیگربرتمام شئون ومراحل‌زندگی اروپائی ، سایه‌افکنده‌بود ،درحالیکه کشورهای‌اسلامی دریك زندگی مرفه و تمدن درخشانی ، بسر میبردند ، نه در آنها از فئودالیسم ، خبری بود ونه از سوسیالیسم ،بلکه تنهااسلام بود باقوانین حیات‌بخش خود

وبس .

آری‌درقرن ششم ، درطول جنگهای‌صلیبی ،بود که غرب ، باشرق اسلامی ، آشناشد وپس از آن ، در قرنهای بعدی ، توسطهیئتهای تبشیری وتعلیمی ، حقایق و معارف اصیل‌اسلامی‌رافرا گرفت.

اروپامنطق اسلامی راتوسط «ردجربیکن» فیلسوف دانشمند مشهور انگلیسی یادگرفت وپس‌از او دانشمندان ومصلحینی‌ازاروپاآمدند وبرپایه‌های این‌منطق ؛ کاخ‌دانش وعلم‌را پایه‌گذاری کردند .

ولی در همان زمان ، کلیسای مسیحی ، روی تقلید های‌غلط و بعنوان تعصب خشك دینی (!) بااین کوششهای علمی و تلاشهای فکری ، مبارزهٔ سخت وپی‌گیری راآغاز کرد .

اینجابود که مبارزه وفشار دستگاه کلیسا ، ازطرفی‌و مقاومت دانشمندان‌ومتفکرازطرف‌مقابل درگرفت وسرانجام مقاومت دانشمندان بانقلاب وشورش برعلیه‌دستگاه کلیسا منجرگردید ، و این مقاومت دانشمندان بود که حکومت

بفرض اگربنا شد کـه کارها بدست دولت باشد و حزب سرنوشت خلق‌رانعیین کند ،حالامیپرسیم ،آیاکسی نباید امور کارخانه‌ها رابررسی‌کند وبرای‌آنها برنامه‌ریزی نماید ؟

مگر کسیکه امورکارخانه راتنظیم میکند ودرنتیجه دربرابر کارخود حقوقی دریافت میدارد ، آیـاما مـی‌توانیم بگوئیم‌که اومال ملت را میدزدد و آیا می‌توانیم اورا دزد بنامیم ؟ زهی بی‌انصافی !!

ممکن است آقای مارکس بگوید : شخص‌سرمایه‌دار بیش‌از حق‌خودش ؛پول‌دریافت میدارد پس باید مالیات بیشتری بپردازد .

آری ؛این سخنی است‌که اسلام نیزموافق اوست ، زیرا اسلام مقرر میداردکه از شخص ثروتمند وسرمایه‌دار زکوة وحقوق واجب (مالیات اسلامی) دریافت گردد .

طبق این تئوری : شخصیت مردم در نتیجهٔ محیط و شرایط اقتصادی آنهاست واز اینجا نتیجه‌گیری میکند که

که اساساً مالکیت فردی ازخصوصیات فطری وجودانسانی، نیست (اصولا انسان چیزی بنام فطرت ندارد :هرچه هست شرایط اقتصادی‌است وبس) بلکه مالکیت‌فردی دراثرشکل خاص تولید وانتاج بوجود آمده است .

هنگامیکه‌رژیم‌کاپیتالیسم وفئودالیسم حکومت میکند در نتیجه خلق را روی مالکیت فردی ببار میآورد و ترتیب مینماید واگر روزی رژیم عوض شود وبصورت نظام سوسیالیسم درآید ،دیگر روح مالکیت‌فردی ،ازبین میرود ومالکیت دسته جمعی جایگزین آن میگردد .

مالکیت ،یك‌امر غریزی انسان.

مارکس دراین نظریه‌خود بافطرت انسانی مخالفت کرده‌است نه‌تنها فطرت مالکیتی‌که مادردرون خوداحساس میکنیم وازعلاقهٔ انسان بآزادی که‌یك علاقهٔ اصیل در نهاد هرفردی است سرچشمه میگیرد ،زیرا هرانسانی دوست میداردکه آزاد باشد وآزادی او ؛ تنهادر اینست که نتیجهٔ کار وکوشش خودرا مالك باشد ومالکیت کار خود جز از راه مالکیت فردی ،امکان پذیر نیست ؛ اشتباه مارکس ،

فقط ازاینجهت نیست بلکه یك امر فطری راانکار میکند که حتی‌در انسان جنگل ودر کودك شیرخوار نیز وجوددارد :

حتی‌انسان جنگلی که بصورت‌قبیله‌ای زندگی‌میکرد برای خود ویژه‌گیهائی قائل بـود ودرهـر جماعتی ازآنها شخصی بنام «رئیس» ادعای تسلط وسلطنت میکرد وبرای خود ملکیت ویژه‌ای قائل بود (هرچند پری بود که بعنوان علامت ریاست بسرمیزد) .

همچنین درکودك شیرخواری که پستان مادرش را میگیرد وادعای مالکیت آنرامیکند ونمی‌گذارد که برادرش یایك بچه دیگری بآن ،نزدیك شود ،اینهاهمه ،نشانهٔ آنست که‌مالکیت‌یك امرغریزی‌وفطری‌است که‌درنهاد وسرنوشت هرانسانی ؛وجود دارد ،ودر آینده توضیح بیشتری‌خواهیم داد .(۱)

۱- ازنقطه نظر کمونیسم ،مالکیت ، محکوم است و کمونیسم ،معتقد است که باید همه کس کار کند و بهمه‌ـ کس باندازهٔ‌حاجتش‌داد.قطع‌نظر ازاینکه‌امکان چنین‌امری دورازواقع‌وواقع‌بینی‌است، بفرض‌اینکه‌چنین‌جامعه‌ای‌اگر ↙

مارکس میگوید : هنگامیکه حزب کمونیست بـه نمایندگی ازکارگـران زمـامامـور رابـدست گرفت ،

بوجود بیاید ؛چون دیگرمزیتی برای آنکه ازحیث فکرو کلو تواناتر است ،نمی‌ماند ، طبعاً نیروی محرکه و فعاله اوخاموش میشودوشعلهٔ اشتیاقی که برای پیشرفت وترقی‌در جوامع سرمایه داری‌هست درچنین‌اجتماعی فرومی‌نشیند.

تعلیمات اسلام ،این مشکل بزرگ رابـاین‌صـورت حل کرده کـه‌از نظر حفظ نیروی فعالـه و محـرکـه و شوق ترقی و برتری ؛مالکیت رامطلقا تجویز کـرده لیکن بمنظور ازبین بردن امتیازات بزرگ طبقاتی و تبعیض بین اقلیت مسلط واکثریت محروم ومحکوم ،سرمایه داری را عملا ممنوع داشته است .

مرد مسلمان اگر،ربا نخورد و احتکار وگرانفروشی نکند ،ظرف طلا ونقره نگاه ندارد ،خمس وزکوة و فطره وصدقه بدهد ،هرگز ،سرمایه‌دار نخواهد بود .

اسلام ،هیچ گناهی‌راامانند رباخواری‌محکوم،نکرده است .

جابرانه‌وپیرو دستگاه‌پاپ و کلیسارا ساقط کردند .

این‌بود آنچه‌تاریخ‌از انگیزه قیام و شورش اروپاکه منجر به تجدیدحیات علمی و رنسانس گردید نقل میکند و چنانکه مشاهده میکنیم هیچگونه اثری از اختلاف‌وانقلاب طبقاتی آنچنانکه مارکس گفته‌است ، درمیان‌نیست .

حالاما ، چگونه این پدیدهٔ اجتماعی رامطابق نظریه دیالك‌تیك اجتماعی مارکس ، تفسیر کنیم . ؟

زیرا هیچگونه تطبیقی‌باگفتهٔاو نداردا‌حقیقت‌اینست که‌مارکس ، مورخ‌نبوده ونظریات خودرا دربارهٔ اجتماع وتاریخ براساس فلسفه بافی‌بنانهاده‌بوده‌ونظریاتی‌داده‌است که باتاریخ تطبیق نمیکند .

مارکس ، درابرازنظریه خود دربارهٔاجتماع همانند بطلمیوس فیلسوف یونانی است ، او نظریه خود را دربارهٔ افلاك وعلم هیئت برپایهٔ وهم وخیال پی ریزی کرد و بدون مطالعه وملاحظهٔستاره‌ها ونجوم ، عالمرا همانند پیازتصور نمود .

س- نظریه اودراقتصاد ، چیست.؟

ج- حقیقت اینست که ، مشکل اساسی اقتصاد، جواب سؤال زیراست: چگونه ثروت وسرمایه را درمیان همهٔ طبقات، توزیع کنیم ، تا درنتیجه مساوات همگانی ، حاصل شود ؟ مارکس، خیال میکرد که حل این مشکل، تنها درنتیجهٔ پیشرفت بشر درهمهٔ زمینه‌ها است، لیکن میگفت که حل این مشکل باید بر اساس تحقیقات علمی، صورت گیرد.

اینجاست که دست بدامن خیال بافیها زد. نظریه‌های خیالی اختراع نمودو آن رابعنوان یك سلاح محکم وبرنده- ای بدست کارگران سپرد. (مانندنظریات ماتریالیسم تاریخی، دیالکتیك اجتماع، وماتریالیسم دیالکتیك که قبلادربارهٔ آن بحث شد).

میگوید: مشکل از آنجاسرچشمه گرفته است که بعضی ازمردم بحقوق برخی دیگر تجاوزمیکنند وبعبارت روشن‌تر، سرمایه‌داران حقوق طبقهٔ کارگروزحمتکش راپایمال نموده است. زیراکه همهٔ تلاشها و کوششهای طبقه زحمتکش؛ بسودسرمایه داران تمام میشود. واین سرمایه‌داران هستند که حق کارگران رامی‌دزدند؛ زیرا ارزش کالادرواقع همان‌مزد

کارگراست وهرمقدار بکارگر کمتر داده‌شود ازحق‌اوبجیب سرمایه‌دارریخته شده‌است...

وبرای‌اینکه این نوع ظلم‌را ازمیان برداریم ، باید حساب صاحب‌کاررا تصفیه‌کنیم وخود صاحب کاررا به صورت یك کارگرمزد بگیر درآوریم ، وازآنجاکه کارگران‌خود ، نمی‌توانند مستقیماً به‌تنظیم واجراء برنامه‌های لازم بپردازند ناچارباید حزبی که‌نمایندهٔایشان باشدمتصدی این امور گردد تا درنتیجه حزب، بمردم حکومت کند و ثروت را با عدالت کامل میان همهٔ ایشان توزیع و تقسیم نماید .

وی‌این فکررا بانظریه اجتماعی خودتأیید میکند و آن‌اینکه: شخصیت واصالت بااجتماع است وفرددربرابر اجتماع هیچ شخصیتی ندارد و اگر احیاناً برای فرد ، اصالتی فرض‌گردد ،آن، بدنبال مقدمات غلطی است که‌از مالکیت فردی، سرچشمه میگیرد، واگراین مالکیت‌فردی ، لغوگرددوازمیان‌برود،مردم ازاختلافات‌طبقاتی‌وکشمکش‌های‌گروهی نجات‌مییابند .

س- ۴از نظر علمی ، این تئوری چقدرارزش دارد.؟

ج- ازنظرعلمی ؛ این تئوری برپایه‌های سستی ،پی ریزی‌شده است. زیراماتریالیسم دیالك تیك وعقایدداروین ونظریه‌ی‌مادی‌بودن فکرانسان وهمچنین‌تغییرمادی تاریخ ، ازمقدمات غلطی‌است که‌پایه‌های اساسی این‌نظریه‌راتشکیل می‌دهند و ما درسابق سستی و باطل بودن آنها را ثابت کردیم .

این‌نظریه میگوید : سرمایه دار از کارگران ، دزدی می کند .

ما ،میپرسیم :

چرا.؟

مگر خود او ،صاحب سرمایه وثروت ،نیست.؟

مگرثروت‌درحقیقت محصول‌تلاش‌وکوشش‌نیست؟

مگر خود او ،صاحب کار ، ومسئول سود و زیانش نیست .؟

مگر اونیست که فکر میکند وطرح میدهد وبرنامه ریزی مینماید ؟

۲- چه فرق است میان این دو استثمار : استثمار سرمایه دار ، کارگران را واستثمارحزب کمونیست همان کارگرانرا ؟

هردو تفاوت مزدکارگررا باقیمت بازار میدزدند ، وهردو آزادی کارگررا محدود میکنند وهردوسبباختلاف طبقاتی میشوند این بنام سرمایه دار وصاحبکار وآن باسم نماینده حزبیادولت .

آری ممکن استباهم دوفرق اساسی داشتهباشند :

الف: کارگردراینجا یعنیدر کشورهای سرمایهداری میتواند ازکارگاهی به کارگاه دیگری تغییرشغل دهد ، واما درکشورهای سوسیالیستی نمیتواند که آزادی خود راحفظ کند زیرا فرداست وفرد در برابر دولت هیچگونه حقی و ارزشی ندارد .

ب: درکشورهای سرمایه داری هنگامیکه کارفرمائی بکارگری ظلم کند کارگر میتواند برای دفاعازحقخود ، از قانون برضد کار فرما ، استفاده کند اما درکشورهای سوسیالیستی ، اینخودقانون است که ظلم میکند وگوش

شنوائی برای شنیدن شکایت کارگری ندارد .

ج: حالامیپرسیم که هدف عمده که در راه تحقق آن سوسیالیستها تلاش میکنندچیست .؟

آیا تنهاخوش‌بختی طبقه‌زحمت کش است و بـاز میان بردن‌سائر طبقات گرچه سعادت طبقهٔزحمت‌کش‌نیز ، تحقق نیابد .؟ اگرهدف ،تنهااز میان‌بردن سائرطبقات‌بود آری این‌درست است وسوسیالیسم ، توانست که‌تمام‌اغنیاء وثروتمندان را ازمیان‌برده وفقیرسازد .

واما اگرهدف ، خوشبخت ساختن طبقهٔزحمت‌کش بود،یعنی درحقیقت تأمین یك‌زندگی مرفه‌برای این‌طبقه ؛ این‌جاست که بایدبپرسیم که‌کدام خوشبختی است که در سایهٔسوسیالیسم برای کارگران ، آماده‌شده است؟وکـدام رفاهی‌است که سوسیالیسم آنراتحقق بخشیده که‌درکشور-های سرمایه‌داری پیدانمیشود .؟

خوبست وضع کارگران رادرآلمان شرقی که‌ازاقمار شوروی استبا آلمان‌غربی ، مقایسه‌کنیم : درآلمان‌غربی هرکارگر درایام هفته‌پنج‌روز وهرروز ۷ساعت کارمیکند و

روزانه ۱۴۰۰ ریال (معادل۷ دینارعراقی) دریافت‌میدارد.

ودر آلمان شرقی؛ همان کارگر درتحت نظارت‌دولت دراطاق های تنگ و بالباسهای کهنه،زندگی فلاکت‌بارخود را ادامه‌میدهد .

د : میگویند : گرچه سوسیالیسم دارای اشکالاتی است‌ولیکن درکشورهائیکه نفوذیافته ؛ سبب پیشرفت اقتصادی زیادی شده‌است ،بطوری که آنهاراثروتمندساخته است ،بدین‌جهت مابایداز عیبهاواشکالات آن‌چشم‌بپوشیم ومنافع آنرادر نظربگیریم .

حالا میپرسیم ؟ کدام‌پیشرفتی است که درکشورهای سوسیالیستی تحقق‌یافته ودرکشورهای سرمایه‌داری : نیافته است ؟!

بلکه رژیمهای سوسیالیستی درعقب ماندگی‌بعضی‌از کشورها مؤثر بوده‌اند .بعنوان‌نمونه :

کشاورزی : خروشچف میگفت : قانون اصلاح کشاورزی سبب عقب‌ماندگی کشاورزی در شوروی شده است .

همچنین رادیو مسکو در بخش عربی خود به تاریخ [illegible] ۱۹۷۰ چنین گفت : آمار نشان میدهد که نسبت محصول کشاورزی پس از اجرای قانون اصلاح کشاورزی، در روسیه شوروی کم شد و علت این بود که کشاورز مالك ابزار تولید و زراعت نبود و از این جا دولت تشخیص داد که تنها وسیله برای پیشرفت و تکامل زراعت این است که ابزارهای کشاورزی بسازد و در اختیار کشاورزان قرار دهد .

کوبای کمونیست: تجربهٔ او دربارهٔ اصلاحات کشاورزی دردناک است ، و دولت کوبا با تمام صراحت اعتراف کرد که بسبب تقسیم زمین ها، کشاورزی ، عقب مانده است .

اما عراق کشور اسلامی عزیز ما که در آغوش کمونیستها قرار گرفته است (تجربه های آن در مورد اصلاح زراعی ، فراموش شدنی نیست).

این عراق بود که غله و برنج بخارج صادر میکرد ، و اکنون بعد از اصلاحات کشاورزی، از دولتهای خارج غله و برنج وارد میسازد و بیشتر کشاورزان و دهقانان ، از روستاها هجرت میکنند و رو بشهر میآورند و در همه جای کشور ، بیکاری

آنجا است که تمام مشکلات حل خواهد شد، زیرا همهٔ ابزار

→ قرآن کریم میفرماید: آنچه تا کنون کرده‌اید بخشوده میشود، ولی ای کسانیکه از امروز ببعد ربا خواری کنید اعلان جنگ بخدا و رسول میدهید، «فاذنوا بحرب من الله ورسوله.»

از نظر سوسیالیسم در دوازده قرن پیش، مردی از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد که من زمین مزروعی را بمبلغی اجاره کرده‌ام قبل از اینکه زراعت کنم، دیگری با مبلغی بیشتری ازمن اجاره میکند. آیا این منفعت برای من گوارا است؟ امام میپرسد، آیا شخم زده‌ای یا نهر کنده‌ای؟ عرض کرد نه، میفرماید: پس این تفاوت را برای چه میگیری؟ نه، البته که گوارا نیست زیرا پول درمقابل کار است.

بدون تعصب، باید بگوئیم که هیچ مکتبی، مکتب فلسفی، اقتصادی، سیاسی و هیچ دینی مانند اسلام، آدمی را از حیث انسان بودن، احترام نکرده و هیچ مکتبی تا این حد افراد آدمی را باهم برابر ندانسته است. مترجم

تولیدی ، بدست‌خود ملت،خواهد بود، ودرمیان‌مردم،بطور مساوی‌توزیع خواهدشد .

حالا میپرسیم : چگونه همهٔ‌مشکلات حل میشود . ؟ مگر کسانیکه‌عهده‌دار توزیع میشوند،خود آنهااز‌عدهٔ کمی تشکیل نیافته‌اند؟ آیا ،سران‌حزب که بیش‌از چندنفرنیستند وثروت ، ابزارتولید ، همه‌وهمه دردست آنهااست ، مگر خود، فردنیستند و دارای غریزهٔ خود دوستی ، و استثمار نمی‌باشند.

تازه ازکجا بدانیم که‌این دستهٔ حزب ، حسن نیت دارند؟ ودرتصرفات‌خود ، ازخلاف‌قانون!مصونیت‌دارند.؟

مگرنه‌اینست که هرانسانی‌روح خوددوستی وبرتری طلبی وریاست دوستی‌دارد واومیخواهد که دیگران‌رادرراه منافع‌خود استخدام کند وقطعاً ومسلماً حزب نیز ازافرادی تشکیل یافته‌است .

وهرفردی دارای‌چنین خصوصیات روحی‌است‌واین غرایز حتماً درکارهای او تأثیردارد . و ازکجاکه این دسته اقلیت حزبی مردم‌را استعمار نکنند وآنهارا در باره منافع

يك اقليت محدود استخدام ننمايند ؟

ﻫ كوتاه‌سخن آنكه ماركس چون عينك خودرا وارونه بچشم گذاشته بودعالم‌را دگرگونه ميديد ولي‌اين‌جهان‌نبود كه‌دگرگون شده‌بود بلكه‌اوبود كه وارونه ميديد و ازاينرو ديد او وافكار وانديشه‌هاي اوباحقايق و واقعيات خارجي تناقض‌پيدا كرد .

س- ارزش نظريه ماركس ازديدگاه«تجربه‌تاريخ» چقدر است .؟

ج-امافسانه هاي‌ماركس‌درباره‌كمونيستي... آنجا كه ميگويد :

نه‌مالكيت فردي‌است ونه‌دولت ونه‌طبقات‌ممتاز ...

بايد بگويم كه‌بافسانه‌اي شبيه‌تراست تابحقيقت و واقعيت ، زيرا هنگاميكه رهبران كمونيستي بواقعيت زندگي وتاريخ برخوردند نميدانستند كه‌رژيم كمونيستي نه‌تنها تطبيق نخواهد كرد، بلكه خوديقين كردند كه حقيقت كمونيستي خيالي بيش‌نيست وتنهادرعالم خيال‌است كه‌تصورش راميكند و هيچوقت بمنصه ظهور نخواهد پيوست ؛ زيرا آنطوركه

مارکس و لنین ؛ تصور کرده بودند محال بود که بمرحلهٔ عمل برسد .

واین حقیقتی است که بیشتر زعماء ورهبران کمونیستی بآن اعتراف کرده‌اند ولی تحقق افکار مارکس را بزمان دیگری حواله‌داده‌اند وشایدهزار سالدیگر ! ...

امااشتراکیت وسوسیالیسم که آنرا راهی مستقیم به کمونیسم‌حقیقی میدانند . آن‌نیز در مرحلهٔ عمل وتجربه با شکست روبروشده است .

مادراینجا نمیتوانیم همهٔ اشتباهات سوسیالیسم راکه تجربه‌رسانده‌خاطرنشان‌سازیم‌بلکه بااختصار ببعضی از آنها اشاره میکنیم :

۱- سعادت و خوشبختی که هدف عمدهٔ سوسیالیسم بود وتحقق آنرابرای‌همهٔ کشورهای‌سوسیالیست‌وعده‌میداد، هرگزعملی‌نشد، زیرا سوسیالیسم همهٔ‌مردم رابنده‌لقمه نانی ساخت وانسانی که‌درسلول‌زندان بسرببرد وهمهٔ‌حقوق‌ازاو سلب شود ، وحتی حق فکرآزاد نیز نداشته باشد چگونه میتواند از زندگی خودلذت ببرد .

زیاد شده است .

امادر صنعت :

ماحق داریم از مصر که‌سالهـا است خـودرا دولت سوسیالیست مهم حساب‌میکنندسؤال کنیم که میزان‌پیشرفت صنعتی این کشور در سایهٔ رژیم سوسیالیستی چقدر بوده و آیا با پیشرفت اسرائیل دراین‌زمینه متعادل بوده یانه ؟

امااز اتحاد شوروی که به پیشرفت صنعتی خـود می‌بالد بایدپرسید . که درمیدان‌اقتصاد چه اندازه.ازامریکا وفرانسه‌وانگلستان سبقت گرفته است ؟

همچنین چین از ژاپن از لحاظ اقتصادی و صنعتی چقدر پیشرفته تراست . بااینکه هم ازنظروسعت خاك‌وهم ازنظرجمعیت برآن برتری دارد .

و همچنین نشستن لونای ۱۵ بدون سرنشین بروی کره ماه ، ورفتن وبرگشتن آپولوی ۱۱ و۱۲ و ۱۴ تا ۱۸ فضانوردان را باید بایکدیگر مقایسه کرد .

اگر درکشور روسیه یك حکومت دموکراسی ملی برقراربود آنوقت پیشرفت سریع آن در میدانهای صنعت

آشکار میشد وآنوقت میدانستیم که جهان در اثر رژیم سوسیالیستی چه زبانهایی راتحمل کرده‌است .

ه : دررژیم حزبی کمونیستی ، کدام‌ضامن اجراء و قانونی است که‌جلو دیکتاتوری فردی را بگیرد ؟ .

باعتراف رهبران خود حزب کمونیست شوروی ، استالین یکی از بزرگترین دیکتاتوران جهان‌بود که‌بفجیع ترین کارهادست ، میزد .

« اینست نتیجهٔ اصول مارکسیسم ، که درپیشگاه تاریخ وباواقع بینی دقیق ، شکست خورده است» .

«بیدارباشید»

قسمتی از :

انتشارات پیام اسلام-قم

۱- نقش کلیسادر ممالك اسلامی ترجمهٔ مصطفی زمانی
۲۳۶ صفحه چاپ هشتم - ۱۲۰ ریال
یك اثر عمیق برای طبقه تحصیلکرده و آینده نگر

۲-مردان پاك ترجمه : مصطفی زمانی ۱۶۸ صفحه چاپ پنجم
یك اثر جالب برای تمام طبقات بویژه سخنگویان مذهبی

۳-پیشگوئی های علمی قرآن نوشته : مصطفی زمانی
۱۶۰ صفحه چاپ چهارم،
یك اثر بی مانند برای دانش پژوهان دبیرستانی

۴- راه مبارزه با مشکلات پیمان زناشوئی

نوشته: مصطفی زمانی ۲۸۰ صفحه چاپ پنجم

کتابی که مورد نیاز تمام جوانان می باشد و برای همه ی طبقات مفید است

۵- ندای اسلام از قلب ایتالیا ترجمه: محمد باقر انصاری

۱۳۶ صفحه چاپ دوم

استاد دانشگاه ناپل درباره اسلام سخن می گوید

۶- علی بن ابیطالب (ع) پیشوای مسلمین

نوشته: مصطفی زمانی ۳۰۲ صفحه چاپ دوم

یک شاهکار جاویدان برای محبین اهل بیت (ع) و آنانکه از حوادث پندمیگیرند.

۷- دختر وظیفه شناس نوشته: مصطفی زمانی

۱۶۸ صفحه چاپ چهارم

کتاب اول قصه های اسلامی

۸- رهبران جهانی نوشته: حیدر انصاری

۱۱۲ صفحه چاپ سوم

یک کتاب سودمند درباره اصول دین برای جوانان عزیز

۹- افسونگر قرن نوشته: سیف الله کیمیان

۷۲ صفحه چاپ هفتم

یک اثر انتقادی درباره مفاسد سینما

۱۰- بحث هائی درباره خدا نوشته: محمد محمدی

۱۳۶ صفحه چاپ سوم

یك اثر عمیق برای شناختن خدا

۱۱ـ مرك سبز: نوشته: مصطفی زمانی

۱۶۰ صفحه چاپ چهارم

کتاب دوم قصه‌های اسلامی ماه

۱۲ ـ سلیمان و بلقیس نوشته: مصطفی زمانی چاپ هفتم

یك اثر تاریخی وانتقادی درباره‌ی فلسطین و حوادث خونین آن

۱۳ـ سیمای مقداد نوشته محمد محمدی

۱۲۶ صفحه چاپ اول

برای آنانکه از تاریخ پند میگیرند

۱۴ـ فروع دین نوشته: آیت‌الله سید محمد شیرازی ۲۱۲ صفحه

قطع بزرك

فلسفهٔ نماز، روزه، جهاد، امر بمعروف و...

۱۵ ـ مرد خسیس نوشته: غلامحسین رحیمی

۲۳۲ صفحه چاپ اول

کتاب سوم قصه‌های اسلامی ماه

۱۶ ـ جوانان چرا...؟ بقلم چند تن از دانشجویان

برای کسانیکه مفاسدجلق‌واستمناء رامی‌جویند

۱۱۲صفحه‌چاپ سوم

۱۷-ده‌برهان‌نوشته: حبیب‌الله‌مرزوقی‌چاپ‌دوم۸۸صفحه

کتابیکه خداشناسی را بادلیل علمی شرح‌میدهد

۱۸- نورایمان درقلب کودک ازسیدمهدی فرشی

۱۷۲ صفحه‌چاپ‌چهارم

برای کسانیکه به‌آینده‌ی نسل‌جوان توجه دارند

۱۹-روزه‌وماه‌خدا ترجمه: مصطفی‌زمانی ۱۲۰صفحه

اسراروفلسفه روزه‌برای جوانان عزیز

۲۰-آرامش‌روانی‌ومذهب نگارش دکترصفدرصانعی

۲۳۲صفحه‌چاپ چهارم برای آنانکه‌اززندگی ماشینی

بستوه آمده‌اند و درجستجوی پناهگاه‌معنوی هستند.

۲۱-راه‌وبیراهه‌یاسرنوشت‌استعمار درممالک‌اسلامی

نوشته : مصطفی زمانی۱۹۲ صفحه برای آنانکه

نقشه‌های‌استعمارگران‌راه‌طالعه‌می‌کنند.

۲۲- نکاتی‌درباره‌ی‌دستگاه‌آفرینش

بقلم‌دانشمندان معظم‌آقایان: استادعلامه طباطبائی ،مرتضی

مطهری ، مصطفی زمانی ، مهدی حائری تهرانی ، احمدآرام
مهندس بیانی . ۱۸۴صفحه؛ ۲ ریال.

۲۳- **اسلام بر فراز اجتماع** نوشته : محمدجوادمغنیه
ترجمه:محمدرضاانصاری ۱۸۴صفحه.
مسائل متنوع اسلامی برای روشنفکران

۲۴- **اعتیادهای خطرناك** چاپ چهارم
نوشته‌مصطفی زمانی ۲۵۶ صفحه ریال برای جوانانی
که‌در راه‌سعادت و بیروزی خودواجتماع گام برمی‌دارند .

۲۵-**پیشاهنك شهیدان** از :محمداسماعیلی
۸۰صفحه ریال
سرگذشت شورانگیز حمزه سیدالشهداء

۲۶-**دوستی‌های تلخ و شیرین** نوشته :مصطفی زمانی
چاپ دوم ۲۵۶ صفحه: ریال
برای کسانی که‌در جستجوی دوست شایسته هستندو آئین دوست‌یابی رااز نظر اسلام می‌خواهند.

۲۷-**زندگی ایده آل** از:استاد محمد تقی جعفری
۶۴صفحه ریال. برای آنانکه‌در راه‌سعادت وعظمت در تلاشند .

۲۸- **چرا رفوزه شدم ؟** نوشته : مصطفی زمانی

چاپ پنجم ۲۲۲ صفحه .

برای آنانکه می‌خواهند آینده خود را بهتر بسازند و راه پیروزی بر مشکلات را می‌جویند.

۲۹ - **سازو آواز** نوشته: سید مرتضی علم الهدی

۱۰۴ صفحه . برای آنانکه مفاسد موسیقی را می‌جویند.

۳۰ - **بسوی اسلام یا آئین کلیسا؟** نوشته: مصطفی زمانی

چاپ سوم ۳۳۶ صفحه

برای آنانکه در مسائل اعتقادی و احکام الهی تحقیق می کنند و آئین برتر را می‌جویند.

۳۱ - **سخنان چهارده معصوم (ع)** ۸۰۰ صفحه

برای آنانکه از سخنان چهارده معصوم (ع) پند می‌گیرند و نصائح آنان را عمل می کنند

۳۲ - **یکه تاز پیروز** از سیف الله کبیریان با مقدمه سید عبد الکریم هاشمی نژاد ۱۲۰ صفحه .

برای آنانکه رمز پیروزی اسلام را بر مفاسد بررسی می نمایند .

۳۳ - **عشق و خود کشی** نوشته مصطفی زمانی

۲۴۸ صفحه

برای آنانکه در زندگی شکست خورده و تصمیم به خودکشی گرفته‌اند .

۳۴ - **نظری به اردوگاه کمونیسم** نوشته عبدالرحمن احمد ترجمه سید محمد ثقفی ۱۸۴ صفحه

برای آنانکه برتری اسلام را بر مکتب کمونیسم بررسی می نمایند .

شماره ثبت ۱۶۸۲-۵۲/۱۱/۲۴